



بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

درنام

نقد و بررسی جریان احمد احسن بصری

| مدعی دروغین وصایت و سفارت امام دوازدهم علیه السلام |

دوره مقدماتی

| علی محمدی هوشیار |

فهرست

۱۳	مقدمه مؤسسه
۱۷	پیشگفتار

| درس اول

تاریخچه و جریان شناسی | ۲۳

۲۵	تاریخچه پیدایش
۳۱	جریان شناسی
۳۲	آینده شناسی جریان احمدالحسن
۳۲	چالش جریان احمدالحسن در اسلام

| درس دوم

ادعاهای احمدالحسن بصری | ۲۵

۳۷	ادعاهای احمدالحسن بصری
۴۲	بررسی ادعاهای احمدالحسن بصری
۴۲	وصایت حضرت رسول اکرم <small>صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ</small>
۴۳	الف . وصیت به ائمه معصومین <small>عَلَيْهِمُ السَّلَام</small>

- ۴۵ ب. وصیت رسول خدا ﷺ به امور شخصی
- ۴۷ ج. وصیت رسول خدا ﷺ به مردم
- ۴۸ روایات موسوم به وصیت
- ۴۹ دیدگاه علماء شیعه درباره روایت
- ۵۱ بررسی سندی روایت
- ۵۵ دفاع احمد الحسن از سند حدیث
- ۵۸ بررسی متن روایت
- ۶۰ ناخوانی روایت موسوم به وصیت با سایر روایات
- ۶۲ د. وصیت به مردم؛ جهت تصریح به جانشین بلا فصل
- ۶۳ وصیت معیار
- ۶۵ نکته

درس سوم

بررسی ادعاهای احمد الحسن بصری | ۶۷

- ۶۹ تطبیق احمد الحسن با نام مذکور در حدیث وصیت
- ۷۰ احمد در روایات
- ۷۳ تطبیق روایات با مصداق احمد
- ۷۹ احمد یمانی؟!

درس چهارم

بررسی ادعاهای احمد الحسن بصری | ۸۷

- ۸۹ محتوای وصیت رسول گرامی اسلام ﷺ
- ۹۵ حصر عدد ائمه معصومین علیهم السلام در اثنی عشر
- ۹۶ روایات اثنی عشر
- ۹۹ ابهام زدایی از چند حدیث

| درس پنجم

بررسی ادعاهای احمدالحسن بصری | ۱۰۵

۱۰۷	مهدوئیت
۱۰۷	مهدوئیت نوعیه
۱۰۸	شاخصه مهدیین
۱۰۹	مهدویت نوعیه و حجت الهی
۱۱۰	شاخصه شناخت حجت الهی
۱۱۲	مهدوئیت شخصیّه
۱۱۴	قائمیت
۱۱۸	شارعیّت

| درس ششم

بررسی ادعاهای احمدالحسن بصری | ۱۲۱

۱۲۳	عصمت
۱۲۳	الف. ادعای عصمت
۱۲۶	ب. تعریف و محدوده عصمت
۱۲۸	واژه‌شناسی سهو و نسیان
۱۲۸	اجماع علمای شیعه
۱۳۰	سهو و نسیان معصومین در روایات
۱۳۱	روایات اهل سنت در اثبات سهو و نسیان معصومین <small>علیهم‌السلام</small>
۱۳۲	بررسی آیات مربوط به سهو النبی <small>صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم</small>

| درس هفتم

بررسی ادعاهای احمدالحسن بصری | ۱۴۱

۱۴۳	رجعت
۱۴۴	رجعت امام حسین <small>علیه‌السلام</small>

۱۴۶	حکومت ائمه رجعت <small>عليه السلام</small>
۱۴۸	خلافت

درس هشتم

بررسی ادعاهای احمدالحسن بصری | ۱۵۱

۱۵۳	نیابت و سفارت‌گرایی
۱۵۷	بررسی سند توقیع سمی
۱۵۹	امکان دیدار
۱۶۰	توقیت‌گرایی نوین
۱۶۱	تعجیل‌گرایی

درس نهم

بررسی ادعاهای احمدالحسن بصری | ۱۶۵

۱۶۷	خواب و رؤیا
۱۶۹	حقیقت رؤیا
۱۷۱	استخاره با قرآن کریم
۱۷۲	حقیقت استخاره با قرآن
۱۷۵	ابهام زدایی از یک حدیث

درس دهم

بررسی ادعاهای احمدالحسن بصری | ۱۷۷

۱۷۹	معجزه
۱۸۱	درخواست معجزه
۱۸۳	ارکان معجزه
۱۸۴	معجزه ادعایی احمدالحسن بصری
۱۸۵	بررسی معجزه احمدالحسن

۱۸۷	نمونه‌ای از اعجاز واقعی
۱۸۷	فصاحت و بلاغت قرآن
۱۸۷	اعجاز محتوایی قرآن
۱۸۸	اعجاز از جانب آورنده قرآن

| درس یازدهم

اخباری‌گری و احمدالحسن بصری | ۱۸۹

۱۹۱	اخباری‌گری
۱۹۴	حدیث‌گرایی
۱۹۴	اصول اربعه
۱۹۶	نیاز به علم رجال
۱۹۸	پاسخ به ادله مخالفین علم رجال
۲۰۱	اجتهاد
۲۰۱	۱. معنای لغوی و اصطلاحی اجتهاد
۲۰۱	۲. تاریخ اجتهاد
۲۰۳	اجتهاد در عصر معصومین <small>علیهم‌السلام</small>
۲۰۴	اجتهاد در عصر غیبت کبری
۲۰۵	منابع اجتهاد
۲۰۶	اجتهاد در برابر نص
۲۰۶	مراجعه مستقیم مردم به روایات
۲۰۷	اختلاف در فتوا

| درس دوازدهم

اخباری‌گری و احمدالحسن بصری | ۲۱۱

۲۱۳	تقلید از فقیه
۲۱۴	تفقه در دین

- ۲۱۶ قرآن و منع تقلید
- ۲۱۸ استدلال عقلی بروجوب تقلید

| درس سیزدهم

محدوده آخرالزمان | ۲۲۱

- ۲۲۳ آخرالزمان
- ۲۲۴ محدوده آخرالزمان
- ۲۲۷ علمای آخرالزمان

| درس چهاردهم

مشابهت احمد الحسن بصری با سایر مدعیان دروغین | ۲۳۱

- ۲۳۳ مدعیان دروغین مهدویت
- ۲۳۵ ایدئولوژی‌ها
- ۲۳۵ ایدئولوژی شیخیه
- ۲۳۶ ایدئولوژی بابت
- ۲۳۷ ایدئولوژی بهائیت
- ۲۳۷ ایدئولوژی احمد الحسن
- ۲۳۸ ایدئولوژی مشترک
- ۲۳۹ مشابهت‌های شیخیه، بابت و بهائیت با احمد الحسن

| درس پانزدهم

روش شناسی نقد ایدئولوژی مدعیان دروغین مهدویت | ۲۴۱

- ۲۴۳ روش نقد و بررسی مدعیان دروغین مهدویت
- ۲۴۵ تحلیل محتوا
- ۲۴۵ هدف از تحلیل محتوای ایدئولوژی فرقه
- ۲۴۵ مراحل تحلیل محتوای ایدئولوژی فرقه

۲۴۶	۱. توصیف کامل ایدئولوژی فرقه
۲۴۶	۲. تشریح پیشینه، خط و مشی و حالات ایدئولوگ فرقه
۲۴۶	۳. ترسیم ابعاد اصلی ایدئولوژی فرقه
۲۴۷	کشف مغالطات در سخنان ایدئولوگ فرقه
۲۴۸	نقد محتوای ایدئولوژی فرقه
۲۴۸	الف). نقد بُعد انگیزشی فرقه
۲۴۸	ب). نقد بُعد انگیزشی ای فرقه
۲۴۹	ج). نقد بُعد فرآورده ای فرقه
۰۵۲	چند نکته مهم پیرامون نقد؛
۲۵۰	نتیجه

درس شانزدهم |

شیوه‌های تبلیغی مدعیان دروغین مهدویت | ۲۵۱

۲۵۳	شیوه‌های تبلیغ در جریان‌های مدعی مهدویت
۲۵۳	۱. توجه به خلاءها و نقاط ضعف مردم
۲۵۴	۲. برخورد عاطفی و محبت آمیز
۲۵۴	۳. اعلام انحصاری بودن راه نجات در آموزه‌های خود
۲۵۴	۴. ایجاد تشکیلات و عضوگیری
۲۵۴	۵. ایجاد خوف و رجاء
۲۵۵	۶. ارائه محتوای جذاب
۲۵۵	۷. تولید اصطلاحات جذاب
۲۵۶	اهداف رفتاری مدعیان دروغین مهدویت
۲۵۶	۱. دعوت به خود
۲۵۶	۲. مبارزه با علمای شیعه
۲۵۷	۳. حاکمیت تفکر التقاطی
۲۵۷	۴. از میان برداشتن ابزارهای کشف حقیقت
۲۵۹	کتابنامه

مقدمه مؤسسه

یکی از نکات کلیدی که در نتیجه تدقیق در سیره اهل بیت (علیهم السلام) برای انسان روشن می‌شود، برخورد بسیار جدی حضرات معصومین (علیهم السلام) با انواع بدعت‌ها و حرکت‌های انحرافی بوده است.

شاید در ابتدا قدری سختگیرانه به نظر برسد ولی گذشت زمان اثبات می‌کند، که با فاصله گرفتن از مبدا زمانی حوادث تاریخی، بدعت مذکور هیولا وار تبدیل به یک پدیده کاملاً ضد دینی شده است. لذا فرقه‌هایی همچون داعش و احمد الحسن، محصول ایده و سخنان بدعت‌آمیز محمد ابن عبد الوهاب‌ها و احمد احسائی‌هایی است که در طول تاریخ شکل گرفته و حال کنونی رسیده‌اند.

یکی از عمده جریان‌های انحرافی در تشیع، جریان‌هایی هستند که مدعی مهدویت بوده و با سوء استفاده از اشتیاق منتظران، دست به عوام‌فریبی زده و خود را به عنوان مهدی (ع) یا نایب و سفیر آن حضرت معرفی کردند. جریان‌هایی مانند سلوکیه، منتظران، حرکت جند المولی، جریان قحطانی، جریان فاضل عبد الحسین المرسومی، جریان مختار (حبیب الله ابوعلی مختار)، حرکت جند السماء، حرکت اصحاب القضیه، حرکت نبا عظیم و جریان معاصرالصرخی نمونه‌ای از این جریان‌های انحرافی هستند.

فارق از دلایل و علل بوجود آمدن چنین جریاناتی در بین شیعه، چند سالی است که با ظهور فرقه ای جدید موسوم به "یمانی" از مصدر بصره عراق مواجه هستیم که طرفدارانی نیز برای خود دست و پا کرده است و در مصر (مکتب قاهره) عراق و ایران به دنبال عضوگیری است.

آنچه در باره این فرقه باید محل تامل قرار گیرد این است که :

۱. متاسفانه تجربه تاریخی نشان داده است که برخی فرقه سازی ها علی الخصوص در حوزه مهدویت پس از گذران چند سال تبدیل به یک پدیده کاملاً ضد دینی می شوند (نه انشعابی ولو معوج از مذهب اولیه خود) برای نمونه می توان به شیخیه اشاره نمود که در بستری مهدوی شکل گرفت و پس از چندی از دل آن بابت و پس از آن بهائیتی بیرون آمد که فرقه و جریانی کاملاً ضد اسلامی و ضد شیعی و البته کاملاً صهیونیستی است.

۲. بازی با نشانه های ظهور و علی الخصوص نمونه سازی از افراد سرشناس واقعه شریف ظهور مانند: نفس زکیه، سید خراسانی، یمانی و... موجبات دلسردی مردم و تردید ایشان را در مواجهه با شخص حقیقی این بزرگواران سبب خواهد شد.

۳. یارگیری و ایجاد انحراف در میان محبان حضرت ولی عصر (عج) که عمده گروندگان به فرقه مذکور هستند حقیقتاً تاسف برانگیز و درد آور است.

مگر در دنیای هفت میلیاردی کنونی ما چند تن هستند که حضرت حجت ابن الحسن العسکری را می شناسند و حاضرند در دوران غیبت و این عصر پر آشوب معتقد به ولایت ایشان و پایند به اصولش باشند که هراز گاهی عده ای نیز دسته دسته و فوج فوج به این فرقه و آن فرقه پیوندند و از این بدنه بکاهند آن هم کسانی که اهل جهد و کوشش در راه تبلیغ معارف مهدوی هستند.

۴. به عنوان یک مدرس دانشگاه که از قضا "مدیریت رسانه" نیز تدریس کرده است عرض می کنم: قدرت رسانه ای پشت پرده و حمایت کننده از این فرقه ضاله توانش بسیار بیشتر از آنی است که آن را ماحصل فعالیت عده ای عمدتاً جوان کم تجربه دانست.

۵. همزمانی ظهور این فرقه با فعالیت های مسیحیان اوانجلیست (صهیونیست های مسیحی) در منطقه بویژه عراق که به شدت ضد شیعی بوده و امام زمان (عج) را العیاذ بالله

دجال مسیحیت میدانند و البته نقش کلیدی نیز در شکل‌گیری داعش داشته‌اند، پشتوانه صهیونیستی این فرقه (یمانی) به عنوان تکه‌ای از پازل ظهور او انجلیست‌ها را بیش از پیش آشکار می‌کند.

۶. بهره‌گیری صوفی‌مآبانه این فرقه از عالم خیال و خواب‌سازی (که در بسیاری دیگر از فرقه‌ها نیز مشهود است) برای عده‌ای که چنین شعبده‌بازی‌هایی را نشان از تاییدات ماورایی میدانند.

همه و همه بردقت و تأمل بیشتر برای این فرقه نو ظهور تا کید می‌کند و شایسته است در فضایی علمی و دور از هیاهوی گروندگان و مخالفان به بررسی و تحلیل عقاید انحرافی برمبنا و اصول اسلام حقیق و راستین پرداخت.

موسسه جنبش مصاف ایرانیان

علی اکبر رائفی پور

پیشگفتار

از دیرباز، باورهای آخرالزمانی مورد سوء استفاده افراد منحرف بوده و برای رسیدن به اهداف و اغراض مسموم خود، احساسات دینی مردم را بازیچه خود قرار داده‌اند. غالباً این افراد، در مواجهه با شرایطی همچون؛ سختی و فقر مردم، جنگ و خونریزی، ظلم و برقرار نشدن عدالت اجتماعی در جوامع، طولانی شدن غیبت امام عصر عجل الله تعالی و فرجه الشریف و سایر مشکلاتی که از دید مردم ناگوار است، ظهور و بروز می‌کنند تا از فرصت ایجاد شده نهایت بهره‌برداری را داشته باشند. لذا در گونه شناسی ادعاهای مدعیان دروغین مهدویت، ادعاهای گوناگونی همچون؛ ادعای امامت و مهدویت، ادعای سفارت، ادعای نیابت خاص، ادعای خراسانی بودن و ادعای یمانیت و... به چشم می‌خورد که هر کدام در برهه‌ای از تاریخ ظهور و بروز کرده و برای اثبات ادعاهای واهی خود به آیات و روایات متعددی استناد کرده و گروهی از مسلمانان را به واسطه این سخنان فریب داده‌اند.

با این وجود می‌توان گفت که ظهور مدعیان دروغین مهدویت، دارای دیرینه‌ای به تعداد سالهای پس از اسلام است که اولین بار در سال ۱۱ هجری و با وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله توسط عمر ابن خطاب آغاز شده و بلافاصله پس از وفات آن حضرت، مهدویت و ظهور دوباره ایشان را اعلام کرد و گفت: «لا أسمعن احداً يقول أن محمداً قد مات، ولكن أرسل اليه كما أرسل إلى موسى بن

عمران^۱... من قال أن محمداً قد مات قتلته بسيفي هذا وإنما رفع إلى السماء كما رفع عيسى عليه السلام... و نادوه على الباب لا تدفنوه فإن رسول الله لم يمّت^۲. مبادا از کسی بشنوم که بگویند محمد صلى الله عليه وآله وفات کرده است. ولكن همانند موسی عليه السلام به سوی خدا رفته است تا پس از مدتی بازگردد... هر کس بگوید محمد صلى الله عليه وآله وفات کرده است او را با این شمشیر می کشم چرا که او همانند عیسی عليه السلام به آسمان رفعت کرده است... و از کنار درب فریاد بر آورد که پیامبر را دفن نکنید، رسول خدا وفات نکرده است.

با صرف نظر از تمامی مدعیان دروغین در صدر اسلام، مدعیان معاصر با امام دوازدهم عليه السلام، مسأله مدعیان را پیچیده تر کرده است که با بررسی توفیعات مبارک امام دوازدهم عليه السلام، میزان انزجار ایشان از تبار این مدعیان به دست می آید. یکی از افرادی که در زمان غیبت صغری مدعی ارتباط و نیابت از جانب حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشريف بوده و درباره وی توقیعی از جانب حضرت صادر شده است؛ شخصی بنام محمد بن علی بن ابی العزاقرمشهور به شلمغانی از یاران امام حسن عسکری عليه السلام و از محدثان شیعی در بغداد است که مدتی در غیاب حسین بن روح، سومین نایب خاص امام مهدی عليه السلام به بعضی از امور شیعیان رسیدگی می کرد. شلمغانی پس از آنکه ادعای نیابت امام زمان عليه السلام را علنی کرد، مورد لعن امام مهدی عليه السلام قرار گرفت و بعد از مدتی به دستور حاکم عباسی به دار آویخته شد.^۴ امام عليه السلام در توقیع شریفش به حسین ابن روح در رابطه با دیدگاه خود نسبت به ادعاهای شلمغانی فرمود: «... محمد بن علی، معروف به شلمغانی، از کسانی است که خداوند کیفر او را تعجیل کند و مهلتی به او عطا نفرماید. او از اسلام منحرف شده و خود را از آن جدا ساخته است. وی از دین خدا مرتد شده و ادعاهایی می کند که دلالت بر انکار ذات خداوند متعال دارد. دروغ پردازی و دروغگویی می کند. باطل ها را بر زبان می آورد و متخلف بزرگی است. آنان که به خدا نسبتی باطل می دهند در خطای محض بوده و مسلماً در خسران اند. در حقیقت برائت خود را در محضر خداوند متعال و پیامبر و خاندان گرامیش صلى الله عليه وآله از هرگونه رابطه ای با شلمغانی اعلام

۱. ابن سعد، الطبقات، ج ۲، ص ۵۳.

۲. شهرستانی، الملل والنحل، ج ۱، ص ۲۳.

۳. ابوالفداء، المختصر، ج ۱، ص ۱۵۲.

۴. احتجاج، ج ۲، ص ۲۸۹.

می‌داریم. به او (شلمغانی) لعن می‌فرستیم و لعنت دائم خداوند بر او باد، در آشکار و نهان، در هر زمان و مکان و لعنت خداوندی بر موافقان و پیروان او باد و نیز بر آنانکه باشنیدن این اعلام پیوند خود را با او ادامه دهند. بنابراین به اطلاع آنان (وکلاهی امامیه) برسان که خود را از او حفاظت کرده و احتیاط می‌کنیم، آنچنان که در برابر پیشینیان او همچون؛ شریعی، نمیری، هلالی، بلالی و دیگران چنین کردیم و دیدگاه مشابهی داشتیم. راضی به سنن الهی هستیم. خداوند ما را در تمام امور کفایت می‌کند و بهترین نگهبان است»^۱.

آنچه در پایان توقیع مبارک حضرت مشاهده می‌شود، معرفی چند تن از مدعیان دروغین در باب مهدویت است که خود، اشاره‌ای واضح به این مطلب دارد که بحث ادعای نیابت، مسأله‌ای تازه نبوده و ممکن است تا زمان ظهور ادامه داشته باشد. لذا با بررسی تبار انحراف در باب مدعیان دروغین مهدویت، مدل‌های متفاوتی از ادعاها به دست می‌آید که هر کدام در پس نقاب و تصویری زیبا و خیرخواهانه، چهره واقعی خود را پنهان کرده و با استفاده از همین روش، عده زیادی از مومنان را فریب داده و از دین اسلام خارج نموده‌اند. با این وجود، اکنون نیز از آسیب چنین ادعاهای ناصوابی در امان نبوده و شاهد بروز افرادی همچون احمدالحسن بصری هستیم که مردم را با ادعاهای دروغین خود فریب داده و به وادی هلاکت می‌کشانند.

درسنامه حاضر، با هدف آشنایی مقدماتی و نقد ادعاهای انحرافی احمدالحسن بصری تدوین شده و به جهت رعایت اختصار و سطح علمی دانش پژوهان محترم، از طرح بسیاری از ادعاها و پاسخ‌ها خودداری شده و ادامه مباحث، به کتاب‌های تکمیلی واگذار گردیده است. نکته قابل توجه اینکه؛ بخشی از مطالب پایانی این درسنامه در سایت kajrah.ir که مدیریت آن با نویسنده این کتاب است منتشر گردید تا مورد استفاده علاقمندان قرار بگیرد. این درسنامه، صرفاً ویژه طلاب سطح دو حوزه و دانشجویان مقطع کارشناسی ارشد در نظر گرفته شده است.

در پایان از حجج اسلام استاد علیرضا روزبهانی، استاد وحید حاجی آقا زاده، دکتر علی امیرخانی و سایر اساتید و دوستانی که بنده را در مسیر تألیف این درسنامه حمایت و یاری کردند تقدیر و تشکر کرده و همچنین از جناب حجت الاسلام دکتر سید هادی سید وکیلی و جناب حجت الاسلام سید محمد مهدی حجازی نسب که ارزیابی این کتاب را پذیرفته و با نظرات محققانه و مدققانه خود بر ائقان این اثر افزودند، کمال امتنان را دارم.

والسلام علی عباد الله الصالحین

علی محمدی هوشیار

این اثر؛
با کمال احترام به

ام‌المؤمنین حضرت خدیجه کبری علیها السلام

تقدیم می‌گردد که با حمایت‌های بی دریغ خود از رسول
اکرم صلی الله علیه و آله در نشر و گسترش اسلام ولوی و علوی
ایفای نقش نموده و در بالاترین درجه
ایمان و عمل، به لقاء الله
رسید.



درس اول

تاریخچه و جریان شناسی

اهداف درس

آشنایی با:

- تاریخچه پیدایش جریان احمدالحسن بصری
- جریان شناسی

تاریخچه پیدایش

احمد اسماعیل صالح السلمی البصری (۱۹۶۸م)^۱ معروف به «احمد الحسن الیمانی»^۲، یکی از جریان‌های نوظهور در مسیر مهدویت است. وی خود را پنجمین فرزند با واسطه امام دوازدهم علیه السلام دانسته^۴ و علاوه بر آن، دارای ادعاهای بیشماری می‌باشد که ادعای یمانی^۵ بودن، سفارت و وصایت حضرت حجت علیه السلام اساس ادعای این شخص را تشکیل می‌دهد. احمد بصری در سال (۱۹۹۲م) از دانشکده مهندسی در رشته شهرسازی فارغ التحصیل گردید و تا سال (۱۹۹۹م)، هیچ سندی از وی در دست نبوده و این مدت به عنوان خلاء اطلاعاتی از زندگانی احمد الحسن محسوب می‌شود. وی در سال (۱۹۹۹م) به سمت نجف اشرف رفته و مدت کوتاهی در حوزه درس حضرت آیت الله محمدصادق صدر حاضر شد

۱. احمد بن اسماعیل بن صالح بن حسین بن سلمان بن داوود بن هنبوش. أدياء المهديوه، ص ۱۲۱.

۲. با توجه به اینکه عشیره ابوسولیم در سه منطقه ناصریه و بصره و کربلا مستقر هستند، ساکنین این عشیره در ناصریه و بصره را با عنوان «آل حسن» و ساکنین کربلا را «بنی حسن» نامیده‌اند. از این رهگذر، احمد نیز که از عشیره مستقر در ناصریه است با عنوان «الحسن» شناخته می‌شود. قابل توجه اینکه این عشیره از سادات نمی‌باشند. الطامة الكبرى، ناصر مهدی محمد البصری، ص ۱۸.

۳. نام پدر احمد الحسن؛ اسماعیل و نام مادرش بشینه نجم از طایفه هنبوش و از قبیله ابوسولیم ناصریه می‌باشند.

۴. احمد الحسن نسب خود را اینگونه تشریح کرده است: أحمد ابن إسماعیل ابن صالح ابن حسین ابن سلمان ابن الإمام محمد بن الحسن العسكري علیه السلام.

۵. بر اساس برخی روایات، فردی با لقب «یمانی» ظهور کرده و به یاری امام دوازدهم علیه السلام خواهد شتافت.

و در همان سال به علت انجام فعالیت‌های سیاسی بر علیه دولت عراق به همراه فردی به نام «حیدر مشتت المنشدای المحمدای القحطانی»^۱ تا سال (۲۰۰۱ م) در زندان ابوغریب زندانی شدند که پس از مدتی بنا به درخواست صلیب سرخ جهانی، نام آنان در میان لیست زندانیان ابوغریب در روزنامه‌های بغداد منتشر گردید.^۲ پس از آزادی از زندان دوباره به حوزه برگشته و پس از تحصیل دروس حوزوی تا سال (۲۰۰۴ م)،^۳ با زیر سؤال بردن نیابت عامه فقهاء و ادعای فساد مالی در حوزه‌های علمیه و ناکارآمدی دروس، مقدمات ایجاد تفرقه در حوزه علمیه نجف را آغاز کردند.^۴

احمد الحسن در سایت رسمی خود درباره ماجرای تحصیل علوم حوزوی خود می‌گوید: «من به نجف اشرف رفته و با هدف تحصیل علوم دینیّه در آنجا سکونت کردم ولی بعد از آنکه وارد حوزه شدم و از مجموعه دراسات این حوزه مطلع شدم، دیدم که در حوزه یک سری خلل بسیار بزرگ دیده می‌شود (لا اقل در نظر من) و صرفاً لغت عرب و اصول فقه و کلام و منطق و فلسفه و عقاید و فقه و احکام شرعیّه را مطالعه می‌کنند و هیچ‌گاه قرآن کریم یا سنت شریف نبوی یا احادیث محمد و آل محمد تدریس نمی‌شود و آنها درس اخلاق الهی که بر هر مومنی تخلّق به آن اخلاق واجب است را کنار گذاشته‌اند. پس به این دلیل تصمیم گرفتم از حوزه دوری کنم و در خانه‌ام گوشه عزلت گرفته و علوم حوزوی را بدون هیچ کمک کاری تنها خواندم و فقط صرفاً با بعضی از روحانیون حوزه نجف در ارتباط باشم... ولی آنچه که باعث شد تا من به حوزه علمیه نجف اشرف راه یابم این بود که من در رؤیا امام زمان علیه السلام را دیدم که به من دستور داد تا به حوزه علمیه نجف بروم و وی از آنچه برایم اتفاق خواهد افتاد خبر داد و هرآنچه که وی گفته بود همان شد».^۵

احمد الحسن همزمان با تحصیل در حوزه علمیه صدر، در سال (۲۰۰۳ م) با همراهی حیدر

۱. وی اهل العماره عراق است که بعدها نام خود را به ابو عبد الله الحسین القحطانی تغییر داده و براساس حدیث موسوم به وصیت، ادعای

فرزندی امام دوازدهم علیه السلام را کرده و احمد الحسن را دجال نامید.

۲. روزنامه در نزد مؤلف موجود است.

۳. أذعیاء المهدویة، ص ۱۴۴.

۴. الحركات المهدویة، ص ۱۵۲.

۵. <http://almahdyoon.org> . . . ۵

مشتت ادعای مشترکی را آغاز کرده و خود را فرزند و فرستاده حضرت صاحب الامر علیه السلام و حیدر مشتت را با عنوان یمانی آل محمد صلی الله علیه و آله معرفی نمود. لذا جهت نشر عقاید و تجهیز قوای نظامی خود، خانه‌ای را به عنوان مکتب امام احمدالحسن و یمانی موعود در محله صریفه در منطقه سهله در نظر گرفته و در آنجا سکونت یافتند.^۱

احمد الحسن در اواخر سال (۲۰۰۳م) طی بیانیه‌ای یمانیت حیدر مشتت را اعلام کرده و بحث وصایت و سفارت خود را از یمانیت جدا نمود و گفت: «فاعلموا أيها الناس أنه لا يمانى إلا كان لي كيميبي داعي لأمرى هادي لصراط الله الذي أسير عليه بإرشاد أبي الإمام المهدي محمد بن الحسن عليه السلام...»^۲. ای مردم بدانید! هیچ یمانی وجود ندارد مگر اینکه در سمت راست من قرار گرفته و فراخوان کننده به امر ما است. امری که هدایت کننده به راه خداست و یمانی با ارشاد پدرم مهدی علیه السلام حرکت می‌کند.

برهمن اساس، حیدر مشتت^۳ اولین مسافرت تبلیغی اش را به زادگاه خود (العمارة در جنوب عراق) آغاز کرده و مردم را به سوی سفیر و فرزند امام دوازدهم علیه السلام دعوت کرد. وی پس از مدتی به همراه شخصی به نام «عیسی المزرعاوی» وارد ایران شد. عیسی المزرعاوی تبلیغ خود را در شادگان خوزستان آغاز کرده و عده‌ای از مردم را به بیعت با احمدالحسن در آورد. اما حیدر مشتت به سمت شهر مقدس قم آمده و پس از دیدار با آیت الله روحانی و شیخ علی کورانی^۴ راهی از پیش نبرده و پس از تحمل هفت ماه زندان در ایران، به عراق بازگشت. در سال (۲۰۰۵م) با بروز اختلافات عدیده‌ای بین احمدالحسن و حیدر مشتت، احمد بصری در تناقضی آشکار، طی بیانیه‌ای خود را به صورت توأمان وصی امام و یمانی موعود معرفی کرده و گفت: «وأمری أبين من الشمس في رابعه النهار وإني أول المهديين و اليماني الموعود».^۵ امر

۱. دراسه تحلیلیه حول الحركات المهدويه، ص ۷.

۲. عکس و رونوشت بیانیه در نزد نویسنده موجود است.

۳. با توجه به وجود نیروهای صرخی در کربلا و نجف و مخالفت شدیدشان با انصار احمدالحسن، حیدر مشتت به بغداد رفته و با همراهی ضیاء الکرعاوی اقدام به تشکیل موسسه القائم و انتشار نشریه «القائم» نمود تا بدین وسیله بتواند احمدالحسن را تبلیغ کند. احمدالحسن نیز وارد بصره شده و نشریه «الصوت الحق الاسبوعیه التي تروج للفکر المهدوی» اقدام به گسترش دعوت انحرافی خود نمود. الحركات المهدويه، ذوالفقار علی ذوالفقار، ص ۱۵۳.

۴. جهت اطلاع از ماجرای دیدار حیدر مشتت با شیخ علی کورانی، به کتاب دجال بصره، ص ۳۰ الی ۴۰ مراجعه شود.

۵. عکس و رونوشت بیانیه در نزد نویسنده موجود است.

من روشن تر از خورشید در وسط روز است و من اولین مهدی و همان یمانی موعود هستم.^۱ وی پس از سقوط صدام، فرصت را برای طرح ادعاهای خود مناسب دیده و تشکیلات وسیعی را در شهرهای نجف، کربلا، ناصریه و بصره به راه انداخت. وی با تشکیل لجنه‌های مختلف، فرقه خود را ساماندهی کرد و جان دوباره‌ای به این حرکت انحرافی داد که عبارتند از:

لجنه علمی:

مأموریت اصلی این گروه، تالیف کتب و تنظیم آثار احمد بصری است که تا کنون ۴۷ جلد کتاب توسط احمد الحسن^۲ و تعداد ۱۲۴ عنوان کتاب از سوی انصار احمد الحسن^۳ به رشته تحریر درآمده است.

لجنه دینی:

وظایف این گروه عبارت است از: تعیین ائمه جمعه و جماعات در شهرها و استان‌ها، تدوین بانک اطلاعات مبلغین حوزوی احمد الحسن، اداره حوزه‌های علمیه احمد الحسن، تعیین قاضی برای حل مشکلات و دعاوی انصار احمد الحسن، تبلیغ و نشر دعوت انحرافی احمد الحسن، تعیین پاسخگویان و مناظره کنندگان رسمی دعوت احمد الحسن.

لجنه امنیتی:

مأموریت این گروه، تأمین امنیت جانی و مالی انصار احمد الحسن در شهرها و همچنین تأمین امنیت مراسمات و موکب‌های مناسبتی احمد الحسن می‌باشد.

لجنه اطلاع رسانی:

مسئولیت این گروه، انتشار بیانیه‌ها و سخنرانی‌های احمد الحسن بوده و علاوه بر آن، مدیریت سایت و فضای مجازی نیز به عهده این گروه می‌باشد.

۱. أدعیاء المهدویه، ص ۱۲۱.

۲. برخی از کتاب‌های نوشته شده توسط احمد الحسن بصری عبارتند از: حاکمیه الله لا حاکمیه الناس، الحوار الثالث عشر، الاجوبه الفقهيه، العجل، بیان الحق والساد من الاعداد، الجهاد باب الجنه، شرايع الاسلام، المتشابهات، رساله الهدايه، عقائد الاسلام و... .

۳. برخی از کتابهای نوشته شده توسط انصار احمد الحسن عبارتند از: المهدي ولي الله، دحض تقولات المعادين، حجه الوصي و اوهام المدعى، الاحكام في رؤيا ام الامام، انتصاراً للوصيه، قانون معرفه الحجه، المعارضون على خلفاء الله، دابه الارض طالع الشمس، الوصيه و الوصي احمد الحسن، البلاغ المبين، بحث في العصمه، اليماني الموعود حجه الله و... .

لجنه مالی:

این گروه، علاوه بر دریافت وجوهات شرعی و نذورات و هدایا، مسئولیت هزینه این مبالغ را برعهده دارند. این مبالغ در سه بخش مصرف می‌گردد که عبارتند از:

الف. شهریه طلاب و مبلغین^۱.

ب. چاپ و نشر کتب انصار و همچنین تجهیز کتابخانه‌های انصار و حسینیه‌ها.

ج. خرید تسلیحات و مهمات جنگی و آموزش‌های نظامی انصار.

لجنه نظامی:

این گروه با هدف جذب و آموزش نظامی انصار، خرید تسلیحات و فرماندهی عملیات‌های نظامی تشکیل شده است که با عنوان «سرایا القائم» فعالیت می‌کنند.^۲



با سرگرفتن فعالیت‌های این جریان در منطقه و سرایت آن به ایران اسلامی، عده‌ای پس از مواجهه با ادله احمدالحسن، با وی بیعت کرده و خود را «انصار امام احمدالحسن» نامیدند. پس از مدتی این جریان توسط انصار احمدالحسن دچار انشقاق شده و به دو گروه «انصار پرچم یا رایات سود» و «انصار مکتب» تقسیم شدند. در باور انصار مکتب؛ براساس روایات موجود، فردی به نام احمد که فرزند و فرستاده امام دوازدهم عَلَيْهِ السَّلَام است وجود داشته و با هدف آماده سازی قیام حضرت ظهور کرده و در حال حاضر از طریق فیسبوک و پالتاک با مردم در ارتباط می‌باشد. در حالیکه انصار پرچم چنین شخصی را قبول نداشته و از وی و انصارش تبئری می‌جویند. به طور کلی باورهای انصار پرچم در موارد زیر خلاصه می‌گردد که اساس اختلافات آن را با انصار مکتب رقم می‌زند:

۱. گروه پرچم (رایات سود)؛ گروهی از اتباع و پیروان احمد بصری هستند که براساس مجموعه‌ای از روایات، مدعی غیبت احمد بصری می‌باشند. آنان براین باورند که احمد الحسن بصری از سال (۲۰۰۸م) و همزمان با قیام احمدالحسن و درگیری پادگان الزرگه، در غیبت به سر می‌برد. یکی از ادعاهای این گروه این است که در روز مرگ ملک عبدالله

۱. برای طلاب متأهل ۵۰ هزار دینار و به ازای هر فرزندشان ۱۰ هزار دینار به صورت ماهانه پرداخت می‌گردد.

۲. مدعی المهدویه احمدالحسن، ص ۶.

پادشاه عربستان، احمد الحسن ۱۲ نفر از اتباع رایات سود را انتخاب کرده و به دیدار با امام مهدی علیه السلام برده و امام مهدی علیه السلام از خیانت مکتب نجف، ابراز ناراحتی کرده است.

۲. رایات سود براین باورند که احمد الحسن در کتب اولیه خود، به خیانت و ارتداد بعضی از انصار (همچون شیوخ مکتب نجف)، هشدار داده و آنها بخاطر جمع آوری اموال به کذب گویی مرتکب شده اند.

۳. رایات سود معتقدند؛ کتبی که بعد از غیبت احمد الحسن بصری به اسم او منتشر شده است، دارای اشکالات علمی فراوان بوده و هیچکدام از آنان نوشته وی نیست.

۴. رایات سود اذعان دارند که مکتب نجف، قوانین و کلمات احمد الحسن و قانون حاکمیت الله را نقض کرده است، چرا که از دولت و حکومت عراق درخواست نماینده در مجلس استان بصره عراق نموده و این مطلب علاوه بر تایید حکومت عراق، به منزله خیانت و نقض قانون حاکمیت الله به شمار می رود.

۵. در باور رایات سود؛ عبد الله هاشم (مستند ساز)^۱، پس از احمد الحسن، همان مهدی دوم در حدیث وصیت شیخ طوسی رحمته الله علیه است.^۲

در این میان؛ علی الغریفی و عبد الله هاشم از جمله کسانی هستند که پیرو پرچم بوده و با مکتب مخالفت و درگیری آشکاری دارند و آن سوی دعوا نیز افرادی همچون؛ ناظم العقیلی، سید واثق حسینی، عبد الرحیم ابومعاذ، علاء سالم و حسن حمامی به عنوان پیرو مکتب بوده و مدیریت علمی و نظامی آن را بر عهده دارند.

۱. عبد الله هاشم مسئولیت های مهمی در بخش تبلیغاتی و مستند سازی و راه اندازی شبکه های تبلیغی در فضای مجازی برای احمد بصری داشته است. وی با ارائه اسناد و شواهد متعددی اثبات می نماید که مطالب صفحه فیسبوکی که به نام احمد الحسن است، توسط واثق الحسینی و توفیق مغربی و مدیران مکتب نجف نگاشته می شود نه احمد بصری.

۲. فیلم های منتشر شده توسط انصار پرچم (رایات سود) در نزد نویسنده موجود است که در تمامی آنها به موارد فوق اشاره صریح کرده اند.

جریان‌شناسی

جریان احمدالحسن، همانند بسیاری از فرق انحرافی، بیش از آنکه یک فرقه دینی بوده باشد، یک جنبش سیاسی است که با هدف ایجاد اختلاف و فتنه و انحراف در کشورهای اسلامی (شیعی) تشکیل شده و علاوه بر آن، در صدد آن است تا با تخریب جایگاه علماء و ناکارآمد جلوه دادن علوم دینی حوزه‌های علمیه و با تبدیل نیابت عامه فقیه به نیابت خاصه خود، مردم را از فقهاء جدا کرده و به گمان باطل خود، زمینه را برای فروپاشی حوزه‌های علمیه فراهم نماید.

به عنوان نمونه؛ احمدالحسن در تخریب جایگاه مراجع تقلید و علمای شیعه آورده است: «... آنها حتما ریاکار هستند و همه اعمال آنها ریاکاری است. پس گریه آنها بر امام حسین علیه السلام ریا است و نمازشان ریا است و هدف آنها فقط تسلط بر قلب مردم و مقام‌های ناچیز دنیوی همانند ریاست دینی است. علمای بی‌عملی هستند که در انتظار حضرت امام مهدی علیه السلام شکست خوردند. آنها به اینکه امام مهدی علیه السلام و وصی و فرستاده‌اش را تکذیب کردند بسنده نمی‌کنند، بلکه مردم را از جهاد در پیشگاه او و از مبارزه با کفار که دولتهای اسلامی را به غارت بردند منع می‌کنند!»^۱

همچنین در کتاب نصیحتی برای طلاب حوزه‌های علمیه می‌گوید: «آنان که زمینه را برای دجال و سفیانی آماده می‌کنند و سعی و مجاهدت برای جنگ با معصوم علیه السلام دارند، بوسیله جنگیدن با ادله و براهین او، به اینگونه که ذهنها و دلها و ارواح را برای عدم پذیرش دلایل جدش محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم مهیا می‌سازند و برهیچکس پنهان نماند که مردم به شدت از مرجعیت تبعیت می‌کنند و چه بسا مراجع و اطرافیان گمراه و گمراه‌کننده‌شان عادت کرده‌اند که هرادعایی که دروغ و نیرنگ و بیهودگی‌شان را بر ملا سازد را قبول نکنند...»^۲

۱. المتشابهات، ج ۱، ص ۶۸.

۲. نصیحتی برای طلاب حوزه‌های علمیه، ص ۲۲.

آینده شناسی جریان احمد الحسن

در خصوص این فرقه دو احتمال قوی داده می شود که به صورت مختصر مورد بررسی قرار می گیرد:

الف). تثبیت جریان به واسطه رونمایی از مهدی های پس از خود و همچنین موکول کردن قیام به آنان.

ب). انجام عملیات نظامی علیه مراجع شیعه و کشتار مقلدین آنان، با کمک جریان های نظامی فعال در عراق (داعش و بعث و القاعده و ...).

چالش جریان احمد الحسن در اسلام

جریان احمد بصری یکی از جریان های خطرناک درون شیعی است که در دهه اخیر ظهور و بروز کرده است. چراکه این جریان دارای نقشه راه و سناریویی از پیش تعیین شده است که آن را از دعوت ها و تفکرات انحرافی پیشین متمایز ساخته و در ردیف جریان هایی همچون فرقه ضاله بهائیت و تصوف فرقه ای قرار داده است که در راستای اثبات این سخن به دو نکته اساسی اشاره می گردد:

الف. هدف قرار دادن مسائل ضروری و مسلم در مذهب تشیع

اغلب دعوت های انحرافی پیشین، تنها دعوت هایی بودند که مسائلی در مورد صاحبان خود ارائه می دادند تا به واسطه آن مقام آنان را بزرگ جلوه داده و به اهداف و اغراض مادی خود دست یابند، حال آنکه دعوت انحرافی احمد الحسن مسلمات و ضروریات مذهب حقّه تشیع را مورد هدف قرار داده و در صدد تغییر و انحراف آنها برآمده است که در این خصوص می توان به ایجاد انحراف در عدد ائمه معصومین علیهم السلام، تغییر مفهوم و دایره عصمت، مصادره مهدویت و قائمیت و ادعای شاریعت اشاره کرد.

ب. تکفیر شیعیانی که با دعوت احمد الحسن مخالفت دارند

یکی از مهمترین چالش های پیش روی تشیع، برخورداری جریان انحرافی احمد الحسن از بینش تکفیری درباره تمامی مسلمانانی است که این دعوت انحرافی را نپذیرفته و یا با آن

مخالفت کرده‌اند.^۱ لذا احمدالحسن بر اساس القائنات تکفیری خود و همچنین بر اساس اعلام قائمیت خود، بینش خون آلود و انتقام گیرنده‌ای را به پیروان خود داده است تا به محض تمکّن آنان در روی زمین، به رؤیاهای خود جامه عمل بپوشانند. این در حالی است که؛ پیروان احمدالحسن بر این عقیده‌اند که احمد بن اسماعیل همان قائمی است که با شمشیر قیام خواهد کرد و به مدت هشت ماه شمشیر کشیده و مردم را قتل عام خواهد کرد. لذا این مسأله به این معناست که بر اساس پندار آنان، اگر احمد بصری در زمین تمکّن پیدا کند، به مدت هشت ماه متوالی و متصل خون‌های مردم را بر زمین می‌ریزد، بدون اینکه ذره‌ای شفقت و رحمتی داشته باشد.^۲

نکته قابل توجه اینکه؛ این تکفیر و تمامی بینش‌های تکفیری موجود در جهان اسلام، ریشه در نقل‌گرایی افراطی و دوری از عقل داشته و می‌توان مهمترین علل پیدایش این بینش را در دو مسأله مذکور جستجو کرد. لذا پرسشی که قرن‌های نخستین اسلام را به التهاب کشانده و منجر به تأسیس مکاتب مختلفی شده است، ناظر به حد و مرز عقل و نقل می‌باشد. بر این اساس؛ گروهی با نادیده گرفتن سنت و حتی تفسیر به رأی قرآن کریم، در دامن عقل‌گرایی افراطی افتاده و ارزش و اهمیت نقل را نادیده گرفتند و برخی نیز با انکار کامل عقل، به ورطه عمیق نقل‌گرایی افراطی افتاده‌اند.

لذا جریان احمد بصری با کنار گذاشتن عقل و با رویکردی افراطی به حدیث (البته با تدلیس، تقطیع و تأویل احادیث)، توان فهم روایات را از پیروان خود سلب کرده و فضا را به نوعی ترسیم کرده است که حتی در صورت تعارض بدیهیات عقلی با روایات ضعیف و حتی مجعول، بدیهیات عقلی را انکار می‌کنند. از اینرو، حدیث‌گرایی افراطی و دوری از عقل، از ویژگی‌هایی است که با اندیشه این جریان گره خورده و از این مسیر در ورطه بینش تکفیری افتاده‌اند.

۱. بطوری که احمدالحسن اعلام کرد: هرکس تا تاریخ ۱۳ رجب (۱۴۲۵ هـ.ق) به من ایمان نیاورد از ولایت امیرالمومنین علیه السلام خارج شده و تمامی اعمالش باطل شده و کافر است.

۲. خباز، ضیاء، المهدویة الخاتمة، ج ۱، ص ۲.

پرسش‌های درس

۱. علت دستگیری احمد الحسن و خروج وی از حوزه علمیه را بیان کنید.
۲. سه نمونه از لجنه‌های تشکیلاتی احمد الحسن را نام ببرید.
۳. تفاوت بین انصار پرچم و مکتب را تبیین کنید.
۴. بینش تکفیری احمد الحسن از چه مقوله‌ای نشأت یافته است.
۵. اهداف کلی جریان احمد الحسن را تشریح کنید.

درس دوم

بررسی ادعاهای احمدالحسن بصری

اهداف درس

آشنایی با:

- معرفی ادعاهای احمدالحسن بصری.
- بررسی ادعای وصایت رسول اکرم ﷺ.

ادعاهای احمدالحسن بصری

هرچند که مدعیان دروغین، در صدد آن هستند تا با ادعاهای واهی، احساسات دینی مردم را تحریک کرده و بدین وسیله به امیال نفسانی خود دست یابند، لیکن احمدبصری با فراتر نهاده و از هر ادعایی فروگذار نشده و تمامی امور الهی و مقدسات را به خود منتسب کرده است. وی از جمله کسانی است که تا کنون بیشترین ادعای مهدویت را به نام خود رقم زده است که بدان اشاره شده و برخی از آنها بررسی می‌گردد:

۱. جانشین و متولی امور بعد از امام مهدی عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى وَجْهَهُ الشَّرِيفَ است. «إِنَّهُ أَوَّلُ أَوْصِيَاءِ الْإِمَامِ الْمَهْدِيِّ الْاِثْنِي عَشَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ وَفَاتِهِ»^۱.

۲. نامش در روایت وصیت آمده است. «الْمَذْكُورُ فِي رِوَايَةِ كِتَابِ (الْغَيْبَةِ)»^۲.

۳. از فرزندان امام مهدی عَلَيْهِ السَّلَامُ است. «السَّيِّدُ أَحْمَدُ الْحَسَنِ هُوَ ابْنُ الْإِمَامِ الْمَهْدِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيُّ مَنْ نَسَلَ الْإِمَامَ الْمَهْدِيَّ»^۳.

۴. سفیر حضرت مهدی عَلَيْهِ السَّلَامُ است. «أَنَّ السَّيِّدَ أَحْمَدَ الْحَسَنَ هُوَ رَسُولُ الْإِمَامِ الْمَهْدِيِّ مُحَمَّدِ بْنِ

۱. الجواب المنير عبر الاثني عشر، ج ۱، ص ۳۳.

۲. همان، ص ۳۶.

۳. همان، ص ۳۳.

الحسن عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوَجَّهَ التَّوْبَةَ ^۱.

۵. اولین مهدی از ۱۲ مهدی است. «أول المهديين الاثني عشر».
۶. اولین مؤمن به امام عَلَيْهِ السَّلَامُ بعد از ظهور است. «أول المؤمنين بالإمام المهدي بعد ظهوره».
۷. معصوم است. نه به این معنی که خطا نکرده باشد زیرا تا کنون خطاهای زیادی از وی دیده شده است. «معصوم لا بمعنى أني لا يخطئ، لأنه قد ثبت أخطاءه كثيرة وإنما بمعنى أني لا أخرج الناس من هدى ولا أدخلهم في ضلالة» ^۲.
۸. امام سیزدهم است. «الإمام الثالث عشر» ^۳.
۹. وزیر امام مهدی عَلَيْهِ السَّلَامُ بعد از ظهور است. «وزير الإمام المهدي عَلَيْهِ السَّلَامُ بعد ظهوره» ^۴.
۱۰. برای او دعوت ویژه ای همانند دعوت نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. «أن لي دعوة خاصة وان دعوتي مشابهة لدعوة نوح وإبراهيم وموسى وعيسى عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ومحمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» ^۵.
۱۱. او روشن ترین ستارگان، نشانه داوود، ستاره شش پر و ستاره صبح است. «انه سعد النجوم و درع داوود والنجمة السداسية ونجمة الصبح» ^۶.
۲۱. کتاب خدا و قرآن ناطق است. «انا كتاب الله والقرآن الكريم الناطق» ^۷.
۱۳. رسول خدا به او وصیت کرده و اسم وی و نسب و صفت وی را ذکر کرده است. «ان رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وصى به وذكر اسمي ونسبي وصفتي» ^۸.
۱۴. ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ او را با اسم و نسب و صفت و محلش ذکر کرده اند. «ان الائمة عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ذكرني باسمي ونسبي وصفتي وسكني» ^۹.
۱۵. اشعیا و ارمیا و دانیال و یوحنا مردم زمین را به آمدنش بشارت داده اند. «ان اشعيا و ارميا

۱. همان، ص ۳۳.

۲. الرد الاحسن في الدفاع عن الأئمة الحسن، ص ۱۱.

۳. الاربعون حديثا في المهديين ذرية القائم عَلَيْهِ السَّلَامُ، ص ۸۹.

۴. بيان الحق والسداد من الأعداد، ج ۱، ص ۴۶.

۵. الاربعون حديثا في المهديين ذرية القائم عَلَيْهِ السَّلَامُ، ص ۸۹.

۶. بيان الحق والسداد، ج ۱-۲، ص ۳۸.

۷. همان، ص ۱۴.

۸. الجواب المنير عبر الاثر، ج ۱، ص ۱۸.

۹. همان، ص ۱۹.

- ودانیال ویوحنا البربری بینوا امری لأهل الارض قبل سنین طویلة»^۱.
۱۶. خون امام حسین علیه السلام به خاطر خدا و پدرش و احمد الحسن ریخته شده است. «ان دماء الإمام الحسين علیه السلام سالت في كربلاء لله ولأجل أبيه علیه السلام ولأجل أحمد اسماعیل نفسه»^۲.
۱۷. آیات بسیاری به وی اشاره کرده است که بعضی از آیات عبارتند از: «وما كنا معذبين حتى نبعث رسولا» الاسراء: ۱۵؛ «أني لهم الذكري وقد جاءهم رسول مبين» الدخان: ۱۳؛ «هو الذي بعث في الأميين رسولا منهم يتلوا عليهم آياته ويزكيهم ويعلمهم الكتب والحكمة وان كانوا من قبل لفي ضلل مبين» الجمعة: ۲؛ «ولكل امة رسول فاذا جاء رسوهم قضى بينهم بالقسط وهم لا يظلمون» يونس: ۴۷.^۳
۱۸. قائم آل محمد علیه السلام است. «انا قائم آل محمد المذكور في كثير من الروايات»^۴.
۱۹. زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد بعد از آنکه از ظلم و جور پر شده است. «انه يملاً الارض قسطا وعدلا; بعدما ملئت ظلما وجورا»^۵.
۲۰. دولت و حکومت را برای امام مهدی علیه السلام آماده خواهد کرد و پس از ایشان اولین حاکم خواهد بود. «انه الممهد الرئيسي لها و الحاكم الاول بعد قائدها الامام المهدي علیه السلام»^۶.
۲۱. باقیمانده آل محمد علیه السلام است. «انا بقية آل محمد».
۲۲. رکن شدید است. «انا الركن الشديد».
۲۳. تأیید شده جبرائیل است. «انا مؤيد جبرائيل».
۲۴. استوار و محکم شده توسط میکائیل است. «انا مسدد ميكائيل».
۲۵. یاری شده توسط اسرافیل است. «انا منصور ياسرافيل»^۷.
۲۶. یمانی مذکور در روایات است. «انا اليماني المذكور في الروايات»^۸.
۲۷. کسی که به او ایمان نیاورد وارد جهنم می شود. «من لم يؤمن بي فهو في النار».

۱. همان، ص ۲۰.

۲. همان.

۳. الجواب المنير عبر الاثني، ج ۱، ص ۲۴.

۴. المتشابهات، ج ۱-۴، ص ۴۴، س ۱۴۴.

۵. بیانیة احمد الحسن (۲۱/۴/۱۴۲۶ هـ).

۶. المتشابهات، ج ۱-۴، ص ۲۶۰.

۷. الجواب المنير عبر الاثني، ج ۱-۳، ص ۴۱.

۸. بیان الحق والسداد من الأخداد، ج ۱-۲، ص ۴۶.

۲۸. یاری او واجب است. «يجب على الامة نصرتي»^۱.
۲۹. مؤید به روح القدس است. «انا مؤید بروح القدس»^۲.
۳۰. نامش در تورات آمده است. «انا مذکور فی التوراة».
۳۱. نامش در انجیل ذکر شده است. «انا مذکور فی الإنجیل»^۳.
۳۲. معزی ذکر شده در انجیل است. «انا المعزی المذكور فی الإنجیل»^۴.
۳۳. برتر از عیسی بن مریم است. «أفضل من نبی الله عیسی بن مریم عليه السلام».
۳۴. گوسفند پیاخاسته در خواب یوحنا است. «انا الحروف القائم فی رؤیا یوحنا اللاهوتی».
۳۵. شبیه عیسی عليه السلام است. «انا شبیه عیسی بن مریم عليه السلام الذی فداه بنفسه فقتل دونه»^۵.
۳۶. عالم ترین مردم به تورات و انجیل و قرآن است. «انا اعلم الناس بالتوراة والإنجیل والقرآن»^۶.
۳۷. خبر عظیم است. «انه النبأ العظیم»^۷.
۳۸. سنگ نجات دهنده کشتی نوح در دست علی عليه السلام است. «انا حجر فی یمین علی بن أبی طالب ألقاه فی یوم لیهدی به سفینة نوح»^۸.
۳۹. به واسطه او ابراهیم از آتش نجات یافت. «ان الله نجی به نبیه ابراهیم عليه السلام من نار نمرود»^۹.
۴۰. به واسطه او یونس از شکم ماهی نجات یافت. «ان الله خلص به نبیه یونس عليه السلام من بطن الحوت»^{۱۰}.
۴۱. به واسطه او موسی عليه السلام با خدا سخن گفت. «ان الله کلم به موسی بن عمران عليه السلام علی الطور»^{۱۱}.

۱. فی البراءة الصادرة فی (۱۳/۶/۱۴۲۵ هـ).

۲. الجواب المنیر عبر الاثیر، ج ۱، ص ۴۱.

۳. همان، ص ۲۵.

۴. منهاج الصالحین، ج ۱، ص ۱۲۲.

۵. الجواب المنیر عبر الاثیر، ج ۴-۶، ص ۴۶.

۶. المتشابهات، ج ۴، ص ۴۶.

۷. بیان الحق والسداد من الأعداد، ج ۱، ص ۴۵.

۸. الجواب المنیر عبر الاثیر، ج ۱، ص ۱۶.

۹. همان.

۱۰. همان.

۱۱. همان.

۴۲. عصای موسی است. «جعلہ عصا تفلق البحار»^۱.
۴۳. نشانه داوود است. «جعلہ درعاً لداوود علیه السلام»^۲.
۴۴. نشانه امیرالمؤمنین علیه السلام در روز احد است. «تدرع به أمير المؤمنين علیه السلام يوم احد و طواني يمينه في صفين»^۳.
۴۵. فرستاده مسیح علیه السلام است. «انا رسول السيد المسيح علیه السلام».
۴۶. فرستاده حضرت ایلیا است. «انا رسول ایلیا».
۷۴. فرستاده حضرت خضر است. «انا رسول الخضر»^۴.
۴۸. دابة الارض است. «انا دابة الارض التي تكلم الناس في آخر الزمان»^۵.
۴۹. مهر نبوت است. «انا بظهر خاتم النبوة»^۶.
۵۰. باغی از باغ های بهشت است. «انی روضة من رياض الجنة أخبر عنها رسول الله صلی الله علیه و آله».
۵۱. سنگ حجر الاسود است. «انی الحجر الاسود»^۷.
۵۲. یارانیش اولین کسانی هستند که وارد بهشت می شوند. «انصارى أول من يدخلون الجنة»^۸.
۵۳. روح القدس نازل نمی شد مگر به همراه محمد صلی الله علیه و آله و پس از وفات ایشان به علی علیه السلام منتقل گردید و سپس به امامان بعد از ایشان و پس از آنان به مهدیین دوازده گانه نازل خواهد شد. «روح القدس الاعظم لم ينزل الا مع محمد صلی الله علیه و آله انتقل بعد وفاته الى علی علیه السلام ثم الى الأئمة ثم بعدهم الى المهديين الاثني عشر»^۹.
۵۴. تحت تعلیم مستقیم از امام مهدی علیه السلام است. «درس السيد احمد الحسن على يد الامام المهدي علیه السلام و دخل له بما درسه او يدرسه المراجع»^{۱۰} و...

۱. همان.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان، ص ۳۰.

۵. زندگی نامه احمد الحسن (۱/۴/۴۲۶هـ).

۶. الجواب المنير عبر الاثني عشر، ج ۴، ص ۵۹.

۷. همان، ص ۷۶.

۸. في البراءة الصادره في (۱۳/۶/۱۴۲۵هـ).

۹. الجواب المنير عبر الاثني عشر، ج ۱، ص ۳۹.

۱۰. همان، ۴۴.

ادعاهای مذکور، برخی از سخنان احمدالحسن است که با بررسی هر کدام از آنها به کذب و واهی بودن ادله وی پی برده می‌شود. نکته قابل توجه اینکه احمدالحسن بصری برای هیچکدام از ادعاهای خود ادله عقلی و نقلی معتبری ذکر نکرده و حتی برخی از این اوصاف، مختص به رسول گرامی اسلام ﷺ، حضرت امیرالمومنین علیؑ، امام مهدی علیؑ و یا حتی در خصوص جبرائیل علیؑ صادر شده‌اند. علاوه بر آن، هر آنچه از سنگ و چوب و باغ و حتی گوسفندانی که در انجیل تقدیس شده است را جلوه‌ای از خود دانسته است.

بررسی ادعاهای احمدالحسن بصری

با توجه به اینکه درسنامه حاضر با هدف تدریس در دوره‌های مقدماتی تدوین گردیده است، بنابراین به جهت رعایت اختصار و تناسب کتاب با مدت زمان دوره، به بررسی برخی ادعاهای مهم جریان پرداخته شده و از نقد سایر ادعاها خودداری می‌گردد.

وصایت حضرت رسول اکرم ﷺ

احمدالحسن بصری، به روایتی در کتاب غیبت شیخ طوسی رحمته الله علیه استناد کرده و بدینوسیله در صدد اثبات وصایت خود به عنوان فرزند امام دوازدهم علیؑ است. آنچه در این روایت بدان اشاره شده است؛ وجود ۱۲ مهدی پس از ۱۲ امام معصوم می‌باشد که اولین مهدی از نسل حضرت مهدی علیؑ بوده و همنام با حضرت رسول اکرم ﷺ است. لذا براساس ظاهر این روایت، مهدیین بعد از امام دوازدهم علیؑ به عنوان ادامه سلسله اوصیاء رسول خدا ﷺ بوده و آنان نیز در خلافت قرار دارند.

توضیح بیشتر اینکه؛ با توجه به اینکه در این روایت؛ یکی از نام‌های ذکر شده برای فرزند امام زمان علیؑ «احمد» می‌باشد، لذا احمدالحسن از این مشابهت اسمی، اولین بهره برداری خود را انجام داده و به یک این همانی دست یافته است. لذا نام خود را با نام مذکور در آخر روایت تطبیق داده و خود را فرزند امام مهدی علیؑ و سیزدهمین وصی حضرت رسول اکرم ﷺ می‌داند.

قبل از بررسی این ادعا، بایستی به این نکته مهم توجه کرد که اساساً پیامبر اسلام ﷺ از

چهار نوع وصیت برخوردار است که احمدالحسن به جهت دست یابی به اغراض خود، این چهار مورد را با یکدیگر خلط و مصادره به مطلوب کرده است. لذا جهت تبیین بهتر بحث به این چهار وصیت اشاره کرده و مورد بررسی قرار می‌گیرند:

الف. وصیت رسول خدا ﷺ به ائمه معصومین علیهم‌السلام که در کتاب مختوم و ملفوف بوده و از آن به عنوان «عهد‌النبی» نیز یاد می‌شود.

ب. وصیت رسول خدا ﷺ به انجام امور شخصی که برای هر مسلمانی لازم است.
ج. وصیت رسول خدا ﷺ به مردم، جهت معرفی اسامی و تعداد جانشینان پس از خود.
د. وصیت آشکار به مردم، به جهت معرفی مصداقی جانشین بلافصل خود، توسط نص صریح و تعیین کننده که از آن با عنوان «وصیة ظاهرة» نیز یاد می‌شود.

الف. وصیت به ائمه معصومین علیهم‌السلام

همانطور که اشاره شد، یکی از وصیت‌های رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، وصیت به ائمه معصومین علیهم‌السلام است. این وصیت قبل از وفات پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، در قالب کتاب مهر شده‌ای به ایشان نازل گردیده که در آن نام ۱۲ امام و جانشین پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم قید شده است. این روایت با عبارات‌های مختلفی صادر شده است اما با توجه به اینکه تمامی روایات مربوط به این وصیت، اتحاد محتوایی و مفهومی دارند، لذا تنها به یک روایت اشاره شده و مورد بررسی قرار می‌گیرد:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْزَلَ عَلَيَّ نَبِيَّهِ كِتَابًا قَبْلَ وَفَاتِهِ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ وَصِيَّتُكَ إِلَى التُّجَبَةِ مِنْ أَهْلِكَ. قَالَ: وَمَا التُّجَبَةُ يَا جَبْرِئِيلُ؟ فَقَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَوَلَدُهُ سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ. وَكَانَ عَلَى الْكِتَابِ خَوَاتِيمٌ مِنْ ذَهَبٍ فَدَفَعَهُ النَّبِيُّ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَأَمَرَهُ أَنْ يَفْكَ خَاتِمًا مِنْهُ وَ يَعْمَلَ بِمَا فِيهِ. فَفَكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ خَاتِمًا وَعَمِلَ بِمَا فِيهِ... ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى ابْنِهِ مُوسَى، وَكَذَلِكَ يَدْفَعُهُ مُوسَى إِلَى الَّذِي بَعْدَهُ ثُمَّ كَذَلِكَ إِلَى قِيَامِ الْمُهَدِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ». امام صادق عليه السلام فرمود: خدای عزوجل پیش از وفات پیغمبر، مکتوبی بر او نازل کرد و فرمود: ای محمد! این وصیت من به سوی نجیبان و برگزیدگان از خاندان تو است، پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گفت: ای جبرئیل نجیبان چه کسانی

هستند؟ فرمود: علی بن ابیطالب و اولادش علیهم السلام و بر آن مکتوب چند مهر از طلا بود، پیغمبر صلی الله علیه و آله آن را به امیرالمؤمنین علیه السلام داد و دستور فرمود که یک مهر آنرا بگشاید و به آنچه در آن است عمل کند، امیرالمؤمنین علیه السلام یک مهر را گشود و به آن عمل کرد... سپس آن را به پسرش موسی علیه السلام داد و همچنین موسی علیه السلام به امام بعد از خود می دهد و تا قیام حضرت مهدی علیه السلام اینچنین است.

آنچه در اول این روایت مشخص شده است، وصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به نجباء و خلفای پس از خود است که با عبارت «يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ وَصِيَّتُكَ إِلَى التُّجَبَةِ مِنْ أَهْلِكَ» از آن یاد شده است که بر اساس قرائن روایی، این وصیت؛ همان عهد النبی صلی الله علیه و آله است که در حال حاضر در اختیار امام دوازدهم علیه السلام می باشد. چنانچه امام صادق علیه السلام فرمود: «كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى الْقَائِمِ علیه السلام عَلَى مِنْبَرِ الْكُوفَةِ وَ حَوْلَهُ أَصْحَابُهُ ثَلَاثُمِائَةٍ وَ ثَلَاثَةٌ عَشَرَ رَجُلًا عِدَّةُ أَهْلِ بَدْرٍ وَ هُمْ أَصْحَابُ الْأَوْلِيَّةِ وَ هُمْ حُكَّامُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ عَلَى خَلْقِهِ حَتَّى يَسْتَخْرِجَ مِنْ قَبَائِهِ كِتَابًا مَحْتُومًا بِخَاتَمٍ مِنْ ذَهَبٍ عَهْدٌ مَعَهُودٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله». گویی می بینم قائم ما علیه السلام در کوفه بالای منبر نشسته و اصحاب مخصوص که سیصد و سیزده تن و به عدد اصحاب بدر هستند... در خدمت حضور دارند. ناگهان امام زمان علیه السلام نامه ای با مهر طلایی از جیب قبای خود بیرون می آورد که البته عهدنامه ای است از رسول خدا صلی الله علیه و آله برای آن حضرت^۱.

بر اساس روایات صادر شده از معصومین علیهم السلام، محتوای عهد رسول الله صلی الله علیه و آله، وظایف و برنامه هایی است که بایستی ائمه علیهم السلام یکی پس از دیگری انجام دهند. خریزمی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: قربانت گردم، با وجود احتیاجی که مردم به شما دارند، چقدر عمر شما اهل بیت کوتاه و اجل شما خانواده به یکدیگر نزدیک است!! فرمود: «برای هر یک از ما مکتوبی است که آنچه در مدت عمرش راجع به وظایف و برنامه کارهایش احتیاج دارد در آن نوشته است، چون او امر و دستوراتی که در آن است پایان یابد، امام می فهمد که اجل او رسیده است. سپس پیغمبر صلی الله علیه و آله نزد او می آید و خبر وفاتش را به او می گوید و آنچه نزد خدا دارد را به او گزارش می دهد...»^۲.

۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۶۷۲.

۲. فی نُسخَةِ الصَّفْوَانِي زِيَادَةَ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَخْطَمِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْزَازِيِّ عَنْ حَرِيْرٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي

نکته قابل توجه اینکه نزول این وصیت مختوم به لحاظ تقدم و تأخر زمانی، پیش از وصیت پیامبر ﷺ به مردم^۱ بوده است. چنانچه ابوموسیٰ ضریح (نابینا) می‌گوید: حضرت موسیٰ بن جعفر رضی الله عنه به من فرمود: من به امام صادق رضی الله عنه گفتم: «مگر امیرالمؤمنین رضی الله عنه کاتب وصیت و پیامبر صلی الله علیه و آله املاء کننده و جبرئیل و ملائکه مقربون شهود آن نبودند؟! حضرت مدتی سر به زیر انداخت و سپس فرمود: چنان بود که گفتم، ای ابوالحسن؛ زمانیکه وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله در رسید، امروصیت از جانب خدا در مکتوبی سر به مهر فرود آمد، آن مکتوب را جبرئیل همراه ملائکه امین خدای تبارک و تعالی فرود آورد. جبرئیل گفت: ای محمد! دستور بده هر که نزدت هست، جزوصی و جانشینت [یعنی علی رضی الله عنه] بیرون روند، تا او مکتوب وصیت را از ما بگیرد و ما را گواه گیرد که تو آن را به او دادی و خودش ضامن و معتمد آن شود، پیغمبر صلی الله علیه و آله به اخراج هر که در خانه بود، جز علی رضی الله عنه دستور داد و فاطمه در میان در و پرده بود...»^۲.

ب. وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله به امور شخصی

نوع دوم از وصیت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، وصیت به امور و لوازم شخصی است که برای هرانسان مسلمانی لازم می‌باشد. با این تفاوت که وصیت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به امور شخصی خود دارای جایگاه و پیام ویژه‌ای برای مسلمانان است و آن اینکه؛ وصی پیامبر صلی الله علیه و آله در امور شخصی و دارنده لوازم شخصی ایشان از قبیل سلاح و کلاه خود و زره و... همان

عَبْدُ اللَّهِ عَجَّلْتُ فِدَاكَ مَا أَقْبَلَ بَقَاءُكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَأَقْرَبَ أَجَالِكُمْ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ مَعَ حَاجَةِ النَّاسِ إِلَيْكُمْ فَقَالَ إِنَّ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِمَّا صَحِيفَةٌ فِيهَا مَا يَخْتِاجُ إِلَيْهِ أَنْ يَعْمَلَ بِهِ فِي مَدَّتِهِ فَإِذَا انْقَضَى مَا فِيهَا مِمَّا أَمْرِيهِ عَرَفَ أَنْ أَجَلَهُ قَدْ حَضَرَ فَأَتَاهُ النَّبِيُّ ص يُبْعِي إِلَيْهِ نَفْسَهُ وَأَخْبَرَهُ بِمَا لَهُ عِنْدَ اللَّهِ» . اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۱، روایه ۴.

۱. وصیت مکتوب شده توسط امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه.

۲. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مَعْلَى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ يُقْلَبِ بْنِ عَيْسَى بْنِ الْمُسْتَفَادِ أَبِي مُوسَى الضَّرِيرِ قَالَ حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْأَيْمَنِ كَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع كَاتِبَ الْوَصِيَّةِ وَرَسُولَ اللَّهِ ص الْمُنْبَلِيِّ عَلَيْهِ وَجِبْرَائِيلَ وَالْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ ع شُهِدُوا قَالَ فَأَطْرَقَ طَوْبِيلاً ثُمَّ قَالَ يَا أَبَا الْحَسَنِ قَدْ كَانَ مَا قُلْتُ وَلَكِنْ حِينَ نَزَلَ بِرَسُولِ اللَّهِ ص الْأَمْرُ نَزَلَتْ الْوَصِيَّةُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ كِتَاباً مُسَجَّلاً نَزَلَ بِهِ جِبْرَائِيلُ مَعَ أَمْنَاءِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مِنَ الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ جِبْرَائِيلُ يَا مُحَمَّدُ مُزِيَّا خَرَجَ مِنْ عِنْدِكَ إِلَّا وَصِيَّتَكَ لِبَعْضِهَا مِمَّا وَتَشْهَدْنَا بِدَفْعِكَ إِيَّاهَا إِلَيْهِ ضَامِنًا لَهَا يَعْنِي عَلِيًّا ع فَأَخْرَجَ مِنْ كَانِ فِي الْبَيْتِ مَا خَلَا عَلِيًّا ع وَفَاطِمَةَ فِيمَا بَيْنَ الشَّيْءِ وَالْبَابِ» . اصول کافی، ج ۲، ص ۳۱، روایه ۴.

جانشین ایشان در امر امامت خواهد بود.

امیرمؤمنان علیه السلام می فرماید: «وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله در مریضی آخر خود در بستری بیماری افتاده بود، من سر مبارک وی را بر روی سینه خود نهاده بودم و خانه حضرت صلی الله علیه و آله انباشته از مهاجر و انصار بود و عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله رو به روی او نشسته بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله گاهی به هوش می آمد و گاهی هم از هوش می رفت... اندکی که حال ایشان بهتر شد فرمود: یا علی علیه السلام بدان که این حق توست و احدی نباید در این امر با تو ستیزه کند، اکنون وصیت مرا بپذیر و آنچه به مردمان وعده داده ام به جای آر و قرض مرا ادا کن. یا علی علیه السلام پس از من امر خاندانم به دست توست و پیام مرا به کسانی که پس از من می آیند برسان. من وقتی دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مرگ خود سخن می گوید، قلبم لرزید و به خاطر آن به گریه درآمدم و نتوانستم که درخواست پیامبر صلی الله علیه و آله را با سخنی پاسخ گویم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دوباره فرمود: یا علی آیا وصیت من را قبول می کنی؟! و من در حالتی که گریه گلویم را می فشرد و کلمات را نمی توانستم به درستی ادا نمایم، گفتم: آری ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! آن گاه رو به بلال کرد و گفت: ای بلال! کلاه خود وزره و پرچم مرا که «عقاب» نام دارد و شمشیرم ذوالفقار و عمامه ام را که «سحاب» نام دارد برایم بیاور... [سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله آنچه که مختص خود وی بود از جمله لباسی که در شب معراج پوشیده بود و لباسی که در جنگ احد برتن داشت و کلاههایی که مربوط به سفر، روزهای عید و مجالس دوستانه بود و حیواناتی که در خدمت آن حضرت بود را طلب کرد] و بلال همه را آورد مگر زره پیامبر صلی الله علیه و آله که در گرو بود.

آن گاه رو به من کرد و فرمود: یا علی علیه السلام برخیز و اینها را در حالی که من زنده ام، در حضور این جمع بگیر تا کسی پس از من بر سر آنها با تو نزاع نجوید. من برخاستم و با این که توانایی راه رفتن نداشتم، آنچه بود گرفتم و به خانه خود بردم و چون بازگشتم و رو به روی پیامبر صلی الله علیه و آله ایستادم، به من نگریست و بعد انگشتی خود را از دست بیرون آورد و به من داد و گفت: بگیر یا علی این مال توست در دنیا و آخرت!...»^۱

پاسخ امام صادق علیه السلام در خصوص سخنان دو نفر از زیدیه که ادعا می کردند، شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله در نزد عبدالله بن حسن است این بود که؛ دروغ گفته اند و خداوند هر دوی

آنان را لعنت کند. عبدالله شمشیر را ندیده است. حتی پدرش نیز آن را ندیده مگر در نزد علی بن الحسین علیه السلام. اگر راست میگویند بگویند که علامتی که در دسته شمشیر است چیست؟ آنان حتی غلاف شمشیر را هم ندیده اند. همانا شمشیر وزره و کلاه خود رسول خدا نزد من است. اگر راست میگویند بگویند علامت زره چیست؟ همانا پرچم رسول خدا در نزد من است. همانا الواح موسی و عصا او و انگشتر سلیمان و... در نزد من است...^۱

ج. وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله به مردم

معرفی جانشین، یکی از سنن انبیاء الهی است که هر یک، جانشین پس از خود را به مردم معرفی کرده و میراث نبوت را به دیگری سپرده اند. امیرالمومنین علی علیه السلام می فرماید: «چنین است که هر پیامبری یک وصی به جای گذارد تا این که خداوند پیامبر را مبعوث نمود و زمانی که دوران نبوت او به پایان رسید، خداوند به او وحی نمود که آنچه از علم و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت نزد توست را به علی بسپار و من آن ها را از ذریه تو جدا نمی سازم، چنان که از انبیای قبل از تو جدا نساختم و آیه شریفه: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»^۲ بر آن دلالت دارد.^۳

طبق این سخن، بایستی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر اساس این سنت نبوی، جانشینان پس از

۱. حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ عَنْ سَعِيدِ السَّمْعَانَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلَانِ مِنَ الرِّدِّيَّةِ فَقَالَ أَيْكُمْ إِمَامٌ مُفْتَرَضٌ طَاعَتُهُ فَقَالَ لَا قَالَ فَقَالَ لَهُ فَأَخْبَرْتَنَا عَنْكَ الْبِقَاثُ أَنْكَ تَعْرِفُهُ وَتَسْمِيهِمْ [نَسِيهِمْ] لَكَ وَهُمْ فَلَانٌ وَقَلَانٌ وَهُمْ أَصْحَابُ وَرَعٍ وَتَشْمِيرٍ وَهُمْ بَعَثَ لَا يَكْذِبُونَ فَغَضِبَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع وَقَالَ مَا أَمَرْتُهُمْ بِهَذَا فَلَمَّا رَأَى الْغَضَبَ فِي وَجْهِهِ خَرَجَا فَقَالَ لِي أَنْتَعْرِفُ هَذَيْنِ فَلَمْ تَعَمْ هُمَا مِنْ أَهْلِ سُوقْتَنَا مِنَ الرِّدِّيَّةِ وَهُمَا يُزْعَمَانِ أَنَّ سَيْفَ رَسُولِ اللَّهِ ص عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ فَقَالَ كَذَبَا لَعَنَهُمَا اللَّهُ وَلَا وَاللَّهِ مَا رَأَى عَبْدِ اللَّهِ بَعَيْنَيْهِ وَلَا بِوَاحِدٍ مِنْ بَعَيْنَيْهِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ رَأَى عَبْدِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَإِنْ كَانَا صَادِقَيْنِ فَمَا عَلَامَةٌ فِي مَقْبُضِهِ وَمَا لَتَرَى فِي مَوْضِعِ مَضْرَبِهِ وَإِنَّ عِنْدِي لَسَيْفَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَدَرَعَهُ وَلَمْتَهُ وَمَغْفَرَةً فَإِنْ كَانَا صَادِقَيْنِ فَمَا عَلَامَةٌ فِي دَرَعِهِ وَإِنَّ عِنْدِي لَرَايَةَ رَسُولِ اللَّهِ ص الْمَغْلَبَةِ وَإِنَّ عِنْدِي أَلْوَابِ مُوسَى وَعَصَاهُ وَإِنَّ عِنْدِي لِحَنَامِ سَلِيمَانَ بْنِ دَاوُدَ وَإِنَّ عِنْدِي الظَّنْسَ الَّذِي كَانَ يَقْرَبُ بِهَا مُوسَى الْقُرْبَانَ وَإِنَّ عِنْدِي الْإِسْمَ الَّذِي كَانَ إِذَا أَرَادَ رَسُولُ اللَّهِ أَنْ يَضَعَهُ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُشْرِكِينَ لَمْ يَصِلْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ إِلَى الْمُسْلِمِينَ نُسَابَةً وَإِنَّ عِنْدِي التَّابُوتَ الَّذِي جَاءَتْ بِهِ الْمَلَائِكَةُ تَحْمِلُهُ وَمِثْلُ السِّلَاحِ فِيْنَا مِثْلُ التَّابُوتِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ أَهْلِ بَيْتِ [فِي أَيْ بَيْتِ] وَقَفَ التَّابُوتَ عَلَى بَابِ دَارِهِمْ وَأَوْثُوا التَّابُوتَ كَذَلِكَ وَمَنْ صَارَ إِلَيْهِ السِّلَاحُ مِثْلًا أَوْ فِي الْإِمَامَةِ وَلَقَدْ لَبَسَ أَبِي دَرَعِ رَسُولِ اللَّهِ فَحَقَّقَتْ عَلَى الْأَرْضِ حَاطِبًا وَلَبَسْتُهَا أَنَا فَكَانَتْ وَقَائِمَتَا بَعْضِ إِذَا لَبَسَهَا مَلَأَهَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ. بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليه وسلم، ج ۱، ص ۱۷۴.

۲. آل عمران، آیات ۳۳ - ۳۴.

۳. علم اليقين، ص ۵۳۱ - ۵۳۳.

خود را برای مردم معرفی کرده و آنان را از گمراهی نجات دهد. اگر چه شیخ مفید رحمته الله علیه در خصوص ماجرای وفات و اتهام هزیان گویی برخی به رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، قائل به عدم کتابت وصیت شده و می نویسد: «فَلَمَّا أَفَاقَ صلی الله علیه و آله قَالَ بَعْضُهُمْ أَلَا نَأْتِيكَ بِكِتَابٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَدَوَاؤٍ؟ فَقَالَ: أَبْعَدَ الَّذِي قُلْتُمْ؟ لَا وَ لَكِنِّي أُوصِيكُمْ بِأَهْلِ بَيْتِي خَيْرًا». هنگامی که دوباره حال رسول خدا صلی الله علیه و آله بهتر شد، برخی گفتند آیا اجازه می دهید تا دوات و کتف حاضر نمائیم؟ آن حضرت فرمود: آیا بعد از این سخنی که گفتید؟ نه؛ ولی شما را سفارش می کنم که با اهل بیتم به نیکی رفتار کنید. اما با این وجود، روایات متضاد و ناقصی که در خصوص کتابت وصیت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله توسط امیرالمومنین علی علیه السلام صادر شده است، مورد بررسی قرار گرفته و مدعا و پاسخ احمد الحسن بیان می شود.

روایات موسوم به وصیت

در روایتی از کتاب غیبت طوسی رحمته الله علیه آمده است: خبر داد به ما جماعتی^۲ از ابی عبد الله الحسین بن علی بن سفیان البزوفری از علی بن سنان الموصلی العدل از علی بن الحسین از احمد بن محمد بن الخلیل از جعفر بن احمد المصری عموی حسن بن علی از پدرش از امام صادق علیه السلام از پدرش امام باقر علیه السلام از پدرش امام زین العابدین علیه السلام از پدرش امام حسین علیه السلام از پدرش امیرالمومنین علیه السلام که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در شبی که وفاتش در آن واقع شد، به علی علیه السلام فرمود: ای ابالحسن، کاغذ و دواتی بیاور و رسول الله صلی الله علیه و آله وصیت خود را املاء فرمود تا این که بدین جا رسید که فرمود: یا علی! بعد از من دوازده امام می باشند و بعد از آنها دوازده مهدی هستند. پس تو یا علی اولین از دوازده امام می باشی. و تو پس از من خلیفه من برامتم هستی، هر گاه وفات رسید، به پسر من حسن علیه السلام بروصول (نیکوکار و بسیار صلح رحم کننده) واگذار کن، هر گاه وفاتش رسید آن را به پسر من حسین علیه السلام شهید زکی مقتول واگذار کند، هر گاه وفاتش رسید آن را به پسرش علی علیه السلام ذی الثفنتات (صاحب زانوهای

۱. الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۱، ص ۱۸۴، ۱۸۵.

۲. مراد از عبارت «أَحْبَبَنِي جَمَاعَةٌ» در بیان شیخ طوسی رحمته الله علیه، افرادی همچون: ابوعبد الله غضائری، احمد ابن عبیدون، ابوطالب ابن عرفه، ابوالحسن صفار و حسن ابن اسماعیل ابن آشناس می باشند.

پینه بسته) واگذار کند، هرگاه وفاتش رسید آن را به پسرش محمد باقر علیه السلام واگذار کند، هرگاه وفاتش رسید آن را به پسرش جعفر صادق علیه السلام واگذار کند، هرگاه وفاتش رسید آن را به پسرش موسی کاظم علیه السلام واگذار کند، هرگاه وفاتش رسید آن را به پسرش علی رضا علیه السلام واگذار کند، هرگاه وفاتش رسید آن را به پسرش محمد ثقه تقی علیه السلام واگذار کند، هرگاه وفاتش رسید آن را به پسرش علی ناصح علیه السلام واگذار کند، هرگاه وفاتش رسید آن را به پسرش حسن فاضل علیه السلام واگذار کند، هرگاه وفاتش رسید آن را به پسرش محمد علیه السلام مستحفظ از آل محمد صلی الله علیه و آله واگذار کند، پس آنها دوازده امام هستند. سپس بعد از او دوازده مهدی می باشند. هرگاه وفاتش رسید آن را به پسرش مهدی اول واگذار کند، برای او سه اسم است. یک اسمش مانند اسم من، و اسم دیگرش اسم پدر من است، و آنها عبد الله و احمد هستند، و نام سوم مهدی است. و او اولین مومنان است.^۱

دیدگاه علماء شیعه درباره روایت

اکثریت غریب به اتفاق در بین علمای اسلام همچون؛ علامه مجلسی در بحار الانوار، شیخ حر عاملی در الفوائد الطوسیه، علامه نهائندی در العبقری الحسان فی احوال مولانا صاحب الزمان، در مواجهه با این روایت، دلالت یا مفاد آن را مقطوع ندانسته و آن را مخالف

۱. أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ سُفْيَانَ الْبَرْزُوقِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيِّدِ بْنِ الْمُؤَصِّلِيِّ الْعَدَلِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَلِيلِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ أَحْمَدَ الْمِضْرِيِّ عَنْ عَبْدِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ الْبَاقِرِ عَنْ أَبِيهِ ذِي الْقَعْنَتِ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ الرَّكِيِّ الشَّهِيدِ عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي كَانَتْ فِيهَا وَقَاتُهُ لِعَلِيِّ ع يَا أَبَا الْحَسَنِ أَحْضِرْ صِحْفَةَ وَدَوَاةَ فَأَمَّا لِرَسُولِ اللَّهِ ص وَصِيَّتُهُ حَتَّى ائْتَمَى إِلَى هَذَا الْمَوْضِعِ فَقَالَ يَا عَلِيُّ إِنَّهُ سَيَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا وَمِنْ بَعْدِهِمْ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا فَأَنْتَ يَا عَلِيُّ أَوَّلُ الْإِثْنَيْ عَشَرَ إِمَامًا مَا سَمَّاكَ اللَّهُ تَعَالَى فِي سَمَائِهِ عَلِيًّا الْمُرْتَضَى وَأَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَالصِّدِّيقَ الْأَكْبَرَ وَالْقَارِوقَ الْأَعْظَمَ وَالْمَأْمُونِ وَالْمُهْدِيَّ فَلَا تَصِحُّ هَذِهِ الْأَسْمَاءُ لِأَحَدٍ غَيْرِكَ يَا عَلِيُّ أَنْتَ وَصِيٌّ عَلَى أَهْلِ بَيْتِي حَتِيمٌ وَمِثْبَهُمْ وَعَلَى نِسَائِي فَنَنْتَبِهُنَّ لِقَيْشِي عَدَاوَةً مَنْ طَلَّقَهَا فَأَنَا بَرِيٌّ مِنْهَا لَمْ تَزْنِ وَلَمْ أَرْهَأْ فِي عَرْضَةِ الْقِيَامَةِ وَأَنْتَ خَلِيفَتِي عَلَى أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي فَإِذَا حَضَرَكَ الْوَفَاءُ فَاسْلَمْهَا إِلَى ابْنِي الْحُسَيْنِ الْبِرِّ الْوَصُولِ فَإِذَا حَضَرَته الْوَفَاءُ فَلْيَسْلَمْهَا إِلَى ابْنِي الْحُسَيْنِ الرَّكِيِّ الْمُقْتُولِ فَإِذَا حَضَرَته الْوَفَاءُ فَلْيَسْلَمْهَا إِلَى ابْنِهِ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ ذِي الْقَعْنَتِ عَلِيِّ فَإِذَا حَضَرَته الْوَفَاءُ فَلْيَسْلَمْهَا إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدِ الْبَاقِرِ فَإِذَا حَضَرَته الْوَفَاءُ فَلْيَسْلَمْهَا إِلَى ابْنِهِ جَعْفَرِ الصَّادِقِ فَإِذَا حَضَرَته الْوَفَاءُ فَلْيَسْلَمْهَا إِلَى ابْنِهِ مُوسَى الْكَاطِمِ فَإِذَا حَضَرَته الْوَفَاءُ فَلْيَسْلَمْهَا إِلَى ابْنِهِ عَلِيِّ الرِّضَا فَإِذَا حَضَرَته الْوَفَاءُ فَلْيَسْلَمْهَا إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدِ التَّقِيِّ فَإِذَا حَضَرَته الْوَفَاءُ فَلْيَسْلَمْهَا إِلَى ابْنِهِ عَلِيِّ النَّاصِحِ فَإِذَا حَضَرَته الْوَفَاءُ فَلْيَسْلَمْهَا إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ الْفَاضِلِ فَإِذَا حَضَرَته الْوَفَاءُ فَلْيَسْلَمْهَا إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدِ الْمُسْتَحْفَظِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ع فَذَلِكَ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا ثُمَّ يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا (فَإِذَا حَضَرَته الْوَفَاءُ) فَلْيَسْلَمْهَا إِلَى ابْنِهِ أَوَّلِ الْمُتَّقِرِينَ لَهُ ثَلَاثَةٌ أَسْمَاءُ اسْمُ كَاشِمِي وَاسْمُ أَبِي وَهُوَ عَبْدُ اللَّهِ وَأَحْمَدُ وَالْإِسْمُ الثَّلَاثُ الْمُهْدِيُّ هُوَ أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ». غيبط طوسی، ح ۱۱۱.

مشهور معرفی کرده‌اند که به برخی از آراء و نظریات اشاره می‌گردد:^۱

الف. شیخ حر عاملی رحمته الله علیه در توضیح این روایت آورده است: «اما درباره حدیث دوازده مهدی پس از دوازده امام علیهم السلام، اخباری در این مضمون صادر شده است که خالی از اشکال و مخالفت نیستند... به خاطر اینکه با سایر روایات تعارض داشته و بالجمله محل توقف می‌باشد... ضمن اینکه شیخ طوسی این روایت را در ردیف احادیثی که از طریق مخالفین (اهل سنت) در نص ائمه صادر شده است آورده است».^۲

ب. علامه مجلسی رحمته الله علیه پس از ذکر چند خبر در خصوص مهدیین بعد از ائمه اثنی عشر علیهم السلام می‌فرماید: «این اخبار مخالف با مشهور هستند».^۳

ج. علامه علی بن یونس بیاضی عاملی در کتاب الصراط المستقیم می‌فرماید: «روایت دوازده مهدی بعد از دوازده امام جزو روایات شاذه است و این روایت با تمامی روایات صحیح السنند و متواتر مشهور مخالفت دارد».^۴ زیرا طبق این روایات، بعد از دولت قائم علیه السلام دولت دیگری نخواهد بود... شیخ طوسی رحمته الله علیه در کتاب الغیبه، این روایت را در ردیف روایاتی که از طرق عامه نقل شده آورده است».^۵

علامه بیاضی عاملی در ادامه آورده است: «هذه الروایة آحادیة، توجب ظناً و مسأله الإمامه علمیه». حدیث وصیت جزو اخبار واحد بوده و افاده ظنّ می‌کند در حالیکه مسأله امامت باید با احادیث قطع آور و مفید علم به اثبات برسد. همچنین شیخ مفید در کتاب

۱. علی آل محسن، الرد القاصم لدعوة المفتري علی الامام القائم، ص ۳۴.

۲. حدیث الاثنی عشر بعد الاثنی عشر علیهم السلام: اعلم أنه قد ورد هذا المضمون فی بعض الاخبار وهو لا یخلو من غرابة و اشکال... لما یأتی إن شاء الله تعالی من کثرة معارضة و بالجمله فهو محل التوقف... ما رواها الشیخ فی کتاب الغیبه فی جملة الاحادیث التي رواها من طریق المخالفین فی النص علی الائمة علیهم السلام. شیخ حر عاملی، الفوائد الطوسية، فائده ۳۷، ص ۱۱۵.

۳. قال علامه المجلسی رحمته الله علیه فی ذیل هذه الروایة: هذه الروایة مخالفة للمشهور. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۴۸.

۴. به عنوان نمونه؛ امام باقر علیه السلام فرمود: همانا خدا محمد صلی الله علیه و آله را به سوی جن و انس فرستاد و پس از او ۱۲ وصی قرار داد که برخی از ایشان گذشته و برخی باقی مانده‌اند و نسبت به هروصی، سنت و روش خاصی جاری شد (چنانچه امام حسن صلح فرمود و امام حسین جنگید و امام صادق علیهم السلام نشر علم فرمود) و اوصیائی که بعد از محمد صلی الله علیه و آله می‌باشند به روش اوصیاء عیسی هستند (از لحاظ شماره یا ستم دیدن از دشمنان) و دوازده نفرند و امیرالمؤمنین علیه السلام روش مسیح را دارد (یعنی پیروان علی علیه السلام مانند پیروان مسیح سه دسته شدند، برخی او را خدا دانستند و پرستیدند و برخی او را خطا کار و کافرینداشتند و برخی به عقیده حق پا برجا بودند و به امامتش قائل شدند، و یا تشبیه آن حضرت به مسیح از نظر زهد و عبادت و پوشاک و خوراک زبر و خشن است). کلینی، أصول کافی، ج ۱، ص ۵۳۲، ح ۱۰.

۵. «الروایة بالاثنی عشر بعد الاثنی عشر شاذه و مخالفه للروایات الصحیحة المتواترة الشهیرة بأنه لیس بعد القائم دولة... روی الشیخ فی کتاب الغیبه فی جملة الاحادیث التي رواها من طرق العامة». الصراط المستقیم، ص ۱۸۶.

الارشاد در خصوص این روایت می‌فرماید: «بعد از دولت قائم عجل الله فرجه هیچ دولتی نخواهد بود مگر در روایت [وصیت] آمده است که اگر خدا بخواهد فرزند آن حضرت برگزار خواهد نمود و این در حالی است که این روایت قطعی الصدور و الاثبات نیست»^۱.

همانطور که اشاره شد؛ بسیاری از علمای شیعه، این روایت را مخالف مشهور دانسته و آن را به عنوان خبرشاذ و نادر معرفی کرده‌اند. با این حال حکم خبرشاذ و نادر از منظر اهل بیت عجل الله فرجه حائز اهمیت است که به یک نمونه اشاره می‌گردد: عمر بن حنظله درباره حکم صحت روایت از دوراوی نقل می‌کند که امام صادق عجل الله فرجه فرمودند: «سخن صحیح از آن کسی است که در نقل حدیث عادل‌تر و فقیه‌تر و صادق‌تر و با تقواتر باشد و به سخن دیگری توجه و اعتنا نمی‌شود. به ایشان عرض کردم که هر دوراوی عادل و مورد قبول اصحاب ما هستند بطوری که یکی بردیگری برتری ندارد. فرمود: بین روایت کدامیک از آنان مورد اجتماع و اتفاق اصحاب است. در این صورت حکم ما را از آنکه مورد اتفاق است دریاب و آن کدام که شاذ و نایاب بوده و در بین اصحاب مشهور نیست را ترک کن. پس آنچه مورد اتفاق و مشهور باشد شکی در آن نیست»^۲.

بررسی سندی روایت

احمد بصری در بیان البرائه خود، مدعی شده است که این حدیث بسند صحیح وارد شده است، این درحالی است که این روایت هیچکدام از شاخصه‌های صحیح‌السند بودن را ندارد که جهت تبیین نادرست بودن ادعای وی، به مطالبی اشاره می‌گردد.

بطور کلی، روایت صحیح‌السند، روایتی است که سند آن توسط راویان عادل و امامی نقل شده و در تمام طبقات به معصوم متصل باشد.^۳ علاوه بر این شرایط خاص برای روایت

۱. «لیس بعد دولة القائم دولة الا ما جئت به الروایه من قیام ولده ان شالله ذالک ولم یرد به علی القطع والثبات». الارشاد، ج ۲، ص ۴۳.
۲. فقد ورد فی مقبوله عمر بن حنظله عن الامام الصادق؟ ع؟ قال: «الحکم ما حکم به أعدهما وأفقهما وأصدقهما فی الحدیث وأورعهما ولا یلتفت إلی ما یحکم به الاخر. قال قلت: فانهما عدلان مرضیان عند اصحابنا لا یفضل واحد منهما علی الاخر. قال فقال: یُنظر إلی ما کان من روایتهم عتای ذلک الذی حکما به المجتمع علیه من اصحابک. فیؤخذ به من حکمنا ویترک الشاذ الذی لیس بمشهور عند اصحابک. فان المجتمع علیه لا یریب فیه». کافی، ج ۱، ص ۶۷ و ۶۸، باب اختلاف الحدیث، ح ۱۰.
۳. مقیاس الهدایة، ج ۱، ص ۱۴۵.

صحیح‌السند، بایستی شرایط عمومی دیگری نیز در روایات باشد تا بتواند به درجه اعتبار برسد که از آن جمله، شرط ضابط بودن راوی است.^۱ لذا در صورتی که ضبط صحیحی در روایت مشاهده نشده و نقصانی در آن وجود داشته باشد، احتمال ضابط نبودن یک یا چند راوی به دست می‌آید که با وجود مجاهیل در سند روایت، این احتمال تقویت می‌شود. بنابراین روایت موسوم به وصیت نبی گرامی اسلام ﷺ با لحاظ این دو شرط موجود در روایت صحیح و شرط ضابط بودن راوی بررسی می‌گردد:

(الف). با بررسی متن این روایت به این نکته پی برده می‌شود که حداقل یکی از راویان بعد از معصوم، ضابط نبوده و بخشی از روایت را فراموش نموده و روایت را ناقص نقل کرده است. زیرا هم از ابتدا و هم از انتهای روایت، بخش مُعظمی حذف شده است. چنانچه در ابتدای روایت آمده است: «قال: قال رسول الله ﷺ في الليلة التي كانت فيها وفاته لعلي ﷺ: يا أبا الحسن أحضر صحيفة ودواة. فاملاء رسول الله ﷺ وصيته حتى انتهى إلى هذا الموضع...». پیامبر اکرم ﷺ در شب وفاتش به علی ﷺ فرمود ای ابالحسن! ورق و دواتی حاضر کن. پس حضرت رسول اکرم وصیتش را املاء کرد تا اینکه به اینجا رسید و... .

این متن به صورت شفاف بیانگر آن است که قبل از عبارت حتی انتهى الى هذا الموضع، موارد دیگری گفته شده است که در متن این روایت ذکر نشده است و همچنین در بخشی دیگر، از وجود ۱۲ مهدی پس از ۱۲ امام خبر داده شده و در پایان روایت به شمارش مهدیین شروع می‌شود اما با معرفی اولین مهدی روایت تمام می‌گردد. چنانچه فرمود: «... ثم يكون من بعده اثنا عشر مهديا، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه أول المقربين له ثلاثة أسامي: إسم كاسمي وإسم أبي وهو عبد الله وأحمد، والاسم الثالث: المهدي، هو أول المؤمنين». این بدین معناست که آخر روایت نیز ناقص می‌باشد.

بدیهی است که شخص غیر ضابط از انجام سایر خطاهای ضبطی مصون نمی‌باشد و ممکن است در سایر موارد این روایت نیز دچار اشتباه در ضبط شده باشد. به عنوان مثال:

۱. عاملی جبعی، علی بن احمد، معالم‌الدین و ملاذ‌المجتهدین، ج ۱، ص ۱۰۴.

منظور از ضابط؛ کسی است که یاد سپاری او بر سهو و اشتباهش غلبه دارد. بنابراین، خبر راوی که در نقل، غالباً دچار سهو و اشتباه می‌شود، پذیرفته نبوده و فاقد اعتبار است.

آنچه از آیه قرآن کریم در سوره بقره آیه ۱۸۰ در خصوص وصیت متوجه می‌شویم، وصیت به ما ترک است که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در روز غدیر خم، ماترک خود را که قرآن و عترت اهل بیتش بود را وصیت کرد و فرمود: «إني تاركٌ فيكم الثقلين، كتاب الله و عترتي اهل بيتي» اما آنچه در متن وصیت کذایی مشاهده می‌گردد، ماترک حضرت رسول الله به صورت ناقص مطرح گردیده و قرآن کریم که ثقل الله الاکبر است را از آن حذف کرده و تنها ثقل الله الاصغر را آورده است. (ب). با بررسی سند این روایت با افرادی مواجهه می‌گردیم که در کتب رجالی از اهل تسنن بوده و یا از مجهولین و ناشناخته‌ها می‌باشند. به عنوان نمونه:

علی بن سنان الموصلی العدل

این شخص در کتب رجالی از مجهولین و ناشناخته‌ها است بطوری که هیچ مدح و قدحی درباره اش وجود ندارد. حضرت آیت الله خوئی رَحِمَهُ اللهُ در خصوص این فرد می‌فرماید: «بعید نیست که وی از اهل تسنن بوده و کلمه (العدل) نیز از القاب شغلی این شخص بوده باشد. چراکه کلمه عدل به کُتَّاب در محکمه قضاوت اطلاق می‌شده است.^۱ همچنین کلمه (العدل) در مشایخ شیخ صدوق رَحِمَهُ اللهُ به عامه و اهل سنت اطلاق شده است.^۲ برخی از اتباع احمدالحسن بصری در صدد آن هستند تا با وصف «العدل»، صحیح العقیده بودن این راوی را اثبات کرده و شبهه سنی مذهب بودن وی را رفع کنند. این درحالی است که بسیاری از مخالفین مذهب تشیع در کتب رجالی یا در حتی در سند روایات با عبارت «العدول» توصیف شده‌اند، درحالی که صحیح العقیده نیز نبوده و در گروه منحرفین هستند. به عنوان نمونه؛ کُثی رَحِمَهُ اللهُ در کتاب رجالی خود نام محمد بن الولید الخزاز، معاویة بن حکیم، مصدق بن صدقة و محمد بن سالم بن عبد الحمید را نام برده و سپس گفته است: «هؤلاء كلهم فطحية وهم أجلة العلماء والفقهاء والعدول».^۳ تمامی آنان فطحی مذهب و از

۱. علی بن سنان الموصلی العدل روی عن أحمد بن محمد الخلیل الأمل الطبری و روی عنه الحسين بن علی البزوفری، ثم إن كلمة العدل علی ما يظهر من ذكرها في مشايخ الصدوق قدس سره كان يوصف بها بعض علماء العامة فلا يبعد أن يكون الرجل من العامة. معجم رجال الحديث، ج ۶، ۲۱۰، ۳۳۰۲.

۲. همان، ج ۱۳، ۵۰، ۸۱۹۴.

۳. رجال کُثی، ج ۲، ص ۸۳۵.

بزرگان علماء و فقهاء و عادلان آن مذهب بوده‌اند.

بنابراین عبارت «العدل» در توصیف راویان، لزوماً به معنای شیعه بودن و صحیح العقیده بودن آنان نیست.

نکته اول: این راوی در سند برخی از روایات با عنوان «المعدل» آمده است که می‌تواند به عنوان کنیه برای وی بوده باشد. چنانچه در کتاب مقتصب الاثر، در سند روایتی می‌گوید: حدثنا علی بن سنان الموصلی المعدل قال أخبرنا احمد بن محمد الخلیلی قال حدثنا محمد بن صالح الهمدانی...^۱ نکته دوم: در تمامی روایاتی که از علی بن سنان الموصلی العدل نقل شده است، وی روایات خود را بدون واسطه از احمد بن محمد بن خلیل نقل کرده است، در حالیکه در روایت موسوم به وصیت، با وساطت علی بن الحسین نقل روایت کرده و این برخلاف مسلک روایی این راوی است. به عنوان نمونه:

۱. أخبرنا جماعة عن التلعکبری عن أحمد بن علی الرازی الأیادی عن الحسین بن علی عن علی بن سنان الموصلی العدل عن أحمد بن محمد بن الخلیل عن علی بن صالح الهمدانی.^۲

۲. حدثنا علی بن سنان الموصلی، عن أحمد بن محمد الخلیل عن محمد بن صالح الهمدانی.^۳ نکته سوم: علی بن سنان الموصلی العدل در هیچ روایتی از علی بن الحسین (غیر از روایت موسوم به وصیت) نقل روایت نکرده است.^۴

علی بن الحسین

وی یکی دیگر از مجهولین و ناشناخته‌ها در این روایت است. لازم به توضیح است که این شخص غیر از علی بن الحسین بن بابویه (پدر شیخ صدوق) است. چراکه هیچگاه پدر شیخ صدوق از احمد بن خلیل و علی بن سنان موصلی عدل روایت نکرده است. مضاف بر اینکه شیخ طوسی رحمته الله علیه با دو واسطه (شیخ مفید و شیخ صدوق) از پدر شیخ رحمته الله علیه صدوق نقل روایت کرده است.

۱. الجوهری، احمد، مقتصب الاثر، ص ۱۰.

۲. غیبة طوسی، ص ۱۴۷ و اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج ۲، ص ۱۲۵.

۳. بحرانی، سید هاشم بن سلیمان، حلیة الأبرار، ج ۶، ص ۴۹۱.

۴. المهدویة الخاتمة، ج ۲، ص ۱۵.

احمد بن محمد بن خلیل

این شخص در کتب رجالی از ناشناخته‌ها است. بطوری که درباره‌اش هیچ مدح و ذمی وجود ندارد. جالب اینکه خود ناظم العقیلی که از بزرگان تشکیلات احمدالحسن است، در کتاب انتصاراً للوصیة به مجهول بودن این شخص اعتراف کرده و می‌گوید: «ولم یبق احد من روات الوصیة لم یعلم تشیعه الا احمد بن محمد بن محمد بن الخلیل»^۱. یعنی غیر از احمد بن محمد بن الخلیل احدی از روایانی که شیعه بودنشان محرز نشده باشد باقی نمانده است.

جعفر بن احمد المصری

این فرد یکی دیگر از مجهولین و ناشناخته‌های رجالی است. تنها یک مورد در کتاب ابن حجر عسقلانی (از علمای اهل سنت) جعفر بن احمد المصری را با عنوان رافضی و فاسد العقیده معرفی کرده است^۲ که آنهم نمی‌تواند شیعه بودن و وثاقت وی را ثابت کند، چراکه فاسد العقیده خواندن شخصی از سوی اهل سنت، به معنای وثاقت وی در نزد تشیع نیست. لذا در کتب رجالی شیعه و سایر کتب رجالی اهل سنت نیز نامی از این فرد به میان نیامده است.

حسن بن علی عمّ جعفر بن احمد المصری

وی در کتب رجالی شیعه معرفی نشده و حتی در خصوص این فرد، مدح و قدح صادر نشده و در ردیف مجهولین و ناشناخته‌ها است.

علی بن بیان؛ والد حسن بن علی

این شخص همان علی بن بیان بن زید بن سیابه المصری است که در گروه ناشناخته‌های رجالی بوده و در هیچ یک از کتب رجالی درباره وی مدح و قدحی وجود ندارد.^۳

دفاع احمدالحسن از سند حدیث

احمدالحسن بصری در کتاب «دلایل الصدق» از صحیح السنند بودن این روایت دفاع

۱. انتصاراً للوصیة، ص ۲۷.

۲. لسان المیزان، ج ۲، ص ۴۴۲.

۳. آل محسن، ماهی الوصیة التي وصفوها بالمقدسة، مركز الامام المهدي، ص ۱۶.

کرده و می‌گوید: «فقد بیننا لهم أن الوصية سندها صحيح وأنه يكفي شهادة الشيخ الطوسي لروايتها بأتمهم من الخاصة أي من الشيعة... إذن، فالصحيح أن نحكم بصدق المؤمن حتى يأتي دليل قطعي على كذبه».^۱ پس تبیین کردیم برای آنان که همانا سند روایت وصیت صحیح است و سخن شیخ طوسی که فرمود: «فأما ما روى من جهة الخاصة» در شیعه بودن راویان این حدیث کفایت می‌کند... نتیجه اینکه؛ روش درست این است که حکم به راستگویی مؤمن بدهیم تا اینکه دلیلی قطعی بر کذب وی به دست آمده باشد.



احمد الحسن بصری در این دفاعیه، به دو نکته کلی اشاره کرده است که عبارتند از:
الف. به استناد و شهادت شیخ طوسی (با بیان؛ فأما ما روى من جهة الخاصة) تمامی راویان این حدیث شیعه هستند.

در پاسخ به این سخن باید گفت:

نهایت چیزی که از عبارت شیخ طوسی رحمته الله عليه استفاده می‌شود این است که این روایت از طریق عامة (اهل سنت) نقل نشده و تمامی راویان آن را عامه تشکیل نمی‌دهند. اما این سخن که در سند آن هیچ یک از راویان سنی قرار نگرفته‌اند، برداشت نمی‌شود. ضمن اینکه؛ اگر یک یا دو راوی از اهل سنت در سلسه سند روایتی وجود داشته باشد، نمی‌توان آن را روایت اهل سنت نامید. چنانچه در برخی از روایات موجود در منابع شیعه، راویانی از اهل تسنن و حتی راویانی از نواصب هستند، اما با این وجود، آن روایات را روایات عامة (اهل تسنن) نمی‌نامیم. به عنوان نمونه:

۱. الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ قَالَ حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ عَيْسَى عَنْ خَالِدِ بْنِ نَجِيحٍ عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ

أَعْيَنَ.^۲ در سند این روایت احمد بن هلال وجود دارد که به شهادت شیخ صدوق رحمته الله عليه در کتاب من لا يحضره الفقيه^۳ ناصبی می‌باشد. اما با این وجود در سند روایت شیعی قرار گرفته است.

۱. دلائل الصدق، ص ۲۵.

۲. کافی، ج ۱، ص ۳۴۲.

۳. من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۴۴۹.

۲. الصَّدُوقُ فِي الْخِصَالِ، وَالْعَلَلِ، وَالْأَمَالِي، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ السَّعْدِ أَبَا دِيٍّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادِ الْأَزْدِيِّ عَنْ مَالِكِ بْنِ أَنَسٍ. در سند این روایت که از طریق شیعی نقل شده، مالک بن انس، امام مذهب مالکی در اهل سنت قرار گرفته است.

نتیجه اینکه؛ سخن شیخ طوسی (فأما ما روی من جهت الخاصة) به معنای این نیست که تمامی راویان این حدیث شیعه هستند، بلکه سخن ایشان ناظر بر طریق (أخبرنا جماعة) نقل است نه سند راویان حدیث.

ب. تا زمانی که فسق و کذب شیعه ثابت نشده باشد، اصل بر راستگویی و عدالت (اصالة العدالة) است. لذا مجهول بودن راویان حدیث خدشه‌ای به روایت وارد نمی‌کند، چرا که بر اساس قواعد حدیثی، در صورت مواجهه با روایت مجهول، بایستی به اصالة العدالة مراجعه کنیم تا بدینوسیله حکم به عدالت راویان مجهول داده و روایت را بپذیریم.^۱ در پاسخ به این سخن گفته می‌شود:

اولاً؛ صدق و کذب و همچنین عدل و فسق از امور وجودیه هستند و امور وجودیه بعد از نبودن ضلع مقابل و ضد خود بروز می‌کنند. لذا زمانی صدق می‌آید که کذب نباشد و زمانی عدل می‌آید که فسق نباشد. بنابراین قاعده، اصالة با هیچکدام از صدق و کذب و یا عدل و فسق نبوده و هر کدام در موضع خود و با نبود دیگری تحقق می‌یابد.^۲

ثانیاً؛ معنای اصالة العدالة، شهادت به عدالت نبوده و به معنای این است که اگر به شیعه بودن یک راوی اعتماد داشته و همزمان به عدالت آن شک شد، می‌توان به اصالة العدالة یا اصالة الصدق تمسک کرده و حکم به عادل و راستگو بودن وی نمود.^۳

ثالثاً؛ اصالة العدالة از اصول نامعتبر و غیر قابل قبول در مباحث حدیثی است.^۴ رابعاً؛ درباره روایانی که آنان را شیخ طوسی رحمته الله و سایر علماء درک نکرده‌اند و یا اینکه حتی درباره روایانی که نام آنان در اسناد روایت موجود بوده و هیچ درکی از تشیع و حسن ظاهر

۱. دلائل الصدق، ص ۲۷.

۲. المهدویة الخاتمة، ج ۲، ص ۲۳.

۳. رک: شبیری زنجانی، کتاب نکاح، ج ۱۵، ۵۰۷۴.

۴. محقق حلی، جعفرین حسن، شرایع الاسلام، ج ۴، ص ۶۹ و عاملی، محمد بن مکی، الدروس الشرعية، ج ۱، ص ۲۱۹.

رفتاری آنان در دست نیست، اصالة العدالة معنایی نداشته و سالبه به انتفاء موضوع خواهد بود. لذا در عصر حاضر به محض مواجهه با مجاهیل روایی، مجاز به اجرای اصالة العدالة نخواهیم بود.^۱

بررسی متن روایت

با بررسی متن حدیث موسوم به وصیت، اشکالات متعددی پیش می‌آید که به برخی از آنها اشاره می‌گردد:

الف. مضمون و محتوای این حدیث با تمامی روایاتی که عدد اوصیاء را اثنی عشر دانسته‌اند تعارض جدی دارد در حالیکه این حدیث عدد آنان را ۲۴ میداند. لذا به علت عدم موافقت محتوای روایت با مذهب شیعه، این روایت از صحت ساقط شده و نمی‌توان در مسأله مهمی مانند امامت به آن استناد کرد. شیخ طوسی رحمته الله علیه می‌فرماید: در صورتی که راوی حدیث مخالفت اعتقادی با اصول مذهب داشته باشد، در این صورت به آنچه روایت کرده است نگریسته می‌شود. در صورتی که با اخبار موثق شیعه مخالفت داشته باشد، آن روایت بایستی طرد گردد.^۲

ب. در هیچ کدام از احادیثی که حاکی از وصیت هستند^۳، نامی از مهدیین در میان نبوده و در تمامی آنها نام ۱۲ امام همام علیهم السلام ذکر شده است که اولین آنها علی علیه السلام و آخرین آنان، نهمین فرزند امام حسین علیه السلام می‌باشد.

ج. پذیرش مهدیین بعد از امام دوازدهم به عنوان خلفاء الرسول صلی الله علیه و آله با روایات متواتر رجعت که به عنوان مسلمات مذهب تشیع می‌باشند، در تعارض می‌باشند.

د. این روایت دارای تهافت است که به آن اشاره می‌شود: در ابتدای روایت آمده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «سَمَّاكَ اللهُ تَعَالَى فِي سَمَائِهِ عَلِيًّا الْمُتَرَضَّى وَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الصِّدِّيقَ الْأَكْبَرَ وَ الْفَارُوقَ الْأَعْظَمَ وَ الْمَأْمُونِ وَ الْمُهَدِّيَّ فَلَا تَصِحُّ هَذِهِ الْأَسْمَاءُ

۱. ر.ک: محمد شهبازیان، مقاله تحلیلی بروصیت نقل شده در کتاب غیبت طوسی و... پژوهش نامه کلام تطبیقی، ۱۳۹۵، ص ۵۳.

۲. العدة فی اصول الفقه، ج ۱، ص ۱۴۹ و ۱۵۰.

۳. در خلال بحث بعدی به چند مورد اشاره خواهد شد.

لَاخِدِ غَيْرِكِ» خداوند در آسمانها نام تورا علی المرتضی و امیر المؤمنین و صدیق اکبر و فاروق اعظم و مأمون و مهدی نهاد، پس این اسم‌ها بر کس دیگری غیر تو صحیح نیست. صراحتاً در ابتدای روایت آمده است که نام مهدی بر کسی غیر از امیر المؤمنین علی ع صادق نمی‌کند، در حالیکه اولاً؛ بر اساس روایات متواتر، نام مهدی به نحو عام بر تمامی ائمه معصومین ع صادق کرده و به نحو خاص، ویژه امام دوازدهم ع می‌باشد. ثانیاً؛ ذیل روایت با آنچه در صدر روایت آمده تغایر و ناهمخوانی داشته و در ذیل روایت نام مهدی را بر فرزند امام دوازدهم ع نهاده است.^۱

هـ. آنچه در روایت با عنوان «فلیُسلّمها» آمده است، مبهم بوده و مرجع ضمیر مشخص نشده است. چنانچه مرجع ضمیر به «خلافه» برگردد، با باور مسلم شیعه که اعتقاد به خلافت امامان دوازده‌گانه دارد در تضاد خواهد بود و از طرفی با روایات متواتره که عدد خلفاء پیامبر اکرم ص را ۱۲ دانسته‌اند معارضه خواهد کرد. چنانچه پیامبر اکرم ص فرمود: «انّ عدّة الخلفاء بعدی عدّه نعباء موسی». همانا عدد خلفاء بعد از من به تعداد نعباء موسی ع است.^۲ همچنین می‌فرماید: «بعدی اثنی عشر خلیفه کلهم من بنی هاشم». بعد از من دوازده خلیفه است که همه آنان از قریش می‌باشند.^۳ و همچنین روایات متواتره در این زمینه که در کتب معتبر شیعه و سنی بدان اشاره شده است.^۴

اما در صورتی که ضمیر به «امامة» مستتر در جمله برگردانده شود، در آن صورت بایستی قائل به امامت مهدیین شویم، در حالیکه اولاً؛ این باور با صدر روایت که امامت را از مهدیین جدا کرده است «فذلک اثنا عشر اماماً» تعارض داشته و ثانیاً؛ با سایر روایاتی که تصریح بر عدم امامت مهدیین دارند ناسازگار می‌باشند. چنانچه ابوبصیر می‌گوید: به امام صادق ع عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! من از پدر شما شنیدم که می‌فرمود: پس از قائم دوازده مهدی خواهد بود، امام صادق ع فرمود: «دوازده مهدی گفته است نه دوازده امام آنها قومی

۱. المهديوية الخاتمة، ج ۲، ص ۹۵.

۲. جامع الصغير، ج ۱، ص ۳۵۰، کنز العمال، ح ۱۴۹۷۱.

۳. موده القربى، ص ۹۴؛ ینابیع الموده، باب ۵۶ ص ۳۰۸ و باب ۷۷ ص ۵۳۳.

۴. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۷۱. مستند، احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۹۰، صحیح مسلم، ج ۶، ص ۳۰. فرائد السمطين، ج ۲، ص ۳۲۹ تحت شماره ۵۷۹ با ذکر سند از ابن عباس. احقاق الحق، و ملحقات آن ج ۲ ص ۳۵۲-۳۵۴ و ج ۱۳ ص ۱-۴۹ و ج ۱۹ ص ۶۲۸-۶۳۲، نیز مراجعه شود به عمده ابن بطریق ص ۴۱۶-۴۲۲ و... .

از شیعیان ما هستند که مردم را به موالات و معرفت حقّ ما می خوانند»^۱.
 هـ. روایت ۱۲ مهدی پس از ۱۲ امام، با برخی از روایات هم ردیف (به لحاظ سندی) خود، در
 تعارض عددی می باشند. به عنوان نمونه در روایت منسوب به امام صادق علیه السلام عدد مهدیین
 پس از قائم علیه السلام را یازده نفر از فرزندان ایشان دانسته است. ابی حمزه از امام صادق علیه السلام در
 حدیثی طولانی نقل می کند که فرمود: «ای ابا حمزه به درستی که بعد از قائم علیه السلام یازده مهدی
 از فرزندان حسین علیه السلام خواهد بود»^۲.
 و. وجود فرزندی به نام «احمد» و همچنین وجود «وصی» و جانشینی برای امام مهدی علیه السلام
 در هیچ روایتی ذکر نشده است و این روایت متفرد است.

ناخوانی روایت موسوم به وصیت با سایر روایات

در این مجال به چند نمونه از روایات موسوم به وصیت اشاره می گردد تا اولاً؛ رونوشت
 بودن و گزارش گونه بودن این روایات از محتوای وصیت و ثانیاً متعارض بودن روایات موسوم
 به وصیت و ثالثاً عدم اشاره به مسأله مهدیین بعد از ۱۲ امام معصوم در هیچکدام از این
 روایات و رابعاً عدم ذکر قرآن کریم در هیچ کدام از این روایات، به عنوان اصل اول و ثقل الله
 الاکبر ثابت گردد:

الف). روایت سلیم بن قیس هلالی که در صدد گزارش از ماجرای شب وفات حضرت
 رسول اکرم صلی الله علیه و آله می باشد که در آن تنها به مسأله امامت و دوازده گانه بودن عدد اوصیاء ایشان
 اشاره دارد.

«وَعَنْ سَلِيمِ بْنِ قَيْسٍ، قَالَ: سَمِعْتُ سَلْمَانَ يَقُولُ سَمِعْتُ عَلِيًّا علیه السلام بَعْدَ مَا قَالَ ذَلِكَ الرَّجُلُ مَا قَالَ وَ
 غَضِبَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ دَفَعَ الْكَيْفَ... ادْعُ لِي بِصَحِيفَةٍ فَأَتِي بِهَا. فَأَمَلِي عَلَيْهِ أَسْمَاءَ الْأَيْمَةِ الْهُدَاهِ مِنْ بَعْدِهِ

۱. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ بْنِ الدَّقَائِقِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُمَرَ بْنِ التَّخَعُمِيِّ عَنْ عَبْدِ
 الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ التُّوفَلِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قُلْتُ لِلصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي سَمِعْتُ مِنْ أَبِيكَ؟
 أَنَّهُ قَالَ يَكُونُ بَعْدَ الْقَائِمِ اثْنَا عَشَرَ مُهْدِيًّا فَقَالَ إِنَّمَا قَالَ «اثْنَا عَشَرَ مُهْدِيًّا وَلَمْ يَقُلْ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا وَلِكِنَّهُمْ قَوْمٌ مِنْ شِيعَتِنَا يُدْعُونَ النَّاسَ إِلَى
 مُؤَلَاتِنَا وَمَعْرِفَةِ حَقِّنَا». شيخ صدوق، كمال الدين، ج ۲، ص ۴۰.

۲. عن أبي حمزة، عن أبي عبد الله علیه السلام في حديث طويل أنه قال: «يا أبا حمزة إن من بعد القائم أحد عشر مهدياً من ولد الحسين علیه السلام». الغيبة
 الطوسی ص ۴۷۸ ح ۵۰۴.

رَجُلًا رَجُلًا وَعَلِيٌّ يَخُطُّهُ بِيَدِهِ. وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنِّي أَشْهَدُكُمْ أَنَّ أَحْيَى وَوَزَيْرِي وَوَارِثِي وَ خَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِمْ تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ»^۱.

ب). روایت مربوط به طلحه که در آن، حضرت علی علیه السلام در صدد احتجاج به مسأله امامت بوده و ماجرای شب وفات حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را به عنوان مؤید مسأله امامت و وصایت خود و یازده فرزندش ذکر می فرمایند.

«یا طلحة أليس قد شهدت رسول الله صلی الله علیه و آله حين دعانا بالكتف ليكتب فيها مالا تضل الأمة بعده ولا تختلف، فقال صاحبك ما قال "إن رسول الله يهجر" فغضب رسول الله صلی الله علیه و آله وتركها؟ قال: بلى قد شهدت، قال: فإنكم لما خرجتم أخبرني رسول الله صلی الله علیه و آله بالذي أراد أن يكتب فيها ويشهد عليه العامة، وأن جبرئيل أخبره بأن الله تعالى قد علم أن الأمة ستختلف وتفترق، ثم دعا بصحيفة فأملى علي ما أراد أن يكتب في الكتف، وأشهد علي ذلك ثلاثة رهط: سلمان الفارسي وأبا ذر والمقداد، وسمى من يكون من أئمة الهدى الذين أمر المؤمنين بطاعتهم إلى يوم القيامة، فسماني أولهم، ثم ابني هذا حسن، ثم ابني هذا حسين، ثم تسعة من ولد ابني هذا حسين، كذلك يا أبا ذر وأنت يا مقداد؟ قال: نشهد بذلك على رسول الله صلی الله علیه و آله، فقال طلحة: والله لقد سمعت من رسول الله صلی الله علیه و آله يقول لأبي ذر: "ما أقلت الغبراء، ولا أظلت الخضراء ذاهجة أصدق ولا أبر من أبي ذر" أشهد أنهما لم يشهدا إلا بالحق، وأنت أصدق وأبر عندي منهما»^۲.

ج). روایت خطاب امام صادق علیه السلام به حمران، که گزارشی از روز بیماری حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بوده و در صدد بیان مظلومیت اهل بیت علیهم السلام و عدد اوصیاء ایشان می باشد. «اخبرنا احمد بن محمد بن يعقوب قال حدثنا ابو عبدالله الحسين بن محمد قراءةً عليه قال حدثنا محمد بن أبي قيس عن جعفر الرمانى عن محمد بن القاسم قال حدثنا عبدالوهاب الثقفى عن جعفر ابن محمد عن محمد بن علي علیه السلام: انه نظر الى حمران فبكى ثم قال: يا حمران عجباً للناس كيف غفلوا ام نسوا ام تناسوا فتنسوا قول رسول الله ص حين مَرَضَ فَأَتَاهُ النَّاسُ يَعُودُونَهُ وَيَسْلَمُونَ عَلَيْهِ حَتَّى إِذَا غَضَّ بِأَهْلِهِ الْبَيْتَ. جَاءَ عَلِيُّ ع فَسَلَّمَ... انهم اثنا عشر وصياً...»^۳.

د). روایت جناب شیخ مفید (استاد شیخ طوسی) که در خصوص ماجرای وصیت شب

۱. کتاب سلیم بن قیس الهمدانی، ج ۲، ص ۸۷۷.

۲. کتاب سلیم بن قیس، ص ۲۱۱. غیبت نعمانی، ص ۸۴.

۳. غیبت نعمانی، ص ۱۳۰، باب ۴، ح ۲۲.

وفات آورده است: «قال رسول الله ﷺ إبتونی بدواة و كتف أكتب لكم كتابا لا تضلوا بعده ابدا... فقال عمر: إرجع فانه يهجر... قال بعضهم ألا نأتيك بدواة و كتف يا رسول الله؟ فقال أبعَدَ الذی قلتُم؟ لا ولکنی اوصیکم باهل بیتی خیرا، ثم أعرض بوجهه عن القوم، فنهضوا و بقى عنده العباس و الفضل و علی بن ابی طالب و اهل بیته خاصة. فقال یا عباس یا عم رسول الله. تقبل وصیتی و تنجز عدتی تقضى دینی؟...»^۱

د. وصیت به مردم؛ جهت تصریح به جانشین بلافصل

یکی از مهم ترین وصیت های پیامبر اکرم ﷺ، وصیت آشکار به جانشین بلافصل است که در روایات با عنوان «وصیة ظاهرة» از آن یاد شده است. این نوع از وصیت بایستی آشکار بوده و از سوی امام قبلی برای امام بعدی صادر شده و برای مردم واضح گردد. چنانچه در روایتی آمده است: «أبی بصیر، عن أبی الحسن الماضی علیه السلام، قال: دَخَلْتُ عَلَيْهِ فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، بِمَ یَعْرِفُ الْإِمَامُ؟ فَقَالَ «بِخِصَالٍ، أَمَّا أَوْلَاهُنَّ فَشئٌ تَقَدَّمَ مِنْ أَبِيهِ فِيهِ وَ عَرَفَهُ النَّاسُ وَ نَصَبَهُ لَهُمْ عِلْمًا، حَتَّى یَكُونُ حُجَّةً عَلَيْهِمْ، لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَصَبَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السلامَ عَلِمًا وَ عَرَفَهُ النَّاسُ»^۲. ابی بصیر از امام موسی کاظم علیه السلام سؤال کرد: امام با چه شناخته می شود؟ فرمود: به چند خصلت. اما اولین خصلت این است که؛ علامتی از جانب پدرش باشد که مردم آن را بشناسند و اینکه به صورت آشکار او را نصب کند تا اینکه این کار حجت آشکار آنان باشد. زیرا رسول خدا ﷺ علی علیه السلام را آشکارا نصب کرده و به مردم معرفی کرد.

همانطور که اشاره شد، وصیت ظاهره همان وصیت آشکار به جانشین بلافصلی است که پس از پیامبر اکرم ﷺ یا هر کدام از ائمه معصومین علیه السلام قیام خواهند کرد. لذا شیخ مفید در باب معرفی امام بعد از امام باقر علیه السلام آورده است: «وَ كَانَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السلامِ مِنْ بَيْنِ إِخْوَتِهِ خَلِيفَةَ أَبِيهِ وَ وَصِيَّهُ وَ الْقَائِمَ بِالْإِمَامَةِ مِنْ بَعْدِهِ... وَ وَصَّى إِلَيْهِ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السلامِ وَ وَصِيَّتُهُ ظَاهِرَةٌ وَ نَصَّ عَلَيْهِ بِالْإِمَامَةِ نَصًّا جَلِيًّا»^۳.

۱. الارشاد، باب دوم، فصل پنجاه و دوم.

۲. «ابوالحسن» اگر باقید الاؤل ویا الماضی باشد، کنیه امام موسی کاظم علیه السلام خواهد بود و اگر مقتید به الرضا ویا الثانی باشد، مقصود امام رضا علیه السلام است، و اگر مقتید به الثالث باشد، مراد از آن، امام هادی علیه السلام خواهد بود.

۳. قرب الإنسان، ص ۳۳۹.

۴. كشف الغمة في معرفة الأئمة، ج ۲، ص ۱۶۶.

در توصیف آشکار بودن این وصیت آمده است که باید طوری باشد که همگانی بوده و حتی انسان‌های کوچک و بازار هم از این جانشینی آگاه باشند. لذا اگر در حال حاضر از مردم پرسیده شود که وصی امام حسن عسگری علیه السلام چه کسی است، بی‌درنگ خواهند گفت امام مهدی علیه السلام و اگر پرسیده شود که وصی امام مهدی چه کسی است خواهند گفت؛ هنوز نیامده است تا وصی خود را مشخص و علنی کند.

بنابراین، وصیت ظاهره، همان وصیت مهمی است که در آن تصریح به امامت بعد از خود شده و مصداق خارجی وصی تعیین می‌گردد. لذا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم، امام و جانشین پس از خود را به صورت آشکار به مردم معرفی کرد و سایر معصومین علیهم السلام نیز در معرفی جانشین خود از این روش تبعیت کردند. بنابراین به اقتضای زمان خود، امام بعد از خود را رسماً به مردم معرفی فرمودند.

وصیت معیار

وصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مردم؛ که نام دوازده امام و وصی پس از خود را معرفی فرموده است، جنبه توصیفی داشته و از مقام اثبات و ثبوت بی بهره است. لذا نمی‌تواند به تنهایی پایه استدلال را تقویت کرده و به نتیجه برسد. بنابراین در صورتی که فردی بخواهد ادعای وصایت کند، بایستی در مقام ثبوت، وصیت نوع اول را که همان کتاب مختوم و عهد پیامبر صلی الله علیه و آله است را به همراه داشته (أَنْ يَكُونَ أَوْلَى النَّاسِ بِمَنْ كَانَ قَبْلَهُ) و در مقام اثبات، سلاح و پرچم و سایر لوازم رسول الله صلی الله علیه و آله را در اختیار داشته (يَكُونَ عِنْدَهُ السَّلَاحُ) و علاوه بر آن، نص صریحی بر تعیین وصایت خود از امام قبل از خود داشته باشد (وَيَكُونَ صَاحِبَ الْوَصِيَّةِ الظَّاهِرَةِ).

مؤید این سخن، روایاتی است که به آن‌ها اشاره می‌شود: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ مَنْصُورٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ «إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام لَمَّا حَضَرَهُ الَّذِي حَضَرَهُ دَعَا ابْنَتَهُ الْكُبْرَى فَاطِمَةَ ابْنَةَ الْحُسَيْنِ فَدَفَعَ إِلَيْهَا كِتَابًا مَلْفُوفًا وَوَصِيَّةً ظَاهِرَةً وَكَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ مَبْطُونًا مَعَهُمْ لَا يَرَوْنَ إِلَّا لِمَا بِهِ فَدَفَعَتْ فَاطِمَةُ الْكِتَابَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ثُمَّ صَارَ ذَلِكَ الْكِتَابَ

وَاللّٰهُ اَعْلَمُ^۱.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ يَزِيدَ شَعْرَانَ هَارُونَ بْنِ حَمَّزَةَ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمُتَوَتَّبِ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ الْمُدَّعَى لَهُ مَا الْحُجَّةُ عَلَيْهِ قَالَ يُسْأَلُ عَنِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ قَالَ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ فَقَالَ «ثَلَاثَةٌ مِنَ الْحُجَّةِ لَمْ تَجْتَمِعْ فِي أَحَدٍ إِلَّا كَانَ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ أَنْ يَكُونَ أَوْلَى النَّاسِ بِمَنْ كَانَ قَبْلَهُ وَ يَكُونَ عِنْدَهُ السِّلَاحُ وَ يَكُونَ صَاحِبَ الْوَصِيَّةِ الظَّاهِرَةِ الَّتِي إِذَا قَدِمْتَ الْمَدِينَةَ سَأَلَتْ عَنْهَا الْعَامَّةُ وَالصَّبِيَّانَ إِلَى مَنْ أَوْصَى فَلَنْ يَقُولُوا إِلَى فَلَانِ بْنِ فَلَانٍ»^۲.

با توجه به اینکه هر امامی قبل از شهادت خود، امام بعد از خود را تعیین کرده^۳ و این سنت تا امام دوازدهم شیعیان ادامه داشته و کتاب مختوم و وصیه ظاهره و سلاح و پرچم را به امام بعد از خود داده‌اند،^۴ لذا چنانچه فردی همچون احمد الحسن بصری بخواهد مدعی وصایت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باشد، بایستی برای اثبات ادعای خود، علاوه بر ارائه وصیت نوع اول که در قالب کتاب مختوم بر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل گردیده است، سلاح، پرچم و نص تعیین کننده (وصیه ظاهره) از سوی امام قبل از خود به همراه داشته باشد.

نتیجه اینکه؛ احمد بصری برای اثبات وصایت خود، نیاز به سه وصیت «عهد رسول الله و برخورداری از لوازم رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و وصیه ظاهره» دارد تا بتواند خود را به واسطه آن اثبات کند. لذا مشابهت اسمی در یک حدیث موسوم به وصیت که جنبه توصیفی داشته و ده‌ها اشکال سندی و دلالی بر آن وارد شده است، نمی‌تواند مثبت امامت و وصایت این فرد کذاب باشد.

۱. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، ج ۱، ص ۱۶۳.

توضیح کافی: کتاباً ملفوفاً... لعله كان فيه الأسرار التي لا ينبغي أن يطلع عليها المخالفون بل غير أهل البيت عليهم السلام و وصية ظاهرة أى كتاباً كتب فيه أنه وصيه وهو أولى بأمور من غيره، وبالجملة ما لا ينبغي ستره، بل يجب إظهاره للناس ليعرف شيعته بهذه العلامة إمامته.

کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۲، ص ۱۸.

۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۳۰.

۳. سمعت عن الصادق عَلَيْهِ السَّلَامُ في تفسير قوله تعالى إن الله يأمركم أن تؤدوا الأمانات إلى أهلها: «يعنى يوصى الإمام إلى إمام عند وفاته». اثبات الهداء، ج ۱، ص ۱۴۳.

۴. ابوسهل می‌گوید: امام حسن عسگری عَلَيْهِ السَّلَامُ را دیدم که خطاب به فرزند گرامی اش فرمود: «أبشر يا بني فأنت صاحب الزمان، وأنت المهدي وأنت حجة الله على أرضه، وأنت ولدي ووصيي وأنا ولدتك وأنت محمد بن الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي ابن أبي طالب. ولدك رسول الله وأنت خاتم الأوصياء، الأئمة الطاهرين و بشر بك رسول الله و سماك و كناك، بذلك عهد إلى أبي عن آبائك الطاهرين صلى الله على أهل البيت ربنا انه حميد مجيد، ومات الحسن بن علي من وقته. صلوات الله عليهم أجمعين». غيبة طوسی، ص ۲۷۱.

نکته

نکته قابل توجه در بحث سلاح و پرچم این است که برای اثبات امامت؛ اصل پرچم و اصل سلاح لازم است تا مدعی راستین از دروغین شناخته شود. لذا تصویر سلاح و یا پرچم‌های پارچه‌ای که قابل تولید در کارخانجات می‌باشد، نمی‌توانند مورد قبول قرار گیرند. چرا که امام صادق علیه السلام به حقیقت سلاح و پرچم اشاره کرده و فرموده است: «لا یخرج القائم علیه السلام حتی یکون تکملة الحلقة... ثم یهز الراية ویسیر بها، فلا یبقی أحد فی المشرق ولا فی المغرب إلا لعنهما وهی رایة رسول الله صلی الله علیه و آله، نزل بها جبرئیل یوم بدر. ثم قال: یا أبا محمد ماهی والله قطن ولا کتان ولا قز ولا حریر، قلت: فمن أی شیء هی؟ قال: من ورق الجنة، نشرها رسول الله صلی الله علیه و آله یوم بدر... لا ینشرها أحد حتی یقوم القائم... یکون علیه... وسیفه [سیف رسول الله صلی الله علیه و آله] ذوالفقار». ^۱ قائم خروج نمی‌کند تا اینکه حلقه یاران تکمیل شود... سپس پرچم را می‌گستراند و حرکت می‌کند. پس کسی در مغرب و مشرق نمی‌ماند الا اینکه قائم را لعن می‌کنند و آن پرچم رسول الله است که جبرائیل در روز بدر به ایشان نازل کرد. سپس فرمود که به خدا قسم از پنبه و کتان و ابریشم و حریر نیست. پرسیدم پس از چیست؟ فرمود از ورق و برگه ای از بهشت است که پیامبر آن را در روز بدر باز کرد. آنرا کسی (از اهل بیت) باز نمی‌کند تا اینکه قائم قیام کند. همراه قائم... شمشیر رسول الله است که ذوالفقار نام دارد.


لذا بایستی در خصوص متن این روایت به موارد ذیل توجه کرد:

الف. جنس و نوع پرچم رسول الله پارچه و.. نیست و برگه ای از بهشت است (که بر روی آن البیعه لله نوشته شده است)

ب. سلاح رسول الله همان ذوالفقار است که توسط جبرائیل نازل شده است.

پرسش‌های درس

۱. سه نمونه از ادعاهای احمد الحسن را بیان کنید.
۲. انواع وصیت صادره از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را نام ببرید.
۳. وصیت ظاهره را تعریف کنید.
۴. اشکالات سندی بر حدیث موسوم به وصیت را تشریح کنید.
۵. وصیت معیار جهت شناخت امام چیست؟



درس سوم

بررسی ادعاهای احمدای احمد الحسن بصری

اهداف درس

آشنایی با:

- تطبیق احمدالحسن با نام مذکور در حدیث موسوم به وصیت
- ادعای یمانیت

تطبیق احمدالحسن با نام مذکور در حدیث وصیت

همانطور که گذشت، اولین و مهمترین استناد احمدالحسن بصری، جهت اثبات حقانیت خود به عنوان فرزند و وصی حضرت امام مهدی علیه السلام، روایتی تحت عنوان وصیت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است که در درس گذشته بررسی شد. احمد بصری براساس این روایت به روش «این همانی» متمسک شده است که پایه و اساس استناداتش را تشکیل می‌دهد:

الف: با توجه به اینکه یکی از نام‌های فرزند امام زمان علیه السلام براساس این روایت (که ضعف آن در درس گذشته به اثبات رسید) احمد می‌باشد، احمدالحسن از این مشابهت اسمی، اولین بهره برداری خود را انجام داده و به یک این همانی دست یافته است. لذا نام خود را با نام مذکور در آخر روایت تطبیق داده و خود را فرزند امام مهدی علیه السلام و سیزدهمین وصی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌داند.

ب: احمد بصری جهت اثبات اینکه «احمد» مذکور در روایت کذایی با یمانمی موعود نیز مطابقت دارد می‌گوید: با توجه به اینکه احمد اول المومنین است و یمانمی هم اولین کسی است که به امام علیه السلام خواهد پیوست، لذا پذیرش این سخن که دو نفر اول المومنین باشند محال است، لذا احمد همان یمانمی است!

احمد در روایات

احمد بصری پس از اثبات (در زعم خود) اینکه فرزند امام زمان علیه السلام است، تمامی روایاتی را که در آن نام‌های «احمد، عبدالله و مهدی» آمده است را به خود اختصاص داده و گستره اختیارات و القاب خود را توسیع داده است. هر چند این بحث سالبه به انتفاء موضوع بوده و اصل روایت وصیت مخدوش می‌باشد، اما به جهت پاسخ چند جانبه به سخنان وی، به برخی از ادله روایی اشاره می‌گردد:

روایت اول: فضل بن شاذان، عن إسماعیل بن عیاش، عن الاعمش، عن أبی وائل، عن حذیفة بن الیمان قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله و ذکر المهدی فقال: إنه بیایع بین الرکن والمقام، اسمه أحمد و عبدالله و المهدی، فهذه أسماءه ثلاثها^۱. این روایت به استناد روایات معتبر در خصوص امام دوازدهم علیه السلام صادر شده است. لذا مضمون روایات حاکی از آن است که ایشان در حالی که پرچم شمشیر، زره، کلاهخود، زین، عصا، عمامه، پیراهن و ردای پیامبر را به همراه دارد، پس از خواندن نماز عشاء، ظهور خود را از کنار کعبه اعلام می‌کند.^۲ آن حضرت در کنار کعبه پرچم خود را می‌افزارد و در بین رکن و مقام از یاران خود بیعت می‌گیرد.^۳ بنابراین روایات متواتر، جبرئیل نخستین کسی است که با او بیعت می‌کند.^۴ سپس نخستین خطبه خود را ایراد کرده و پنج

۱. «... ثم یكون من بعده اثنا عشر مهدياً، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه أول المقربين له ثلاثة أسامي: إسم كاسمي وإسم أبي وهو عبدالله وأحمد، والاسم الثالث: المهدى، هو أول المؤمنين». غيبت طوسی، ح ۱۱۱.

۲. حذیفة بن یمان می‌گوید: شنیدم رسول الله؟ ص؟ درباره مهدی؟ ع؟ می‌فرمود: همانا بین رکن و مقام با او بیعت می‌کنند و اسمش احمد و عبدالله و مهدی است. این سه اسم نام‌های او می‌باشند. غیبیت طوسی، ص ۴۵۴، ح ۴۶۳.

۳. امام باقر علیه السلام فرمودند: «يُظْهِرُ الْمَهْدِيُّ بِمَكَّةَ عِنْدَ الْعِشَاءِ مَعَهُ رَايَةٌ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - وَقِيصَةٌ وَسَيْفُهُ وَعَلَامَاتٌ وَتُورَةٌ بِيَانٌ». مهدی (موعود علیه السلام) هنگام نماز عشاء در مکه در حالی که پرچم رسول الله بردست و پیراهن او را در بردن و شمشیری را با خود دارد، ظهور می‌کند و با او نشانه‌ها و نورانیت و بیان و بیوه ای است. روضة الکافی، ج ۲، ص ۱۴۵.

۴. قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «فيهم مهدي أمي مُحَمَّدُ الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأْتُهَا ظُلْمًا وَجَوْرًا، وَاللَّهِ إِنِّي لَأَعْرِفُ مَنْ يُبَايِعُهُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ وَأَعْرِفُ أَهْمَاءَ آبَائِهِمْ وَقَبَائِلَهُمْ». مهدی اتم در میان [انمه] محمد است که زمین را از عدل و داد آکنده سازد، همچنان که از ظلم و جور پر شده باشد. به خدا سوگند من کسانی را که در میان رکن و مقام با او بیعت می‌کنند، می‌شناسم و اسامی پدران و قبایلشان را نیز می‌دانم. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، باب ۲۴، ص ۲۸۴، ح ۳۷.

۵. بئ التوليد عن الصقار عن ابن يزيد عن ابن أبي عمير عن أبان بن عثمان عن أبان بن تغلب قال قال أبو عبد الله عليه السلام: «إِنَّ أَوَّلَ مَنْ يُبَايِعُ الْقَائِمَ عليه السلام جَبْرَائِيلُ عليه السلام يَنْزِلُ فِي صُورَةَ طَيْرًا أبيضَ قَبَائِعُهُ ثُمَّ يَضَعُ رَجُلًا عَلَى بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ وَرَجُلًا عَلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ ثُمَّ يَتَادَى بِصَوْتِ طَلْقٍ ذَلِكِ تَسْمَعُهُ الْخَلَائِقُ أُنَى أَمْرِ اللَّهِ فَلَا تَسْمَعُ جَلْوَهُ». اول کسی که با قائم ما بیعت می‌کند جبرئیل علیه السلام است که به صورت پرنده سفیدی از آسمان به زیر می‌آید و با حضرت بقیه الله روحی له الفداء بیعت می‌کند. سپس یک پای خود را بر روی بام کعبه می‌گذارد و پای دیگر را بر

ندا سر می دهد.^۱

علاوه برآن؛ احمد، عبدالله و مهدی، از جمله اسامی امام دوازدهم علیه السلام است که میرزا حسین طبرسی نوری رحمته الله علیه در باب دوم کتاب نجم الثاقب از آنها یاد کرده است.^۲

روایت دوم: عن الصادق علیه السلام: ... «وَمِنَ الْبَصْرَةِ: عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ الْأَعْظَفِ بْنِ سَعْدٍ، وَ أَحْمَدُ بْنُ مُلَيْحٍ وَ حَمَّادُ بْنُ جَابِرٍ».^۳ آنچه در این روایت آمده است، معرفی فردی از بصره با نام احمد است که احمدالحسن آنرا به خود تطبیق داده است. همانطور که در روایت ذکر شده است، نام پدر احمد، مُلِح است در حالیکه نام پدر احمدالحسن، اسماعیل می باشد. البته در روایات به افراد دیگری از بصره اشاره شده است که نامشان علی و محارب بوده و با احمد همخوانی ندارد. چنانچه امام علی علیه السلام فرمود: «پس گوش کنید که نام انصار قائم علیه السلام را برایتان می گویم. نخستین آنها از بصره و آخرین آنها از ابدال هستند، اما از بصره دو نفرند؛ علی و محارب، و دو نفر از کاشان؛ عبدالله و عبیدالله».^۴

روایت سوم: وَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَ هُوَ عَلَى الْمُنْبَرِ: «يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ... لَهُ اسْمَانِ

روی بام بیت المقدس. آنگاه فریاد می زند که همه مردم صدایش را می شنوند و می گوید: «امر خدا آمد، در آن شتاب نکنید». کمال الدین، ج ۲، ص ۳۸۷ و تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۵۴ و غیبه نعمانی، ص ۲۳۵ و اثبات الهداة بالخصوص والمعجزات، ج ۵، ص ۱۱۰ و سفینه البحار، ج ۸، ص ۶۵۱ و الزام الناصب، ج ۱، ص ۷۰ و نوادر الاخبار، ص ۲۷۱.

۱. الأول: ألا يا أهل العالم أنا الإمام القائم؛ آگاه باشید ای جهانیان که منم امام قائم. الثاني: ألا يا أهل العالم أنا الصمصام المنتقم؛ آگاه باشید ای اهل عالم که منم شمشیر انتقام گیرنده. الثالث: ألا يا أهل العالم إن جدّي الحسين قتلوه عطشان؛ بیدار باشید ای اهل عالم که جد من حسین راتشنه کام کشتند. الرابع: ألا يا أهل العالم إن جدّي الحسين علیه السلام طرحوه عرياناً؛ بیدار باشید ای اهل عالم که جد من حسین را برهنه روی خاک افکندند. الخامس: ألا يا أهل العالم إن جدّي الحسين علیه السلام سحقوه عدواناً؛ آگاه باشید ای جهانیان که جد من حسین را از روی کینه توزی پایمال کردند». الزام الناصب في إثبات الحجّة الغائب عليه السلام، ج ۲، ص ۲۳۳.

۲. میرزا حسین طبرسی نوری در کتاب نجم الثاقب که دارای دوازده باب می باشد، در باب دوم از کتاب به ۱۸۲ اسم و لقب و کتبه از حضرت اشاره کرده است.

۳. امام صادق ؟؛ در معرفی یاران امام دوازدهم علیه السلام می فرماید: «... عبد الرحمن بن الأعظف بن سعد، وأحمد بن مليح وحماد بن جابر». بشارت الاسلام، ص ۱۸۱. دلائل الامامة، ص ۳۱۸.

۴. فقاموا إليه جماعه من الأصحاب وقالوا: يا أمير المؤمنين نسألك بالله وبابن عمك رسول الله صلى الله عليه وآله أن تستمهم بأسمائهم وأمصارهم فلقد ذابت قلوبنا من كلامك فقال: «اسمعوا أيّين لكم أسماء أنصار القائم إن أولهم من أهل البصره وآخرهم من الأبدال فالذين من أهل البصره رجلا ن اسم أحدهما علي والآخر محارب ورجلان من قاشان عبد الله وعبيد الله». الزام الناصب في إثبات الحجّة الغائب عجل الله تعالى فرجه الشريف، ج ۲، ص ۱۶۵.

اسْمٌ يَخْفَى وَ اسْمٌ يَعْلَنُ فَأَمَّا الَّذِي يَخْفَى فَأَحْمَدُ وَ أَمَّا الَّذِي يَعْلَنُ فَحَمَدٌ...». احمد الحسن بصری از این روایت استفاده کرده و اسمی را که مخفی بوده و نامش احمد است را به خود اختصاص داده و نام دیگری را که علنی می باشد را به امام دوازدهم علیه السلام منسوب می کند. مضمون توجیه وی برای این سخن این است که؛ چگونه ممکن که امام علیه السلام یکی از اسامی قائم را که مخفی می داند، معرفی می کند؟ پس حکمت آن این است که من وجهه مخفی قائم هستم و پدرم وجهه آشکار قائم!

توضیح اینکه؛ مفروض روایت، قضیه مهمله نبوده و از «رجل من ولدی» شخصیت متعینی را اراده کرده و بلافاصله درباره آن شخص متعین را توضیح می دهد. لذا نمی توان ادعا کرد که مراد از دو اسم، دو شخصیت جداگانه است. «يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَبْيَضُ مُشْرَبٌ حُمْرَةً مُنْدَخُ الْبُظْنِ عَرِيضُ الْفَخْدَيْنِ عَظِيمُ مَسَاشِ الْمُنْكَبِينَ بَظْهَرِهِ شَامَتَانِ شَامَةٌ عَلَى لُونِ جِلْدِهِ وَ شَامَةٌ عَلَى شِبْهِهِ شَامَةٌ التِّيَّ عليه السلام». ^۲

علاوه بر آن، امام رضا علیه السلام نام مخفی و آشکار قائم آل محمد علیهم السلام را توضیح داده است: وَ عَنْهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ فَصَّالَةَ، عَنِ الرَّيَّانِ بْنِ الصَّلْتِ، قَالَ: سَمِعْتُ الرِّضَا علیه السلام، يَقُولُ الْقَائِمَ الْمُهْدِيَّ بِنِ الْحُسَيْنِ لَا يُرَى جِسْمُهُ وَ لَا يُسَمَّى بِاسْمِهِ أَحَدٌ بَعْدَ غَيْبَتِهِ حَتَّى يَرَاهُ وَ يُعْلَنَ بِاسْمِهِ وَ يَسْمَعُهُ كُلُّ الْخَلْقِ فَقُلْنَا لَهُ: يَا سَيِّدَنَا وَ إِنَّا قُلْنَا صَاحِبُ الْغَيْبَةِ وَ صَاحِبُ الزَّمَانِ وَ الْمُهْدِيُّ، قَالَ هُوَ كَلُّهُ جَائِزٌ مُطْلَقٌ وَ إِنَّمَا نَهَيْتُكُمْ عَنِ التَّصْرِيحِ بِاسْمِهِ لِيَخْفَى اسْمُهُ عَنْ أَعْدَائِنَا فَلَا يَعْرِفُوهُ...». ^۳

براساس این روایت، شخصی که نامش مخفی است، امام دوازدهم حجت بن الحسن علیه السلام می باشد و علت آنرا مخفی ماندن از دشمنان ذکر فرموده اند. همچنین در خصوص اینکه چرا نام احمد را اعلان کرده و سپس آن را مخفی دانستند باید گفت: منظور آنست که استعمال

۱. امیرالمؤمنین علیه السلام بر فراز منبر فرمودند: از فرزندان من در آخر الزمان فرزندی ظهور کند که رنگش سفید متمایل به سرخی و سینه اش فراخ و ران هایش سطبر و شانه هایش قوی است و در پشتش دو خال است، یکی به رنگ پوستش و دیگری مشابه خال پیامبر صلی الله علیه و آله و دو نام دارد، یکی نهان و دیگری آشکار، اما نام نهان احمد و نام آشکار محمد است، و چون پرچمش به اهتزاز درآید از مشرق تا مغرب را تابان کند و دستش را بر سر بندگان نهد و دل مؤمنان از برکت آن چون پاره آهن استوار گردد و خداوند توانایی چهل مرد به وی دهد و هر مؤمنی گرچه در گور باشد شادان شود، و به دیدار هم روند، و مزده ظهور قائم صلوات الله علیه را به یک دیگر دهند». کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۶۵۳.

۲. إعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۴۶۵.

۳. قائم مهدی فرزند حسن است. بعد از غیبتش جسمش دیده نمی شود و نامش برده نمی شود. تا آنکه ظهور کند و نامش را آشکار کند. گفتیم ای مولای ما اگر گوئیم صاحب الزمان یا مهدی ... جایز است؟ فرمود بله. ما شما را از تصریح به اسمش نهی کردیم تا دشمنان نامش را ندانند و نشناسند او را». الهدایة الکبری، ص ۳۶۴.

آن به قدری در میان مردم کم است که از آن به نام مخفی و کم استعمال اشاره شده و در برخی روایات بیان آن نام را حرام دانسته اند.

تطبیق روایات با مصداق احمد

در آغاز سخن این سؤال پیش می‌آید که؛ نام احمد قابل صدق بر همه است و هر کسی که نامش احمد باشد می‌تواند از این روایت ضعیف بهرمنند شود. پس با چه دلیلی احمدالحسن خود را همان احمد در روایت موسوم به وصیت می‌داند. احمد بصری در پاسخ به این سؤال به دو جواب متمسک می‌شود:

الف. پاسخ امام رضا علیه السلام به جاثلیق:

امام رضا علیه السلام بعد از بیان نام حضرت محمد صلی الله علیه و آله از تورات و انجیل، جاثلیق گفت: «ولی در نزد ما اثبات نشد که این محمد، همان محمد است و بر ما صحیح نیست که اقرار به نبوت او کنیم و ما شک داریم که محمد شما باشد... امام رضا علیه السلام فرمودند: «با شک، احتجاج کردید. آیا خداوند قبل و بعد از آدم تا به امروز، پیامبری که نامش محمد باشد را مبعوث نمود؟ و آیا نام او را در بعضی از کتب که بر تمام انبیاء نازل کرد غیر از محمد یافتید؟» آنها از جواب دادن بازماندند.^۱

احمد بصری نیز می‌گوید: آیا تاکنون کسی قبل از من به این روایت احتجاج کرده است که نامش احمد باشد و خود را فرزند امام دوازدهم بداند؟

در پاسخ به این استدلال باید گفت:

اولاً؛ امام رضا علیه السلام در مقام مناظره و در پی پاسخ نقضی به جاثلیق بوده است.^۲ لذا این

۱. قال الرضا علیه السلام: احتجاجت بالشک، فهل بعث الله قبل أوبعد من ولد آدم إلى يومنا هذا نبيا اسمه محمد أو تجدونه في شيء من الكتب التي أنزلها الله على جميع الأنبياء غير محمد؟... واحجموا عن الجواب. اثبات الهداة، ج ۱، ص ۱۹۵-۱۹۴.

۲. در برخی موارد، پیامبر و امامان علیهم السلام در برابر استدلالهای معاندان در بسیاری از موارد از پاسخهای نقضی استفاده می‌کردند که به نمونه‌هایی اشاره می‌شود: در مناظره پیامبر صلی الله علیه و آله با مسیحیان نجران می‌خوانیم: وقتی نصاری نجران محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدند، گفتند: ای محمد! ما را به چه فرامی‌خوانی؟ فرمود: به اینکه شهادت دهید که هیچ معبودی جز الله نیست و اینکه من فرستاده خداوندم و اینکه عیسی بنده و مخلوقی از مخلوقات خداوند است که همانند سایر افراد می‌خورد و می‌آشامد و محدث می‌شد. گفتند: اگر بنده خدا بود، پس پدرش که بود؟ در این موقع فرشته وحی نازل گردید و به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله گفت که به آنان بگو: «إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ». مثل عیسی در نزد خدا، همچون آدم است؛ که او را از خاک آفرید، و سپس به او فرمود: موجود باش! او هم فوراً موجود شد.

پاسخ نمی‌تواند به عنوان ملاک و میزان برای پاسخ به سئوالات مشابه باشد. ثانیاً؛ توصیفات پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در کتب آسمانی تا حدی بیان شده است که حتی علمای یهود و مسیح ایشان را به درستی می‌شناختند. بطوری که هیچ شکی در حقانیت پیامبر آخر الزمان نداشته و حتی از زمان و محل تولد آن حضرت اطلاعات دقیقی در دست داشتند. لذا مقاومت جاثلیق به علت عناد با اسلام بوده و با حقیقت مسأله بیگانه نبوده است. مؤید این سخن، کلام وحی است که می‌فرماید: «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِّنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ».^۱ کسانی که به ایشان کتاب [آسمانی] داده‌ایم، همان گونه که پسران خود را می‌شناسند، او [محمد] را می‌شناسند و مسلماً گروهی از ایشان حقیقت را نهفته می‌دارند و خودشان [هم] می‌دانند.

با حفظ این نکته، هیچ نشانی از حقانیت احمد الحسن بصری در روایات شیعی وجود نداشته و حتی در برخی از موارد، روایاتی حاکی از دجل و فریبکاری فردی از بصره در دست می‌باشد.^۲ مضاف بر آن، وی با روایتی ضعیف و غیر قابل اعتماد ظهور کرده و حتی علماء اسلام را در مورد خود به مرحله ظن نرسانده است.

ثالثاً؛ هیچگاه نمی‌توان به صرف انطباق نام یک مدعی با اسامی ذکر شده در روایات به حقانیت مدعی پی برد. چراکه برای اثبات حقانیت وی در مسأله مهمی همچون امامت و سفارت، نیاز به دلائل و براهین قطعی است. چنانچه یزید بن ابی حازم می‌گوید: از کوفه بیرون آمدم و چون به مدینه رسیدم بر امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام وارد شدم و بر او سلام کردم. پس آن

(بنابراین، ولادت مسیح بدون پدر، هرگز دلیل بر الوهیت یا فرزند خدا بودن نیست.)

چنانکه روشن است خلاصه استدلال مسیحیان چنین است:

الف. هرکس بدون پدر متولد شود، خدا پدر اوست. ب. حضرت عیسی بدون پدر متولد شد. ج. نتیجه: پس خداوند پدر حضرت عیسی است.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با نقض کبرا، استدلال آنان را در هم فروریخت. خلاصه استدلال رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چنین است: اگر هرکس بدون پدر متولد شود، خدا پدر اوست؛ پس آدم هم بدون پدر متولد شد و باید فرزند خدا باشد؛ ولی تالی باطل است؛ پس مقدم نیز باطل است.

۱. بقره، ۱۴۶.

۲. حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام در کوفه خطبه ای ایراد کردند و چنین فرمودند: «أَيُّهَا النَّاسُ الزُّمُوا الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِي وَإِيَّاكُمْ وَالشَّدَّاذَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ... وَيُخْرِجُ دَجَالَ مِنْ دِجْلَةِ الْبَصْرَةِ وَلَيْسَ مِنْهُ وَهُوَ مَقْدَمَةُ الدَّجَالِ بْنِ كَلْبِمْ». ایها الناس بعد از من آرام باشید و از یک عده قلیلی از آل محمد صلی الله علیه وآله بر حذر باشید... و دجالی هم از بصره خروج می‌کند که از نسل من نیست و او مقدمه کلیه دجالها است. الملاحم والفتن سید ابن طاووس، باب ۳۶، ص ۲۴۸-۲۴۹، ح ۳۶۲.

حضرت از من پرسید: «آیا کسی با توهم صحبت و همراه بود؟ عرض کردم بله. پس فرمود: آیا بایکدیگر سخن هم گفتید؟ عرض کردم بله. مردی از مغیریه با من هم صحبت شد. حضرت فرمود چه می‌گفت؟ عرض کردم او می‌پنداشت که محمد بن عبدالله بن الحسن همان قائم است و دلیل بر آن این است که اسم او اسم پیامبر و اسم پدرش همانم با پدر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است.

من در جواب به او گفتم اگر نام‌ها را ملاک می‌گیری پس اینکه در فرزندان حسین نیز محمد بن عبدالله بن علی وجود دارد. پس به این مقام اولویت دارند. وی به من گفت همانا این فرزند کنیز است ولی این یکی فرزند زنی آزاد است.

پس امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام فرمود چه جوابی دادی؟ عرض کردم چیزی در اختیارم نبود که به او پاسخ گویم. آن حضرت فرمود: آیا نمیدانید که او (قائم) فرزند آن زن اسیر شده است؟»^۱.

ب. روایتی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام که عمر مدعی امامت را کوتاه می‌داند:

احمدالحسن در پاسخ به این سؤال که اگر کسی غیر از تو، که نامش احمد باشد و همین ادعاها را به زبان بیاورد چه پاسخی دارید؟ می‌گوید: هرکسی که به دروغ ادعای وصیت مقدسه را بر زبان بیاورد، بر اساس آیات و روایات خداوند رگ گردنش را زده و عمرش را کوتاه خواهد کرد. چراکه امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: «إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَدَّعِيهِ غَيْرُ صَاحِبِهِ إِلَّا بَتَرَ اللَّهُ عُمُرَهُ»^۲. کسی غیر از صاحبش ادعای این امر (امامت) را نمی‌کند، مگر آنکه خداوند عمرش را می‌برد! در پاسخ به این سخن باید گفت:

اولاً؛ عبارت «بَتَرَ اللَّهُ عُمُرَهُ» لزوماً به معنای کشته شدن نبوده و در ترجمه این عبارت چند احتمال وجود دارد:

۱. اینکه آن را به معنای بریده شدن نسل و نداشتن فرزندی که ادامه دهنده راه پدر باشد دانست کما اینکه مشرکان درباره پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این معنا را اراده کرده و گفتند: «إِنَّ مُحَمَّدًا قَدْ

۱. غیبت نعمانی، باب ۱۳ ص ۳۲۵.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۳۷۳، الإمامة والتبصرة من الحيرة، ص ۱۳۶.

صَارَ أَتْبَرًا عَقِبَ لَهُ».^۱

۲. یا اینکه آن را به معنای بریده شدن از ایمان و خیر در زندگی دنیوی بدانیم که خداوند در پاسخ مشرکان فرمود: «فَأَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ إِنَّ شَانِكَ هُوَ الْأَتْبَرُ؛ يَعْنِي أَتْبَرَمِنَ الْإِيمَانِ وَمِنْ كُلِّ خَيْرٍ».^۲ که در هر دو صورت عبارت به معنای قتل نفس و کشته شدن توسط خداوند نمی باشد.

۳. اینکه عبارت «بتراالله» به معنای هلاکت و مرگ از سوی خدا بوده باشد. البته ظاهر روایت، دلالتی بر تعجیل یا مهلت برای مرگ ندارد، مگر اینکه قرینه‌ای بر ترجیح یکی از دو صورت دلالت کرده باشد.

ثانیاً؛ این عبارت نه تنها درباره مدعی امامت، بلکه درباره کسانی که راه خیر را بر دیگران می بندد نیز استفاده شده است و حال آنکه قانونی به نام کشته شدن مسدود کنندگان راه خیر توسط خداوند وجود ندارد. چنانچه امام باقر علیه السلام فرمود: «مَنْ سَدَّ طَرِيقًا بَتَرَ اللَّهُ عُمَرَهُ».^۳ ثالثاً؛ این روایت در خصوص امر امامت بوده و هیچ ارتباطی به ادعای وصیت، سفارت، یمانیت و سایر ادعاهای احمد الحسن ندارد چرا که در این صورت بایستی در متن روایت به وصیت اشاره می شد و مدعای وصیت را مورد خطاب قرار می داد.

رابعاً؛ با چه استنادی می توان ثابت کرد که احمد الحسن پس از ادعای سفارت و وصایت به هلاکت نرسیده و هنوز زنده است؟ این در حالی است که تاکنون هیچ علائمی مبنی بر حیات وی ارائه نشده و همین مسأله مستمسک انصار پرچم قرار گرفته است. خامساً؛ در طول تاریخ بسیاری از مدعیان دروغین وصایت و امامت دیده شده است که هر کدام دارای عمر طولانی بوده و به محض ادعا به هلاکت نرسیده اند. به عنوان نمونه:

۱. در سال (۱۳۷۲ ش)، یعنی ۱۰ سال پیش از آغاز ادعای احمد الحسن بصری، فردی به نام «علیرضا پیغان»، در صفحه ۳۷ کتاب القائم، برای اولین بار به روایت وصیت مذکور در کتاب شیخ طوسی رحمته الله علیه استناد کرده و خود را جانشین امام دوازدهم و مهدی اول معرفی کرد، اما این فرد دقیقاً ۱۵ سال پس از اعلام ادعای وصایت، در دی ماه سال (۱۳۸۷ ش) در شهر مقدس قم اعدام گردید.

۱. کتاب سلیم بن قیس الهمالی، ج ۲، ص ۷۳۷.

۲. همان.

۳. من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۵.

۲. ملاعرشی کاشانی در سال (۸۵۰ هـ ق) ادعای مهدویت کرده و در سال (۸۸۰ هـ ق) کشته شد. در بعضی از مجامع نوشته اند که جسد او را پس از کشته شدن سوزانیدند. یعنی ۳۰ سال ادعای امامت!!

۳. در سال (۸۴۰ هـ ق) رئیس فرقه مشعشعیه (سید محمد مشعشع) که به تأسیس حکومت مشعشعین موفق شده بود به طریق مکاشفه مدعی مهدویت شد. وی در سال (۸۷۰ هـ ق) به هلاکت رسید. یعنی ۳۰ سال ادعای امامت!!!

۴. میرزا احمد قادیانی که در سال (۱۸۳۹ م) ادعای مهدویت کرده و در سال (۱۹۰۸ م) با مرض طاعون به هلاکت رسید. یعنی ۵۷ سال ادعای امامت!!!

سادساً؛ از همه مهم‌تر اینکه؛ در عصر حاضر، فردی به نام «عبدالله هاشم»، مستند ساز معروف و یکی از بزرگان انصار پرچم، به صورت صریح ادعای وصایت کرده و با استناد به حدیث وصیت شیخ طوسی رحمته الله علیه، خود را مهدی دوم بعد از احمدالحسن معرفی نموده است. این در حالی است که تاکنون به هلاکت نرسیده و از زمان ادعای وی یک سال کامل گذشته است.

همه این موارد دلالت بر این دارند که لزوماً مدعی امر امامت توسط خداوند قتل نفس نشده و آنچه مشخص می‌باشد این است که، خداوند فرد مدعی را از دایره الطاف رحمانی خود خارج کرده و برای همیشه چشم و گوش و قلب او را ممهور می‌کند. چنانچه قرآن کریم فرمود: «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ»^۱.

علاوه بر آن، احمدالحسن برای اثبات استدلال خود به آیه‌ای از قرآن متمسک شده و می‌گوید: همانطور که قرآن کریم درباره رسولان دروغین فرمود: «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ»^۲. سرانجام مدعی امر وصایت نیز همین خواهد بود!

در پاسخ به این قیاس مع الفارق، به سخن علامه طباطبایی رحمته الله علیه استناد می‌گردد که در ذیل همین آیه آورده است: «این آیات خاص مدعی حقیقی نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده و تهدیدی است به ایشان. بر فرضی که آن جناب سخنی را که از خدا نیست به خدا نسبت

۱. بقره، ۷.

۲. حاقه، ۴۴ تا ۴۶.

دهد و چگونه ممکن است این فرض تحقق یابد، با اینکه او فرستاده‌ای است از ناحیه خدا و خدای تعالی او را به نبوت گرامی داشته و به رسالت خود برگزیده؟! پس آیات مورد بحث، در معنای آیه زیر است که می‌فرماید: «وَلَوْلَا أَنْ تَبَيَّنَّاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكِنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا إِذَا لَادَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا»^۱. و نیز در معنای آیه زیر که بعد از ذکر نعمت های بزرگی که به انبیائش داده می‌فرماید: «وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^۲. پس دیگر ایراد نشود که مقتضای آیات این است که هر کس به دروغ ادعای نبوت کند و سخنانی به خدا نسبت دهد خدا او را هلاک می‌کند و در دنیا به شدیدترین عقاب گرفتار می‌سازد و این با آنچه در خارج می‌بینیم منافات دارد، زیرا چه بسیار کسانی که به دروغ ادعای نبوت کردند و به چنین عقابی هم مبتلانشدند! نادرستی این ایراد بدین جهت است که تهدید در آیه مورد بحث متوجه شخص رسول صادق است، چنین رسولی که در ادعای رسالتش صادق است، اگر چیزی به دروغ به خدا نسبت دهد خدا با او چنین معامله‌ای می‌کند، نه تهدید به مطلق مدعیان نبوت، و مفتریان بر خدا در ادعای نبوت و در خبر دادن از ناحیه خدای تعالی»^۳.

۱. اسراء، ۷۵.

۲. انعام، ۸۸.

۳. المعنی: «و لو تقول علينا» هذا الرسول الكريم الذي حملناه رسالتنا وأرسلناه اليكم بقرآن نزلناه عليه و اختلق «بعض الأقاويل» ونسبه إلينا «لأخذنا منه باليمين» كما يقبض على المجرم فيؤخذ بيده أو المراد قطعنا منه يده اليميني أو المراد لانتقمنا منه بالقوة كما في رواية القمي «ثم لقطعنا منه الوتين» و قتلناه لتقوله علينا «فما منكم من أحد عنه حاجزين» تحبونه عنا و تنجونه من عقوبتنا وإهلا كنا وهذا تهديد للنبي (صلى الله عليه وآله وسلم) على تقدير أن يفترى على الله كذبا وينسب إليه شيئا لم يقله وهو رسول من عنده أكرمه بنبوته واختاره لرسالته. فالآيات في معنى قوله: «ولو أن تبنتنا لقد كدت تركن إليهم شيئا قليلا إذن لأذقتناك ضعف الحياة و ضعف الممات ثم لا تجد لك علينا نصيرا»: اسراء: ۷۵، وكذا قوله في الأنبياء بعد ذكر نعمه العظمى عليهم: «ولو أشركوا لحبط عنهم ما كانوا يعملون»: الأنعام: ۸۸. فلا يرد أن مقتضى الآيات أن كل من ادعى النبوة و افترى على الله الكذب أهلکه الله و عاقبه في الدنيا أشد العقاب و هو منقوض ببعض مدعى النبوة من الكذابين و ذلك أن التهديد في الآية متوجهة إلى الرسول الصادق في رسالته لو تقول على الله و نسب إليه بعض ما ليس منه لا مطلق مدعى النبوة المفتري على الله في دعواه النبوة و إخباره عن الله تعالى. الميزان، ذیل آیه.

احمد یمانی؟!۱

همانطور که اشاره شد، احمد بصری جهت اثبات اینکه «احمد» مذکور در روایت موسوم به وصیت با یمانی موعود^۱ مطابقت دارد، می‌گوید: با توجه به اینکه احمد اول المومنین است و یمانی هم اولین کسی است که به امام عَلَيْهِ السَّلَامُ خواهد پیوست، لذا پذیرش این سخن که دو نفر اول المؤمنین باشند محال است، لذا احمد همان یمانی است!

پاسخ اول اینکه؛ هیچگاه «اول بودن» در لسان روایات، ملاک تطبیق نیست. چراکه مواردی در روایات مشاهده می‌شود که به دلیل تأکید و بیان اهمیت و جایگاه سخن، با عنوان «اول، افضل، اشقی و...» بیان شده‌اند درحالی‌که هیچکدام به معنای این همانی نیستند که به عنوان نمونه به چند روایت اشاره می‌گردد:

۱. روایاتی که اول العلم را در چند چیز دانسته‌اند: «أَوَّلُ الْعِلْمِ مَعْرِفَةُ الْجَبَّارِ»^۲. همچنین «أَوَّلُ الْعِلْمِ الصَّمْتُ وَالثَّانِي الْإِسْتِمَاعُ وَالثَّلَاثُ نَشْرُهُ وَالرَّابِعُ الْعَمَلُ بِهِ وَالسُّكُوتُ كَالذَّهَبِ وَالْكَلَامُ كَالْفِضَّةِ»^۳.
۲. روایاتی که اول الدین را در چند چیز دانسته‌اند: «أَوَّلُ الدِّينِ التَّسْلِيمُ وَآخِرُهُ الْإِخْلَاصُ»^۴ و

۱. یکی از نشانه‌های حتمی قیام امام مهدی عَلَيْهِ السَّلَامُ خروج یمانی است. آنچه از طریق معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ در خصوص جزئیات یمانی صادر شده است، حاکی از یمانی‌های متعددی است که حتی محل درگیری و شهادتشان نیز با یکدیگر متفاوت بوده و دارای نام‌ها و مشخصات گوناگونی هستند. مشهورترین روایت مربوط به یمانی، روایتی است که در کتاب غیبت نعمانی از آن یاد شده است: اخیراً احمد بن محمد بن سعید بن عقده قال حدثنی أحمد بن یوسف بن یعقوب أبو الحسن الجعفی من کتابه قال حدثنا إسماعیل بن مهران قال حدثنا الحسن بن علی بن أبی حمزة عن أبیه ووهیب بن حفص عن أبی بصیر عن أبی جعفر محمد بن علی عَلَيْهِ السَّلَامُ أنه قال: «... خروج السفیانی و الیمانی و الخراسانی فی سنة واحدة فی شهر واحد فی یوم واحد نظام کنظام الخرز یتبع بعضه بعضاً فیکون البأس من کل وجه و یل لمن ناوهم و لیس فی الرایات رایة أهدی من رایة الیمانی هی رایة هدی لأنه یدعوالی صاحبکم فإذا خرج الیمانی حَرَمَ بیع السلاح علی الناس و کل مسلم وإذا خرج الیمانی فانفض إلیه فإن رأیته رایة هدی و لا یحمل لمسلم أن یتوی علیه فمن فعل ذلك فهو من أهل النار لأنه یدعوالی الحق و إلی طریق مستقیم...». این در حالی است که؛ اولین فردی که این روایت را از نعمانی (متوفای ۳۶۰ هـ. ق.) نقل کرده است، مرحوم فیض کاشانی (متوفای ۱۰۹۱ هـ. ق.)، در کتاب نوادر الاخبار می‌باشد. نکته قابل توجه این است که فاصله نعمانی تا زمان فیض کاشانی بیش از هفت قرن بوده و در این فاصله، هیچکدام از محدثین، در کتاب‌های خود به این روایت اشاره نکرده‌اند. اگرچه در این حد فاصل، شیخ طوسی رَحِمَهُ اللهُ در کتاب غیبت طوسی روایت مشابهی را در این باره نقل کرده است. علاوه بر آن، در سند این روایت افرادی همچون: احمد بن یوسف به عنوان یکی از مجاهیل روایی و حسن بن علی بن ابی حمزة بطائنی واقعی به عنوان شخصیت غیرتوثیق شده قرار دارند.

۲. کیمیای سعادت، ج ۲، ص ۴۰۴.

۳. ابن اشعث، محمد بن محمد، الجعفریات (الأمثعیات)، ص ۲۳۲.

۴. لیثی واسطی، علی بن محمد، عیون الحكم و المواعظ، ص ۷۵.

«أَوَّلَ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ وَ كَمَالَ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ»^۱.

۳. روایاتی که افضل الاعمال را به موارد گوناگونی اختصاص داده‌اند: «أفضل الاعمال انتظار الفرج»^۲ و «أفضل الاعمال احمزها»^۳.

پاسخ دوم: اگر همه اولین ایمان آورندگان و بیعت کنندگان پس از ظهور، ملاک تطبیق بر احمد الحسن است، پس بایستی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و علی ابن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام و جبرائیل عَلَيْهِ السَّلَام را نیز در این جمع وارد نمایید تا (نعوذ بالله) با یمانی و احمد یک پیکره شوند. زیرا براساس روایات شیعی، پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و علی ابن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام حضرت جبرائیل اولین کسانی هستند که با حضرت بیعت می‌کند.

چنانچه امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید: «لو خرج قائم آل محمد عليهم السلام... اول من يبایعه محمد رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و علی عَلَيْهِ السَّلَام الثاني». ^۴ موید این روایت عبارتست از: «وَيُبَايِعُهُ جَبْرَائِيلُ وَ مِيكَائِيلُ وَ يَقُومُ مَعَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فَيَدْفَعَانِ إِلَيْهِ كِتَاباً جَدِيداً هُوَ عَلَى الْعَرَبِ شَدِيدٌ»^۵.

همچنین امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید: «إِنَّ أَوَّلَ مَنْ يُبَايِعُ الْقَائِمَ عَلَيْهِ السَّلَام جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَام». ^۶ و در روایتی دیگر آمده است: «فيقول جبرئيل: أنا أول من يبایعك، أبسط يدك فيمسح علي يده و قد وافاه ثلاثمائة و

۱. نهج البلاغة (للصبيحی صالح)، ص ۳۹.

۲. بحار الأنوار ج ۵۲، ص ۱۲۲، ح ۱.

۳. بحار الأنوار ج ۶۷، ص ۲۳۷.

۴. اخبرنا احمد بن محمد بن سعيد، قال: حدثنا يحيى بن زكريا بن شبين، قال: حدثنا يوسف بن كليب، قال: حدثنا الحسن بن علي بن أبي حمزة، عن عاصم بن حميد الحنطاني، عن أبي حمزة الثمالي قال: سمعت ابا جعفر محمد بن علي عَلَيْهِ السَّلَام يقول: لو خرج قائم آل محمد عليهم السلام لنصره الله بالملائكة المسومين والمردفين والمنزليين والكروبيين، يكون جبرئيل امامه، وميكائيل عن يمينه، واسرافيل عن يساره، والرعب مسيره شهراماه وخلفه وعن يمينه وعن شماله، والملائكة المقربون حذائه، اول من يبایعه محمد رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و علی عَلَيْهِ السَّلَام الثاني». غيبة النعماني، ص ۲۳۴، ح ۲۲ و عنه البحار ج ۵۲، ح ۹۹. بحرانی، سيد هاشم بن سليمان، حلية الأبرار في أحوال محمد وآله الأطهار عليهم السلام، ج ۶، ص ۵۱۳.

۵. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۰۷.

۶. بَنُ التَّوَلِيدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ ابْنِ زَيْدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عَمْرٍو عَنِ ابْنِ بَنِ عُثْمَانَ عَنِ ابْنِ بَنِ تَغْلِبَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَام: «إِنَّ أَوَّلَ مَنْ يُبَايِعُ الْقَائِمَ عَلَيْهِ السَّلَام جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَام يَنْزِلُ فِي صُورَةِ ظَنَبِ أَبِي بَيْضَ فَيُبَايِعُهُ ثُمَّ يَضَعُ رِجْلًا عَلَى بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ وَ رِجْلًا عَلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ ثُمَّ يَنَادِي بِصَوْتٍ طَلِقَ ذَلِكَ تَسْمِعُهُ الْخَلَائِقُ أُنَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ». اول کسی که با قائم ما بیعت می‌کند جبرئیل؟ ع؟ است که به صورت پرنده سفیدی از آسمان به زیر می‌آید و با حضرت بقیه الله روحی له الفداء بیعت می‌کند. سپس یک پای خود را بر روی بام کعبه می‌گذارد و پای دیگر را بر روی بام بیت المقدس. آنگاه فریاد می‌زند که همه مردم صدایش را می‌شنوند و می‌گویند: «امر خدا آمد، در آن شتاب نکنید. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۸۷ و تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۵۴ و غيبة نعمانی، ص ۲۳۵ و اثبات الهداة بالانصوص والمعجزات، ج ۵، ص ۱۱۰ و سفینه البحار، ج ۸، ص ۶۵۱ و الزام الناصب، ج ۱، ص ۷۰ و نوادر الاخبار، ص ۲۷۱.

بضعة عشر رجلا في بابيعونه و يقيم بمكة حتى يتم أصحابه عشرة آلاف نفس ثم يسير منها إلى المدينة^۱.
 پاسخ سوم: بر اساس روایات متواتر، نام و محل قیام یمانی با مشخصات احمد بصری متفاوت است و هیچ همخوانی با یکدیگر ندارند. بنابراین به برخی از شاخصه های یمانی که از سوی اهل بیت علیهم السلام معرفی شده اند اشاره می گردد:^۲

الف). یمانی از یمن است

در خصوص موقعیت جغرافیایی قیام یمانی، به شهرهایی هم چون: صنعا، عدن، کنده و منطقه ابین اشاره شده است؛ البته روایات صنعا مستفیض بوده و از طریق شیعه و سنی نقل شده است.^۳

۱. «وَإِنَّ مِنْ عِلْمَاتِ خُرُوجِهِ خُرُوجَ السُّفْيَانِيِّ مِنَ الشَّامِ وَخُرُوجَ الْيَمَانِيِّ مِنَ الْيَمَنِ وَصِيْحَةً مِنَ السَّمَاءِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ وَ مُنَادٍ يُنَادِي مِنَ السَّمَاءِ بِاسْمِهِ وَاسْمِ أَبِيهِ». ^۴ همانا از علامات خروج حضرت مهدی علیه السلام: خروج سفیانی از شام و خروج یمانی از یمن و فریاد آسمانی در ماه رمضان و ندای آسمانی که اسم مهدی و نام پدر وی را ندا در خواهد داد.

۲. «أَنِّي يُخْرَجُ ذَلِكَ وَ لَمْ يُخْرَجْ كَأَسْرَعَيْنِهِ بِصَنْعَاءَ». ^۵ سفیانی کجا خواهد بود؟ و حال آنکه

هنوز شکننده چشم او از صنعا (پایتخت یمن) خروج نکرده است.

۳. «و يظهر ملك من صنعاء اليمن ابيض كالقطن اسمه حسين أو حسن فيذهب بخروجه غمر

الفتن». ^۶ بزرگواری از صنعا یمن ظهور می کند که مانند پنبه سفید بوده و اسمش حسین یا حسن است و با خروج وی فتنه ها خاموش می گردد.

۴. «خُرُوجُ رَايَةٍ مِنَ الْمَشْرِقِ وَ رَايَةٍ مِنَ الْمَغْرِبِ وَ فِئْتَةٌ تُظَلُّ أَهْلَ الزُّوْرَاءِ وَ خُرُوجُ رَجُلٍ مِنْ وُلْدِ عَيْسَى زَبِيْدٍ

بِالْيَمَنِ وَ انْتِهَابُ سِتَارَةِ الْبَيْتِ». ^۷ خروج پرچمی از شرق و پرچمی از مغرب و فتنه ای که اهل زوراء

۱. إلزام الناصب في إثبات الحجّة الغائب عجل الله تعالى فرجه الشريف، ج ۲، ص ۲۳۲.

۲. الحلو، سيد محمد علي، اليماني راية هدى، ص ۷۷.

۳. الفتلاوي، مهدی، رايات الهدى والضلال في عصر الظهور، ص ۱۰۱.

۴. كمال الدين و تمام النعمة، ج ۱، ص ۳۲۸.

۵. مجارالاتوار، ج ۵۲، ص ۲۴۵.

۶. مجارالاتوار، ج ۵۲، ص ۱۶۳. إلزام الناصب في إثبات الحجّة الغائب عجل الله تعالى فرجه الشريف، ج ۲، ص ۱۴۱.

۷. فلاح السائل و نجاح المسائل، صص ۱۷۱ و ۱۷۰.

را فرامی‌گیرد و خروج مردی از نسب عمومیم زید در یمن و غارت پرده از خانه. همه این موارد در حالی است که احمد الحسن از بصره بوده و حتی در تمامی بیانیه‌هایش مردم را به سمت بصره متوجه کرده است. در حالیکه برخی از روایات، اشاره به این مسأله دارند که حتی یک یاری کننده از بصره برای حضرت نخواهد بود. به عنوان نمونه:

۱. عن جعفر بن محمد عليه السلام أنه قال لقوم من أهل الكوفة: «ما يقوم مع قائمنا من أهل الكوفة إلا خسون رجلا، وما من بلدة إلا ومعها طائفة إلا أهل البصرة فإنه لا يخرج معه منهم انسان». ^۱ همراه قائم ما فقط پنجاه نفر از کوفه قیام خواهد کرد و هیچ سرزمینی نیست مگر اینکه گروهی به یاری وی می‌شتابند الا اهل بصره، پس همانا حتی یک انسان به همراه قائم خروج نمی‌کند.

۲. بِالْإِسْنَادِ يَفْعُهُ إِلَى أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ إِلَى أَنْ قَالَ... «مَا مِنْ بَلَدَةٍ إِلَّا يَخْرُجُ مَعَهُ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ إِلَّا أَهْلَ الْبَصْرَةِ فَإِنَّهُ لَا يَخْرُجُ مَعَهُ مِنْهَا أَحَدٌ». ^۲ هیچ سرزمینی نیست مگر اینکه گروهی به یاری امام دوازدهم عليه السلام بشتابند مگر اهل بصره. پس همانا هیچکسی از آنجا با او قیام نمی‌کند.

ب. نام یمانی

آنچه در روایات پیرامون نام یمانی ذکر شده است، مردّد بین «حسن یا حسین»^۳، «صالح»^۴، «اصبغ بن زید»^۵، بوده و گاهی او را «سعید» و «نصر»^۶ و «منصور»^۷ نیز خوانده‌اند.

۱. شرح الاخبار، ص ۳۶۶.

۲. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۰۷.

۳. «ثم يخرج من صنعاء اليمن ابيض كالثقن اسمه حسين او حسن...». بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۶۳.

۴. عن أرطأة قال: «فيغضب الموالى فبباعدون رجلا يسمى صالح بن عبدالله بن قيس بن يسار، فيخرج بهم فيلقى جيش الروم فيقتلهم في الروم...». الفتن، ابن حماد، ص ۳۳۶، ح ۱۲۷۹.

۵. قال: «صاحب الرومية رجل من بنى هاشم اسمه الاصبغ بن زيد وهو الذي يفتحها». الفتن، ابن حماد، ص ۳۱۳، ح ۱۲۱۰ و ص ۳۵۶، ح ۱۳۲۹.

۶. قال عليه السلام: «صاحب الاعماق الذي هزم الله العدو على يديه، اسمه نصر ثم قال: انما سمى نصر نصر الله ابيه، فأما اسمه سعید». كنز العمال، ص ۱۱، ح ۳۱۴۴۲.

۷. قال الباقر عليه السلام: «اذا ظهر على الابقع والمنصور اليماني خرج الترك والروم فظهر عليهم السفيناني». معجم الاحاديث الامام المهدي، كوراني، ص ۳، ح ۲۷۵.

ج). هم زمانی خروج یمانی با سفیانی

آنچه از مسلمات خروج یمانی بشمار می رود، خروج ایشان به صورت همزمان با سفیانی است. چنانچه حضرت امام رضا علیه السلام می فرمایند: «خُرُوجُ السُّفْيَانِيِّ وَالْيَمَانِيِّ وَالخُرَّاسَانِيِّ فِي سَنَةِ وَاحِدَةٍ فِي شَهْرٍ وَاحِدٍ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ نِظَامُ كَنْظَامِ الخُرَزِيِّ يَتَّبِعُ بَعْضُهُ بَعْضًا فَيَكُونُ البَأْسُ مِنْ كُلِّ وَجْهِ وَيَلُ لِمَنْ تَأْوَلُهُمْ...». خروج سفیانی، یمانی و خراسانی در یک سال، یک ماه و یک روز و ترتیب آنها همچون رشته مهره‌ها پشت سرهم خواهد بود. سختی از هر سو پدید آید، وای بر کسی که با آنها مخالفت و دشمنی کند.^۱

در حالیکه احمدالحسن ضمن ادعای یمانی بودن خود، بیش از ۱۰ سال است که دعوت خود را علنی کرده است و حال آنکه تا کنون از خروج سفیانی هیچ خبری نیست. شاید انصار احمدالحسن به این سخن ایراد گرفته و بگویند که وی در حال دعوت است و فعلاً خروج ننموده است. در پاسخ باید گفت که:

اولاً؛ معنای خروج الزاماً به معنای قتال و جنگ نیست و در برخی روایات مترادف با ظهور می باشد که تاکنون با علنی کردن دعوت، نفس ظهور برای وی صادق گردیده است. به عنوان نمونه؛ «و يظهر ملک من صنعاء الیمن ابیض کالقطن اسمہ حسین أو حسن فیذهب بخروجه غمرالفتن»^۲. که در این مورد؛ ظهور و خروج مترادف یکدیگر می باشد.

ثانیاً؛ اگر خروج به معنای قتال باشد، احمدالحسن در بین سال‌های (۲۰۰۸ م) و (۲۰۰۹ م) با فرماندهی گرعوی و حسن حمامی جنگی را آغاز کرد که به قیمت کشته شدن چندین بی گناه تمام شد.

پاسخ چهارم: گذشته از همه مسائلی که در ردّ یمانی بودن احمد بصری گفته شد، باید توجه داشت که مهم تر از آنچه در توصیف یمانی موعود در روایات آمده است، پیرامون علماء دین در عصر غیبت است که در برخی روایات، آنان را به عنوان دعوت کننده و راهنمایی کننده به سوی امام دوازدهم علیه السلام، مرزبانان دین، علم هدایت و ناخدای کشتی هدایت شیعیان در عصر غیبت، سرپرست ایتام آل محمد صلی الله علیه و آله معرفی شده و کسانی را که از علماء

۱. کتاب الغیبة، نعمانی، ص ۱۷۱ و بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۳۲ و إعلام الوری، ص ۴۲۹.

۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۶۳.

می‌گیرند و از آنان دوری می‌کنند را گرفتار در عذاب دانسته و آنان را بی ایمان می‌دانند. لذا همین اوصاف، هدایتگر بودن پرچم ایمانی (أهدى الرايات) و حرام بودن مخالفت با او (لا يحل لمسلم أن يلتوى عليه) را از انحصار خارج کرده و در صورتی که احمد الحسن بخواهد با روایات مربوط هدایت‌گر بودن ایمانی، عصمت و برتری او را ثابت کند، با این حساب علمای آخرالزمان به این درجه مستحق تر خواهند بود زیرا عبارات صادر شده در خصوص آنان قوی تر است! و حال آنکه تا کنون هیچکدام از علمای اسلام چنین ادعایی نداشته و نخواهند داشت. بنابراین تلاش احمد بصری برای اثبات ایمانیتش مشکلی را حل نخواهد کرد.

به عنوان نمونه به چند روایت صادر شده در خصوص علمای آخرالزمان اشاره می‌گردد:

• قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لَوْلَا مَنْ بَيَّنَّيْ بَعْدَ غَيْبَةِ قَائِمِكُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْعُلَمَاءِ الدَّاعِينَ إِلَيْهِ وَالدَّالِّينَ عَلَيْهِ، وَالدَّائِبِينَ عَنْ دِينِهِ بِحُجَجِ اللَّهِ، وَ الْمُتَّقِدِينَ لُضْعَفَاءِ عِبَادِ اللَّهِ مِنْ شِبَاكِ إِبْلِيسَ وَ مَرَدَّتِيهِ، وَ مِنْ فِخَاخِ التَّوَاصِبِ لَمَّا بَيَّنَّي أَحَدًا إِلَّا ارْتَدَّ عَنْ دِينِ اللَّهِ، وَ لَكْتَهُمُ الَّذِينَ يُؤْسِكُونَ أُرْمَةً قُلُوبِ ضُعَفَاءِ الشَّيْعَةِ كَمَا يُؤْسِكُ صَاحِبُ السَّفِينَةِ سُكَّانَهَا أَوْلَيْكَ هُمُ الْأَفْضَلُونَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ». ^۲ اگر در دوران غیبت قائم آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَامُ علمائی نبودند که مردم را به سوی او هدایت و راهنمایی کنند و با حجت‌های الهی از دینش دفاع نمایند و شیعیان ضعیف را از دامهای شیطان و پیروانش رهایی داده و از دام ناصبی‌ها نجات بخشند کسی در دین خدا پا برجا نمی‌ماند و همه مرتد می‌شدند؛ ولی آنان رهبری دل‌های شیعیان ضعیف را با قدرت در دست گرفته و حفظ می‌کنند؛ چنانکه ناخدای کشتی سکان و فرمان کشتی را نگاه می‌دارد. بنابراین آنان نزد خدا والاترین انسانها هستند.

• وَقَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «الْعُلَمَاءُ شِيعَتِنَا مُرَابِطُونَ فِي الثَّغْرِ الَّذِي بَيْنَ إِبْلِيسَ وَ عَفَارِيئِهِ، يَمْتَنِعُونَهُمْ عَنِ الْخُرُوجِ عَلَى ضُعَفَاءِ شِيعَتِنَا، وَ عَنْ أَنْ يَتَسَلَّطَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ وَ شِيعَتُهُ التَّوَاصِبُ. أَلَا فَصْنِ انْتَصَبَ لِيَذَلِّكَ مِنْ شِيعَتِنَا كَانَ أَفْضَلَ مِمَّنْ جَاهَدَا الرُّومَ وَ التُّرْكَ وَ الْحَزْرَةَ أَلْفَ مَرَّةٍ، لِأَنَّهُ يَدْفَعُ عَنْ أَدْيَانِ مُحِبِّيْنَا، وَ ذَلِكَ يَدْفَعُ عَنْ أَبْدَانِهِمْ». ^۳ علماء شیعیان ما، مرزدارانی هستند که در برابر ابلیس و لشکریانش صف کشیده‌اند، و از حمله آنها به شیعیان ما که توانایی دفاع از (عقاید و آموزه‌های) خود را

۱. عن الإمام الصادق قال: «... و ليس فى الرايات أهدى من راية اليمانى و هى راية هدى، لأنه يدعو الى صاحبكم. فإذا خرج اليمانى حرم بيع السلاح على الناس و كل مسلم. وإذا خرج اليمانى فانهض إليه فان رابته رايه هدى و لا يحل لمسلم أن يلتوى عليه. فمن فعل ذلك فهو من أهل النار لأنه يدعو الى الحق و الى طريق مستقيم». غيبت نعمانى، ص ۱۶۲.

۲. حسن بن على، امام يازدهم عَلَيْهِ السَّلَامُ، التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عَلَيْهِ السَّلَامُ، ص ۳۴۴.

۳. همان، ص ۳۴۳.

ندارند جلوگیری می‌کنند و از تسلط ابلیس و پیروان او بر شیعیان جلوگیری می‌نمایند. آگاه باشید ارزش آن عالمان شیعه که این چنین خود را در معرض دفاع قرار داده‌اند، هزاران بار بالاتر از سپاهیان و مجاهدانی است که در برابر هجوم دشمنان اسلام (از کفار گرفته تا روم و ترک و خزر) مبارزه می‌کنند. زیرا علمای شیعه نگهبانان دین شیعیان و دوستان ما هستند، در حالی که مجاهدان، حافظ مرزهای جغرافیایی می‌باشند.

• قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا عليه السلام: يُقَالُ لِلْفَقِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: يَا أَيُّهَا الْكَافِلُ لِأَيْتَامِ آلِ مُحَمَّدٍ، الْهَادِي لِضِعْفَاءِ مُحِبِّبِهِ وَمَوَالِيهِ قَفٌّ حَتَّى تَشْفَعَ لِكُلِّ مَنْ أَخَذَ عَنْكَ^۱. روز قیامت به فقیه گفته می‌شود: ای سرپرست ایتام آل محمد صلی الله علیه و آله! ای هدایت کننده ضعفاء و دوستداران آل محمد صلی الله علیه و آله! بایست و هر کدام از آنان را خواستی شفاعت کن.

• قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «سَيَأْتِي زَمَانٌ عَلَى أُمَّتِي يَفِرُّونَ مِنَ الْعُلَمَاءِ كَمَا يَفِرُّونَ مِنَ الذِّئْبِ فَإِذَا كَانَ كَذَلِكَ ابْتَلَاهُمْ اللَّهُ تَعَالَى بِثَلَاثَةِ أَشْيَاءَ الْأَوَّلُ يَرْفَعُ الْبِرْكَةَ مِنْ أَمْوَالِهِمْ وَالثَّانِي سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا جَائِرًا وَالثَّلَاثُ يَخْرُجُونَ مِنَ الدُّنْيَا بِلَا إِيمَانٍ^۲». به زودی زمانی برای مردم فرارسد که از علماء فرار می‌کنند چنانچه گوسفند از گرگ می‌گریزد. در آن صورت خداوند آنان را به سه چیز مبتلا می‌کند: اول: برکت را از اموالشان برمی‌دارد. دوم: سلطانی ستمگر بر آنان مسلط می‌گرداند. سوم: بدون ایمان از دنیا می‌روند.

• قَالَ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: «أَهْدَى سَبِيلًا فِيكُمْ الْعُلَمَاءُ وَالْفُقَهَاءُ^۳». هدایت‌گرتترین راه‌ها در بین شما؛ راه علماء و فقهاء است.

پاسخ پنجم: احمد بصری تمام تلاش خود را مصروف کرده است تا خود را یمانی پیش از ظهور حضرت معرفی نموده و به عنوان وکیل و سفیر تام الاختیار حضرت، امورات تشیع را به عهده بگیرد. این در حالی است که براساس روایات، خروج یمانی از نشانه‌های قیام حضرت بوده و پیش از ظهور نخواهد بود.^۴ لذا این یمانی دروغین بایستی صبرپیشه کند و پس از ظهور

۱. همان، ص ۳۴۴.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ح ۱۳۳۰۱.

۳. ثقی، ابراهیم بن محمد بن سعید بن هلال، الغارات، ص ۲۱۰.

۴. تفاوت ظهور و قیام: ظهور و قیام حضرت صلی الله علیه و آله دو مقوله جدا از هم بوده و حتی شرایط و زمان آن دو با یکدیگر متفاوت است. لذا بر اساس روایات، امام عصر علیه السلام در شب جمعه، شب قدر روز ۲۳ ماه مبارک رمضان ظهور کرده و پس از حدود سه و نیم ماه، در دهم ماه محرم از مکه مکرمه و ما بین رکن و مقام (رکن یمانی و مقام اسماعیل) قیام خواهند نمود.

حضرت اعلام وجود نماید نه قبل از ظهور! چنانچه در روایات آمده است: عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحُمَيْرِيُّ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارٍ عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ، عَنْ مَيْمُونِ بْنِ الْبَّانِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: «تَمَسَّ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ: الْيَمَانِيُّ، وَالسُّفْيَانِيُّ، وَ الْمُنَادِيُّ يُنَادِي مِنَ السَّمَاءِ، وَخَسَفَ بِالْبَيْدَاءِ، وَ قُتِلَ النَّفْسُ الزُّكِّيَّةُ». امام صادق عليه السلام فرمود: قبل از قیام قائم عليه السلام پنج نشانه خواهد بود: یمانی، سفیانی، ندای آسمانی، فرورفتگی در بیداء و قتل نفس الزکیة.

پرسش های درس

۱. پاسخ استناد به مناظره جاثلیق در ادله احمد الحسن را بیان کنید.
۲. مراد از عبارت بتراشه عمره در روایت امام عليه السلام چیست؟
۳. دو نمونه از افرادی که ادعای امامت کرده و عمر طولانی هم داشته اند را نام ببرید.
۴. آیه لقطعنا منه الوتین شامل حال چه کسانی می‌گردد؟
۵. دلیل احمد الحسن بر یمانی بودن خود چیست؟ به همراه یک پاسخ تقریر گردد.

الف). دفعی بودن ظهور؛ قرآن زمان برپایی قیامت را ناگهانی دانسته و فرموده است: «إِنَّمَا عَلَّمَهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّبُهَا لَوْ قَتَلَهَا إِلَّا هُوَ تَقَلَّتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً» (اعراف، ۱۸۷) از تودر باره قیامت می‌پرسند که [وقوع آن چه وقت است بگو علم آن تنها نزد پروردگار من است جزا و هیچ کس] آن را به موقع خود آشکار نمی‌گرداند [این حادثه] بر آسمانها و زمین گران است جز ناگهان به شما نمی‌رسد [بازا از تو می‌پرسند گویا تا روز زمان وقوع آن آگاهی بگو علم آن تنها نزد خداست ولی بیشتر مردم نمی‌دانند. با توجه به این آیه، تمامی روایات صادره پیرامون زمان ظهور و خروج، ظهور امام عليه السلام را به ساعت قیامت تعبیر کرده اند و این بدان معناست که ظهور همانند قیامت بطور ناگهانی خواهد بود. چنانچه آمده است: «إِنَّمَا مَثَلُهُ كَمَثَلِ السَّاعَةِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً». (کفایة الأثر فی النصّ علی الأئمة الاثني عشر، ص ۲۴۸). همانا مثل ظهور او همانند ساعت قیامت است که بر شما پدیدار نمی‌شود مگر بطور ناگهانی. لذا ۳۱۳ نفر از برگزیدگان الهی در هنگام ظهور به طور دفعی به دور آن حضرت جمع می‌گردند که از آنان با عنوان: رجال الهیون، رجال مسومه، اصحاب الالویه، امراء، وزراء، خیرالامه، ذخرالله، تقباء، خواص، اولی قوه، حکام الله فی ارضه علی خلقه، الحکام علی الناس یاد شده است.

ب). تدریجی بودن قیام؛ بر اساس روایات معصومین عليهم السلام قیام حضرت؟ ع؟ به صورت تدریجی بوده و از مکه آغاز می‌شود. لذا در حد فاصل زمانی بین ظهور و قیام، با جمع آوری ۱۰ هزار نفر از انصار و تدارک مقدمات قیام، قیام آن حضرت علنی خواهد شد. چنانچه از امام صادق عليه السلام درباره زمان قیام پرسش شده و ایشان فرموده اند: «لَا يَخْرُجُ الْقَائِمُ؟ ع؟ حَتَّى يَكُونَ تَكْوِيلُ الْحَلْقَةِ. فُلْتُكُمْ وَكُمْ تَكْوِيلُ الْحَلْقَةِ قَالَ عَشْرَةَ آلَافٍ..»

(غیبه نعمانی، ص ۳۰۷) قائم خروج نمی‌کند تا اینکه حلقه یاران کامل شود. گفتم مقدار حلقه چقدر است؟ فرمودند: ده هزار نفر.

درس چهارم

بررسی ادعاهای احمدی‌کسن بصری

اهداف درس

آشنایی با:

- محتوای وصیت رسول گرامی اسلام ﷺ.
- حصر عدد ائمه معصومین علیهم‌السلام در اثنی عشر.

محتوای وصیت رسول گرامی اسلام ﷺ

باتوجه به اینکه ناقص بودن و اشتباه بودن متن روایت موسوم به وصیت و عدم تطابق آن با سایر روایات به اثبات رسید، بایستی میزان و ملاکی در دست داشته باشیم تا براساس آن از محتوای وصیت نبی گرامی اسلام ﷺ مطلع شده و از آن پیروی نماییم. بنابراین؛ نزدیک‌ترین روش برای فهم محتوای وصیت ایشان، محتوای آخرین خطبه‌های حضرت رسول اکرم ﷺ در ایام وفات است. حضرت رسول اکرم ﷺ هفتاد روز قبل از رحلت خود، در مسیر بازگشت از آخرین حج و در محل غدیر خم، براساس آیه: «یا ایها الرسول بلغ ما أنزل الیک من ربک وإن لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس ان الله لا یمهدی القوم الکافرین»^۱. وصیت خود را با تمام جزئیات آن ابلاغ فرمودند.

در این وصیت عظیم، حضرت رسول اکرم ﷺ که به دستور الهی قصد پرده برداری از شجره طیبه امامت را داشت، همه پیش افتادگان و پس ماندگان را فراخوانده و فرمودند: «هان ای مردم! کیست سزاوارتر از شما به شما؟ گفتند خداوند و پیامبر او! سپس فرمود آگاه باشید! آن که من سرپرست اویم، پس این علی سرپرست اوست! خداوند دوست بدار آن را که سرپرستی او را بپذیرد و دشمن بدار هر آن که او را دشمن دارد و یاری کن یار او را؛ و تنها

گذران آن را که او را تنها بگذارد. سپس فرمود: بدانید که همانا من فرستاده و علی امام و وصی پس از من است. و امامان پس از او فرزندان اویند.

آگاه باشید! من والد آنانم ولی ایشان از نسل علی خواهند بود. آگاه باشید! همانا آخرین امام، مهدی قائم از ماست. هان! او بر تمامی ادیان چیره خواهد شد. آگاه باشید! که اوست حجت پایدار و پس از او حجتی نخواهد بود. درستی و راستی و نور و روشنایی تنها نزد اوست...^۱ سپس عمر بن خطاب در حالی که کمی برافروخته بود درخواست و گفت: ای رسول خدا، آیا همه اهل بیت تو وصی^۲ هستند؟ حضرت پاسخ داد: نه ولكن برادر من از اوصیاء است که وزیر و وارث و خلیفه من در امتم بوده و ولی تمامی مومنان بعد از من است. و همچنین یازده نفر از فرزندان وی. این علی اولشان و بهترین شان است سپس دو فرزند من حسن و حسین سپس وصی فرزندم که همانم برادر علی و فرزند حسین است سپس وصی و فرزند علی که اسمش محمد است سپس جعفر فرزند محمد و سپس موسی فرزند جعفر و سپس علی فرزند موسی و سپس محمد فرزند علی و سپس علی فرزند محمد و حسن فرزند علی و سپس محمد فرزند حسن که مهدی این امت بوده و همانم و هم طینت من است و امر می کند به امر من و نهی می کند به نهی من، زمین را از عدل و داد پرمی کند کما اینکه از ظلم و جور پر شده است. می آیند یکی پس از دیگری»^۳.

۱. علامه امینی، الغدير، ج ۱، ص ۱۲-۱۵۱ و ۲۹۴-۳۲۲. شيخ عبدالله، بحرانی، عوالم العلوم، ج ۱۵، ص ۳۰۷-۳۲۷. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۱۸۱-۱۸۲. شيخ حر عاملی، اثبات الهداة، ج ۲، ص ۲۰۰-۲۵۰. سيد ابن طاووس، الطرائف، ص ۳۳ و...
۲. همسران و اهل خانه.

۳. «... ایها الناس، من اولی بکم من انفسکم؟ قالوا: الله ورسوله. فقال: آلا من کنت مؤلداً فهذا علی مؤلداً، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره و اخذ من خذله. ثم قال: معاشر الناس، الوری رسول و علی الإمام و الوصی من بعدی، و الائمة من بعدی و ولده. و الوری و ولده و هم یخرجون من صلبه الی ان قال: الوری خاتم الائمة منّا القائم المهدي. و الائمة الباقي حجة و لا حجة بعده و لا حق الا معة و لا نور الا حنده... فقام عمر بن الخطاب شبة المنضب فقال یا رسول الله اکل اهل بیتک فقال لا و لکن اوصیائی أخی منهم و وزیري و وارث و خلیفتي فی امتی و ولی کل مؤمن بعدی [و أحد عشر من ولده] هذا أولهم و خیرهم ثم انبأ هذان و أشار بیدیه الی الحسن و الحسين ثم وصی ابني یسمی باسم اخی علی و هو ابني الحسين ثم وصی علی و هو ولده و اسمهم محمد ثم جعفر بن محمد ثم موسی بن جعفر ثم علی بن موسی ثم محمد بن علی ثم علی بن محمد بن الحسن بن علی ثم محمد بن الحسن مهدي الأموة اسمهم کاسمی و طینته کطینتی یا مری یا مری و یهیی ینال الأرض قسطاً و عدلاً کما ملئت ظلماً و جوراً یتلو بعضهم بعضاً و احداً بعد واحد». کتاب سلیم بن قیس هلالی، ج ۲، ص ۷۶۳. غیبت نعمانی، ص ۷۳. کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۲۷۹. اثبات الهداة، ج ۲، ص ۲۴۷. حلیة الابرار، ج ۴، ص ۸۹. الانصاف فی نص علی الائمه اثني عشر، ص ۲۵۹. بهجة الناظر فی اثبات الوصایة، ص ۴۱. عوالم العلوم و المعارف و الاحوال، ص ۲۱۸.

طبق این خطبه بلند که بخشی از آن آورده شد، مواردی برای همگان آشکار می‌گردد که عبارتند از:

الف. حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسالت خود را به طور کامل برای مردم ابلاغ کرد.
ب. ایشان به حقیقت امامت از اولاد امیرالمومنین عَلَيْهِ السَّلَام اشاره کرده و ائمه معصومین را مُحق امامت دانسته و اسامی یک یک آنان را نام برده است.

ج. امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام را آخرین حجت خدا دانسته و بعد از او هم حجت دیگری را معرفی نفرموده است. البته این نکته با رجعت منافاتی نداشته و ائمه رجعت، حُجج پیشینی هستند که دوباره برخواهند گشت و این عبارت حضرت، حصر بر عدد حُجج الهی است که اولینش علی عَلَيْهِ السَّلَام بوده و آخرین حجت الهی حضرت بقیت الله عَلَيْهِ السَّلَام می‌باشد.

د. هیچ نامی از مهدیین به عنوان اوصیاء و حُجج الهی برده نشده است و صد البته چنانچه حقیقتی به نام مهدیین وجود داشت، بایستی مردم را در اجتماع عظیم غدیر از آن آگاه می‌ساخت (آنهم با ذکر اسامی دقیق هر دوازده مهدی) تا رسالت خود را به اتمام برساند، درحالیکه بدون اشاره به مهدیین، رسالت خود را تمام شده و کامل اعلام نموده و فرمود: «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا».

تلاوت این آیه بدین معناست که خارج از اوصیاء یاد شده، وصی دیگری پس از امام دوازدهم عَلَيْهِ السَّلَام نیست و ائمه دوازده‌گانه، کامل شده دین و نعمت خدا و رسالت حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هستند.

این وصیت، کامل‌ترین وصیت حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به مردم است که به دستور خداوند متعال انجام داده و دین اسلام و رسالت خود را کامل فرمود. وصیتی که در اجتماع بزرگ مسلمین اتفاق افتاد و بیش از ده هزار نفر نظاره‌گر و شاهد آن بوده‌اند.

البته براساس قرائن روایی می‌توان گفت؛ وصیت شفاهی حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در غدیر خم اتفاق افتاده است و همین وصیت می‌تواند به عنوان وصیت آن حضرت که جامع وصیت توصیفی و وصیت ظاهره است، مورد قبول و پذیرش قرار گیرد. چنانچه امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام است که فرمود: «أوصی موسی عَلَيْهِ السَّلَام إلى یوشع بن نون عَلَيْهِ السَّلَام و أوصی یوشع بن نون إلى ولد هارون... فلم تزل الوصیه فی عالم بعد عالم حتی دفعوها إلى محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ... ثم أنزل الله علیه: أن أعلن فضل

وصیک ... فقال الله تعالى: فاذا فرغت فانصب و الى ربك فارغب. يقول: فاذا فرغت فانصب عَلَمَك و اعلن وصیک فاعلمهم فضله علانيه فقال: من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه ثلاث مرات ... و قال إني تارك فيكم أمرين إن أخذتم بهما لن تضلوا. كتاب الله و أهل بيتی عترتی. فلما رجع رسول الله ص من حجه الوداع، نزل عليه جبرائیل عليه السلام ...». امام صادق عليه السلام فرمود: موسی عليه السلام به یوشع وصیت کرد و یوشع بن نون به فرزند هارون ... پس سنت وصیت از بین نرفت از پیامبری به پیامبر دیگر از بین نرفت تا اینکه وصیت به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسید. سپس خداوند به ایشان فرمود: اینکه برترین وصی خودش را اعلام و اعلان کند ... پس زمانی که فراغت کردی او را منصوب کن و به سوی پروردگارت متوجه باش. یعنی پس زمانی که فراغت داشتی نشانه خود را نصب کن و وصی خود را اعلان کن و فضیلتش را آشکار نما. پس حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله سه مرتبه فرمود: هر کسی من مولای او هستم علی مولای اوست. خدایا دوست بدار کسی را که او را دوست دارد و دشمن بدار کسی را که او را دشمن میدارد. سپس فرمود: همانا من بین شما دو امر را ترک کرده و به جا گذاشتم که اگر به آن دو تمسک جویند گمراه نخواهید شد. کتاب خدا و اهل بیت من از عترتم. پس زمانی که رسول خدا از حجت الوداع برگشت، جبرائیل نازل شد و عرض کرد: ...

این حدیث مؤید این مسأله است که در بین اهل بیت علیهم السلام، خطبه غدیر به عنوان وصیت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله مورد قبول بوده است.

ممکن است اشخاصی بر این مطلب اشکال کنند که: اگر وصیت در روز غدیر انجام شده است، دیگر چه نیازی به اصرار حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله مبنی بر آوردن لوح و دوات در شب وفاتشان بود تا متنی را بنویسد که هیچگاه مردم با دانستن آن به گمراهی نروند؟! باید توجه داشت که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله با توجه به آیه «إِن تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْأَوْلَادِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ»، در اجتماع عظیم غدیر خم، وصیت و ما ترک خود را برای مسلمین اعلام کرده و کتاب خدا و عترت و اهل بیتش را در میانشان به جای گذاشته و فرمود: «إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي اهل بيتي». اما بایستی به جهت معرفی اسامی این شجره طیبه و همچنین به جهت محافظت از آن، به بعد دیگر رسالت خود، یعنی معرفی مصادیق شجره خبیثه، به عنوان دشمنان اهل بیت و غاصبان حق اوصیاء اشاره کند تا آنان را از آسیبها و توطئه های احتمالی مصون بدارد. هر چند که ایشان با در نظر گرفتن این مسئله، کلیاتی از

آن را در بخشی از خطبه غدیر فرمودند: «مَعَاشِرَ النَّاسِ ... وَسَيَجْعَلُونَ الْإِمَامَةَ بَعْدِي مُلْكَاً وَاعْتِصَاباً، (أَلَا لَعَنَ اللَّهُ الْغَاصِبِينَ الْمُعْتَصِبِينَ)، وَعِنْدَهَا سَيَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَا الثَّقَلَانِ (مَنْ يَفْرُغُ) وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمَا شَوَاطِئَ مِنْ نَارٍ وَخُحَّاسٍ فَلَا تَنْتَصِرَانِ». هان ای مردم! به زودی پس از من امامت را با پادشاهی جا به جا نموده و آن را غصب کرده و به تصرف خویش درآورند. هان! نفرین و خشم خدا بر غاصبان و چپاول گران! و البته در آن هنگام خداوند آتش عذاب - شعله هی آتش و مس گذاخته - بر سر شما جن و انس خواهد ریخت. آن جاست که دیگریاری نخواهید شد.

هر چند پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در این بخش از خطبه غدیر، مردم را به صورت کلی از خطر غاصبان آگاه ساخته اند، اما لازمه معرفی مصادیق غاصبین طرح دیگری را می طلبد تا حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مصادیق الغاصبین المغتصبین را مشخص کند. لذا دستور فرمود تا برایشان قلم و کتف حاضر کنند تا برای امت مسلمان مطلبی بنویسد که با تمسک به آن، هیچگاه گمراه نشوند. ولی بلافاصله پس از بیان این سخن و درخواست کتف، با واکنش توهین آمیز غاصب امامت مواجه شدند. لذا حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با این کار مصادیق دشمنان شماره اول اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام را مشخص نمود.

بنابراین، آنچه از روایت سلیم بن قیس هلالی که از تابعین بوده و محضراهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام را درک کرده است، برمی آید این است که حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به دنبال افشای ماهیت افرادی بوده است که غاصب ولایت و امامت بوده اند و حتی این مسأله به عنوان مأموریتی از جانب خداوند متعال قلمداد شده است. اما در نهایت امر، با مخالفت آن فرد مورد نظر، ماهیتش بر همگان آشکار گردیده و حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پس از خروج وی، به آن مأموریت الهی اشاره می فرمایند.

سلیم بن قیس می گوید: از سلمان شنیدم که می گفت: بعد از آنکه آن مرد آن سخن را گفت و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غضبناک شد و کتف را رها کرد، از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام شنیدم که فرمود: «آیا از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نپرسیم چه مطلبی می خواست در کتف بنویسد که اگر آن را می نوشت احدی گمراه نمی شد و دو نفر هم اختلاف نمی کردند؟ من سکوت کردم تا کسانی که در خانه بودند برخاستند و فقط امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین عَلَيْهِمُ السَّلَام باقی ماندند. من و دورفقم ابوذر و مقداد هم خواستیم برخیزیم که علی عَلَيْهِ السَّلَام به ما فرمود: بنشینید.

حضرت می خواست از پیامبر ﷺ سؤال کند و ما هم می شنیدیم. پس حضرت رسول خدا ﷺ شروع به سخن کرده و فرمودند: ای برادرم علی! آیا نشنیدی دشمن خدا چه گفت؟ همانا جبرائیل از قبل بر من نازل شد و خبر داد که این مرد سامری این امت است و همراه وی گاو اوست و اینکه خداوند جدایی و اختلاف را برای امت من مقدر کرده است و جبرائیل از جانب خداوند مرا امر کرد تا این سخنان را برای شما بنویسم. همان چیزهایی را که اراده کردم برایتان بنویسم (که البته نگذاشت) و این سه نفر را برای آن سخنان شاهد بگیرم. برای حضرت ورقه ای آوردند. پیامبر ﷺ نام امامان هدایت کننده بعد از خود را یکی یکی املاء می فرمود و علی علیه السلام بدست خویش می نوشت. همچنین فرمود: من شما را شاهد می گیرم که برادرم و وزیرم و وارثم و خلیفهم در اتمم علی بن ابی طالب است و سپس حسن و بعد حسین و بعد از آنان نه نفر از فرزندان حسین اند.^۱

نکته اول؛ حضرت رسول اکرم ﷺ در واقعه غدیر خم و اعلام وصیت عظیم و همچنین چندین بار، بنا به مناسبت ها و بهانه های گوناگون، بخشی از وصیت مقدسه را برای مردم بازگو کرده و اسامی و تعداد اوصیاء علیهم السلام را برای همگان معرفی فرموده بودند. اما با این وجود،

۱. «وَعَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ، قَالَ: سَمِعْتُ سَلْمَانَ يُقُولُ سَمِعْتُ عَلِيًّا عليه السلام بَعْدَ مَا قَالَ ذَلِكَ الرَّجُلُ مَا قَالَ وَعَضِبَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم وَدَفَعَ الْكَيْفَ - سَمِعْتُ عَنْ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ: اَلَا نَسْأَلُ رَسُولَ اللَّهِ عَنِ الَّذِي كَانَ اَزَادَ اَنْ يُكْتَبَ فِي الْكَيْفِ مِمَّا لَوْ كَتَبْتَهُ لَمْ يُضَلْ اَحَدٌ وَلَمْ يَخْتَلِفِ اِثْنَانِ فَسَكَتَ حَتَّى اِذَا قَامَ مِنْ فِي الْبَيْتِ وَبَقِيَ عَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَالحُسَيْنُ وَالحَسَنُ وَالحُسَيْنُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَذَهَبْنَا نَقُومُ اَنَا وَصَاحِبِي أَبُو ذَرٍّ وَالمُقَدَّادُ، قَالَ لَنَا عَلِيُّ عليه السلام: اجْلِسُوا. فَأَرَادَ اَنْ يَسْأَلَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم وَنَحْنُ نَسْمَعُ، فَابْتَدَأَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم فَقَالَ: «يَا اُخِي، اَمَّا سَمِعْتَ مَا قَالَ عَدُوُّ اللَّهِ اَتَانِي جِبْرِئِيلُ قَبْلَ فَاخْبَرَنِي اَنَّهُ سَابِرِي هَذِهِ الِأُمَمِ وَاَنْ صَاحِبَهُ عَجَلَهَا، وَاَنْ اللَّهَ قَدَ قَضَى الفُرْقَةَ وَالاِخْتِلَافَ عَلَيَّ مِنْ اُمَّتِي مِنْ بَعْدِي فَأَمَرَنِي اَنْ اُكْتُبَ ذَلِكَ الْكِتَابَ الَّذِي اُرَدْتُ اَنْ اُكْتُبَهُ فِي الْكَيْفِ لَكَ، وَاشْهَدُ هَؤُلَاءِ الثَّلَاثَةَ عَلَيْهِ، اِذْ عَلِيٌّ بِصَحِيحِهِ فَاتَى بِهَا. فَأَمَلَى عَلَيْهِ اَسْمَاءُ الْأَنْبِيَاءِ الْمُتَّهَمَةِ الْمُتَّهَدَةِ مِنْ بَعْدِهِ وَرَجُلًا رَجُلًا وَعَلِيٌّ عليه السلام يَحْطُطُهُ بِيَدِهِ. وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: اِنِّي اُشْهِدُكُمْ اَنْ اُخِي وَوَزِيرِي وَوَارِثِي وَخَلِيفَتِي فِي اُمَّتِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، ثُمَّ الْحُسَيْنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِمْ تِسْعَةٌ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ». كتاب سليم بن قيس الهلالي، ج ۲، ص ۸۷۷.

۲. أَخْبَرَنَا اَهْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ قَرَأَهُ عَلَيْهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي قَيْسٍ عَنْ جَعْفَرِ الرَّيْثَانِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ اِبْنِ اَحْبَتِ خَالِدِ بْنِ مُحَمَّدِ الْفَطَوَانِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الوَهَّابِ النَّعْمِيُّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ ع أَنَّهُ تَطَلَّرَ إِلَى حِزْرِانٍ فَبَكَى ثُمَّ قَالَ يَا حِزْرَانُ عَجِبًا لِلنَّاسِ كَيْفَ عَقَلُوا اَمْ نَسُوا اَمْ تَنَاسَوْا فَتَسَوَّأُوا قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ ص حِينَ مَرَضَ فَأَتَاهَا النَّاسُ يُعْوَدُونَ وَتَوَدَّهَ يُسَلِّمُونَ عَلَيْهِ حَتَّى اِذَا عَصَّ بِأَهْلِهِ الْبَيْتِ جَاءَ عَلِيٌّ ع فَسَلَّمَ وَلَمْ يَسْتَطِعْ اَنْ يَتَحَطَّاهُمْ اِلَيْهِ وَلَمْ يُوسِعُوا لَهُ فَلَمَّا رَأَى رَسُولُ اللَّهِ ص ذَلِكَ رَفَعَ يَدَيْهِ وَقَالَ اِنِّي يَا عَلِيُّ فَلَمَّا رَأَى النَّاسَ ذَلِكَ رَحِمَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَأَفْرَجُوا حَتَّى تَحَطَّاهُمْ وَاجْلَسَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص اِلَى جَانِبِهِ ثُمَّ قَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ هَذَا أَنْتُمْ تَفْعَلُونَ بِأَهْلِ بَيْتِي فِي حَيَاتِي مَا أَرَى فَكَيْفَ بَعْدَ وَفَاتِي وَاللَّهِ لَا تَفْرُقُونِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فُرْبَةً إِلَّا فَرَّقْتُمْ مِنْ اللَّهِ مُتْرَلَةً وَلَا تَتَّبِعُوا عَدُوْنَ عَلَيْهِمْ حُطُوءَةً وَفُجُورًا مِنْهُمْ إِلَّا اَعْرَضَ اللَّهُ عَنْكُمْ ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ اسْمَعُوا مَا أَقُولُ لَكُمْ أَلَا اِنِّي الرِّضَا وَالرِّضْوَانُ وَالحَبَّةُ لِسُنِّ أَحَبَّ عَلِيًّا وَتَوَلَّاهُ وَاتَّمَّتْ بِهِ وَبِقَضِيهِ وَبِأَوْصِيَائِي بَعْدَهُ وَحَقِّي عَلَيَّ رَبِّي اَنْ يَسْتَجِيبَ لِي فِيهِمْ اِتِّمَمْتُ اِنَّمَا عَسَّرَ وَصِيًّا وَمَنْ تَبِعَهُ فَإِنَّهُ مِنِّي اِنِّي مِنْ اِبْرَاهِيمَ وَابْنِ اِبْرَاهِيمَ مِنِّي وَدِينِي دِينُهُ وَدِينُهُ دِينِي وَنِسْبَتُهُ نِسْبَتِي وَنِسْبَتِي نِسْبَتُهُ وَفَضْلِي فَضْلُهُ وَآنَا أَفْضَلُ مِنْهُ وَلَا فَخْرَ بَصْدِي فِي قَوْلِي قَوْلَ رَبِّي - ذَرِيَّةُ بَعْضِهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ». غيبة نعمانی ص ۱۳۰، باب ۴ ح ۲۲.

پس از آن ماجرای تلخ، باری دیگر از اوصیای اثنی عشریاد کرده و امیرالمومنین علیه السلام آنها را املاء کردند.

نکته دوم؛ تمام مدعای احمد الحسن بصری بر آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله در رزیه الخمیس وصیت نکردند و وصیت شب وفات همان وصیت عاصم از ضلال است. در حالیکه با روایت سلیم بن قیس و سایر روایات صریحه ثابت می شود که وصیت عاصم از ضلال در رزیه الخمیس نگاشته شده و تعداد امامان نیز ۱۲ نفر ذکر شده است. ضمن اینکه در حدیث موسوم به وصیت شیخ طوسی رحمته الله علیه سخنی از عاصم از ضلال بودن حدیث نیست.

حصر عدد ائمه معصومین علیهم السلام در اثنی عشر

حصر عدد امامان معصوم علیهم السلام، جنبه نقلی داشته و از شمول دایره عقل خارج است. لذا تعیین و معرفی اوصیاء رسول اکرم صلی الله علیه و آله، مسأله ای است که با وحی مرتبط بوده و بنابر دستور خداوند متعال انجام پذیرفته است. آنچه از متن تمامی روایات اوصیاء برمی آید، معرفی دوازده وصی و جانشین برای آن حضرت بوده که در مباحث گذشته به برخی از روایات اشاره شد. علاوه بر آن، کتب پیامبران پیشین نیز، به عدد امامان معصوم علیهم السلام از ذریه اسماعیل علیه السلام اشاره کرده است. به عنوان نمونه؛ ابن کثیر می گوید: در توراتی که در دست اهل کتاب است موضوعی آمده است که معنای آن چنین است: «خداوند متعال ابراهیم علیه السلام را به وجود اسماعیل علیه السلام بشارت داد و فرمود: اسماعیل را زیادتی بخشم و نسل او را گسترده گردانم و در بین آنان دوازده نفر از بزرگان و فرزندگان قرار دهم». ^۱ بشارت مورد اشاره در «سفر پیدایش» چنین است: «قی لیشماعیل بیرختی أوتوقی هفریتی أوتوقی هریتی بمئود شنیم عسار نسیئیم یولید قی نتتیف لگوی گدول». ^۲ اسماعیل را مبارک ساخته و او را بهره مند و پربار و کثیر و گسترده گردانم، دوازده عدد امام از او پدید آید و او را به امت بزرگ و عظیمی تبدیل خواهیم کرد. ^۳

۱. رحمی کمال، المعجم الحدیث: عبری-عربی، ص ۳۱۶.

۲. باب ۱۷، شماره ۱۸-۲۰.

۳. واژه «شنیم عسار» یعنی: دوازده نفر، که لفظ «عسار» در اعداد ترکیبی که معدود آن مذکر باشد، می آید و معدود در اینجا «نسیئیم» و مذکر است و با اضافه شدن «یم» در آخر آن معنای جمع می دهد. مفرد آن «ناسی» یعنی: امام و پیشوا و رئیس است.

روایات اثنی عشر

همانطور که گذشت، تمامی اخبار صادر شده از رسول گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، عدد ائمه را منحصر در دوازده دانسته اند که به برخی از آنها اشاره می‌گردد:

۱. جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید: جُنْدَب بن جُنَادَه یهودی در خیبر به محضر رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وارد شده (پس از پرسش چند سؤال اسلام آورد) پس از آن گفت: ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، به من از اوصیاء و جانشینان خبر بده تا به آنها متمسک شوم. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: ای جندب! همانا اوصیاء بعد از من به تعداد نقبای بنی اسرائیل هستند. جندب گفت: ای رسول خدا! همانطور که در تورات آمده است تعداد نقباء دوازده نفر بودند. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: ائمه بعد از من نیز دوازده نفر هستند. جندب گفت آیا تمامی آنها در یک زمان خواهند آمد؟ ایشان فرمودند: نه! ولكن آنها پشت در پشت خواهند آمد... جندب پرسید: اسامی آنها چیست؟ فرمودند: نه نفر از فرزندان حسین عَلَيْهِ السَّلَام هستند. مهدی نیز از آنها است.^۱ زمانی که مدت امامت حسین تمام شد، پسرش علی به امامت بعد از او قیام می‌کند و... حسن برای امامت قیام می‌کند که فرزند او امین خوانده می‌شود. سپس غائب می‌شود از آنها امامشان. جندب گفت ای رسول خدا! حسن غائب می‌شود؟ فرمودند: نه! ولكن فرزندش حجت غائب می‌شود. پرسید: ای رسول خدا اسمش چیست؟ فرمود: اسمش گفته نمی‌شود تا اینکه ظهور کند.^۲

۱. یعنی مهدی نیز یکی از آن نه نفر است.

۲. حَدَّثَنَا أَبُو الْمُفَضَّلِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُطَّلِبِ السَّبَّاطِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ أَبُو مُرَاجِمٍ مُوسَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَحْيَى بْنِ خَاقَانَ الْمُثَرِّقِيُّ بِبَعْدَادَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الشَّافِعِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَمَّادِ بْنِ مَاهَانَ الدَّبَّاعُ أَبُو جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنَا عِيسَى بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَارِثُ بْنُ نَهَانَ قَالَ حَدَّثَنَا عِيسَى بْنُ يَفْطَانَ [يَفْطَانَ] عَنْ أَبِي سَعِيدٍ عَنْ مَكْحُولٍ وَعَنْ وَائِلَةَ بْنِ الْأَسْعَمِ [الْأَسْعَمِ] عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: دَخَلَ جُنْدَبُ بْنُ جُنَادَةَ الْيَهُودِيُّ مِنَ خَيْبَرَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ أَخْبِرْنِي... بِالْأَوْصِيَاءِ بَعْدَكَ لِأَتَمَسَّكَ بِهِمْ فَقَالَ يَا جُنْدَبُ أَوْصِيَاءِي مِنْ بَعْدِي بَعْدَكَ نَقَبَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِيْتَهُمْ كَأَنَّهُمْ كَانُوا اثْنَيْ عَشَرَ هَكَذَا وَجَدْنَا فِي التَّوْرَةِ قَالَ نَعَمْ الْأَيْمَنُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ كُلُّهُمْ فِي زَمَنٍ وَاحِدٍ قَالَ لَا وَلِكُلِّهُمْ خَلْفٌ بَعْدَ خَلْفٍ... وَمَا أَسَامِيهِمْ فَقَالَ تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ وَالْمَهْدِيُّ مِنْهُمْ فَإِذَا انْقَضَتْ مُدَّةُ الْحُسَيْنِ قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ ابْنُهُ عَلِيُّ وَبِالْقَبْرِ بَرِّينَ الْعَابِدِينَ فَإِذَا انْقَضَتْ مُدَّةُ عَلِيٍّ قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ مُحَمَّدُ ابْنُهُ يُدْعَى بِالْبَاقِرِ فَإِذَا انْقَضَتْ مُدَّةُ مُحَمَّدٍ قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ ابْنُهُ جَعْفَرٌ يُدْعَى بِالصَّادِقِ فَإِذَا انْقَضَتْ مُدَّةُ جَعْفَرٍ قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ ابْنُهُ مُوسَى يُدْعَى بِالْكَاطِمِ ثُمَّ إِذَا انْتَهَتْ مُدَّةُ مُوسَى قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ ابْنُهُ عَلِيُّ يُدْعَى بِالرِّضَا فَإِذَا انْقَضَتْ مُدَّةُ عَلِيٍّ قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ ابْنُهُ مُحَمَّدٌ يُدْعَى بِالْحَكِيِّ فَإِذَا انْقَضَتْ مُدَّةُ مُحَمَّدٍ قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ عَلِيُّ ابْنُهُ يُدْعَى بِالنَّقِيِّ فَإِذَا انْقَضَتْ مُدَّةُ عَلِيٍّ قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ الْحَسَنُ ابْنُهُ يُدْعَى بِالْأَمِينِ ثُمَّ يَغِيبُ عَنْهُمْ إِمَامُهُمْ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ هُوَ الْحَسَنُ يَغِيبُ عَنْهُمْ قَالَ لَا وَلَكِنْ ابْنُهُ الْحُجَّةُ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا اسْمُهُ قَالَ لَا يُسَمَّى حَتَّى يَنْظُرَهُ اللَّهُ... خِزْرَاوِي، عَلِي بن محمد، كفاية الأثر في النض على الأئمة الإثني عشر، ص ۶۰.

۲. امام حسن عَلَيْهِ السَّلَام از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل می‌کند که فرمود: «این امر (امامت) را پس از من دوازده نفر امام مالک شوند، که نه نفرشان از صلب حسینند، و خداوند علم و فهم مرا به آنها عنایت و مرحمت فرموده، چپ شده گروهی را که مرا در باره ایشان اذیت می‌کنند، خداوند شفاعت مرا به ایشان نرساند»^۱.

۳. عبد الله بن مسعود از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل می‌کند که می‌فرمود: «پیشوایان بعد از من دوازده نفراند، نه نفر آنان از نسل حسین می‌باشند و نهمین آنها مهدی شان است»^۲.

۴. ابی سعید از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل می‌کند که می‌فرمود: «امامان پس از من دوازده نفراند، نه نفر آنان از نسل حسین و نهمین آنان قائم شان است، خوشا به حال کسی که آنان را دوست بدارد وای بر کسی که آنان را دشمن دارد»^۳.

۵. امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل می‌کند که فرمود: «هنگامی که مرا به آسمان سیر دادند، پروردگارم جل جلاله به من وحی کرد و فرمود: ای محمد! به راستی من یک نظری به زمین کردم و تو را از آن برگزیدم و پیامبر قرار دادم. و از نام خودم برای تو نامی باز گرفتم من محمودم و تو محمدی. سپس دوباره نظری افکندم و علی را در آن انتخاب کردم و او را وصی و خلیفه تو و شوهر دخترت و پدر نژاد تو نمودم و برای او نیز نامی از نامهای خود برگرفتم، من علی اعلامم و او علی است و فاطمه و حسن و حسین را از نور شما آفریدم. سپس ولایت آنها را به فرشتگان عرضه داشتم، هر کس پذیرفت نزد من از مقربین شد. ای محمد اگر بنده ای مرا عبادت کند تا بریده شود و مانند مشک پوسیده گردد اما منکر ولایت آنان نزد من آید، من او

۱. حدثنا عبد الله بن محمد عن يحيى الصوفي عن علي بن ثابت عن زرين حبيش عن الحسن بن علي عَلَيْهِ السَّلَام قال قال رسول الله: «إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ يَمْلِكُهُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا تَسَعُهُ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ أَغْظَاهُمْ اللَّهُ عِلْمِي وَفَهْمِي مَا لِقَوْمٍ يُؤْذُونَنِي فِيهِمْ لَا أَنَا لَهُمُ اللَّهُ شَفَاعَتِي». كفاية الأثر في النص على الأئمة الاثني عشر، ص ۱۶۶.

۲. أخبرنا أبو الفضل محمد بن عبد الله الشيباني رحمه الله، قال حدثنا أبو علي محمد بن زهير بن الفضل الابلي، قال حدثنا أبو الحسين عمر بن الحسين بن علي بن بن رستم، قال حدثني إبراهيم ابن يسار الرمادي، قال حدثني سفيان بن عتبة، عن عطاء بن السائب، عن أبيه، عن عبد الله بن مسعود قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: «الأئمة بعدي اثنا عشر تسعة من صلب الحسين والتاسع مهديهم». كفاية الأثر في النص على الأئمة الاثني عشر، ص ۲۳.

۳. أخبرنا أبو الفضل عن الحسن بن علي بن زكريا عن سلمة بن قيس عن علي بن عباس عن أبي الحجاج عن عطية العوفي عن أبي سعيد قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: «الأئمة بعدي اثنا عشر من صلب الحسين تسعة والتاسع قائمهم فطوبى لمن أحبهم والويل لمن أبغضهم». كفاية الأثر في النص على الأئمة الاثني عشر، ص ۳۰.

را در بهشتم جا ندهم و زیر عرشم سایه نبخشم. ای محمد دوست داری آنها را ببینی؟
 عرض کردم آری خدای عزوجل فرمود: سربلند کن، سربلند کردم و ناگاه انوار علی و
 فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی
 بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و محمد
 بن الحسن قائم را دیدم و قائم در وسط آنها مانند ستاره درخشان بود، عرض کردم پروردگار
 اینها کیانند؟ فرمود امامان و این قائم است، آن که حلال مرا حلال کند و حرام مرا حرام کند
 و به وسیله او از دشمنانم انتقام بگیرم و او مایه راحتی دوستان من است و او است که دل
 شیعیان را از ظالمان و منکران و کافران شفا می دهد. ولات و عزری را ترو تازه بیرون می آورد
 و آنها را می سوزاند و مردم در آن روز به آنها فریفته شوند و در آزمایش قرار گیرند سخت تر از فتنه
 گوساله و سامری»^۱.

نکته

با توجه به روایات اثنی عشر، برخی از روایات صادر شده از معصومین علیهم السلام باور به ۱۳ و
 بیشتر را در خصوص ائمه علیهم السلام رد کرده و فرموده اند:

عَنْ سَدِيرِ الصَّيْرِقِيِّ قَالَ دَخَلْتُ أَنَا وَ الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ وَ أَبُو بَصِيرٍ وَ أَبَانُ بْنُ تَغْلِبٍ عَلَى مَوْلَانَا أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
 الصَّادِقِ عليه السلام ... أَمَا غَيْبَةُ عَيْسَى ع فَإِنَّ الْيَهُودَ وَ النَّصَارَى اتَّفَقَتْ عَلَى أَنَّهُ قُبِلَ فَكَذَّبَهُمُ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ بِقَوْلِهِ وَ
 مَا قَتَلُوهُ وَ مَا صَلَّبُوهُ وَ لَكِنْ شَبَّهَهُمْ كَذَلِكَ غَيْبَةُ الْقَائِمِ فَإِنَّ الْأُمَّةَ سَنُنَكِرُهَا لِطَوْلِهَا فَمِنْ قَائِلٍ يَهْدِي بِأَنَّهُ لَمْ

۱. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مَائِنَدَازَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ هَلَالٍ
 عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ: قَالَ
 رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ أَوْحَى إِلَيَّ رَبِّي جَلَّ جَلَالُهُ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ إِنِّي أَطَّلَعْتُ عَلَى الْأَرْضِ إِطْلَاعَةً فَاخْتَرْتُكَ مِنْهَا فَجَعَلْتُكَ
 نَبِيًّا وَ شَفَقْتُ لَكَ مِنْ أَسْمَاءِ أَهْلِ الْأَرْضِ فَاخْتَرْتُ مِنْهَا عَلِيًّا وَ جَعَلْتُهُ وَصِيَّكَ وَ خَلِيفَتَكَ وَ زَوْجَ ابْنَتِكَ وَأَبَا
 ذُرِّيَّتِكَ وَ شَفَقْتُ لَهُ الْأَسْمَاءِ مِنْ أَسْمَاءِ النَّاسِ فَأَنَا الْعَلِيُّ الْأَعْمَلِيُّ وَ هُوَ عَلِيُّ وَ خَلَفْتُ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ مِنْ نَوْرِكُمْ ثُمَّ عَرَضْتُ عَلَيْهِمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ
 فَمَنْ قَبَّلَهَا كَانَ عِنْدِي مِنَ الْمُتَقَرَّبِينَ يَا مُحَمَّدُ لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبَدَنِي حَتَّى يَنْقُطَ وَ يَصِيرَ كَالسَّنَنِ النَّبَالِيِّ ثُمَّ أَنَا فِي جَاهِدِ الْوَلَدِ عَلَيْهِمْ فَمَا أَشْكَنْتُهُ حَتَّى
 وَلَا أَظْلَمْتُهُ حَتَّى عَرِثِي يَا مُحَمَّدُ حُبُّ أَنْ تَرَاهُمْ قُلْتُ: نَعْمَ يَا رَبِّ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ أَرِغْ رَأْسَكَ فَرَفَعْتُ رَأْسِي وَإِذَا أَنَا بِأَنْوَارِ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ
 وَ الْحُسَيْنِ وَ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ جَعْفَرِ بْنِ عَلِيٍّ وَ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ عَلِيٍّ
 وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْقَائِمِ فِي وَسْطِهِمْ كَأَنَّهُ كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ. قُلْتُ: يَا رَبِّ وَمَنْ هُوَ لِأَنَّ قَالَ: هُوَ لِأَنَّ الْأُمَّةَ وَ هَذَا الْقَائِمُ الَّذِي يُحِلُّ حَلَالَهُ وَ يُحَرِّمُ
 حَرَامِي وَ بِهِ أَنْتُمْ مِنْ أَغْدَائِي وَ هُوَ رَاحَةٌ لِأَوْلِيَائِي وَ هُوَ الَّذِي يَشْفِي قُلُوبَ شَيْعَتِكَ مِنَ الظَّالِمِينَ وَ الْجَاهِدِينَ وَ الْكَافِرِينَ فَيُخْرِجُ اللَّاتِ وَ الْعَرَى
 ظَرْبِيْنَ فَيُخْرِقُهُمَا فَلَفِئْتُهُ النَّاسِ يَوْمَئِذٍ بِهِمَا أَشَدُّ مِنْ فِئْتَةِ الْعَجَلِ وَ السَّامِرِيِّ. كَمَالِ الدِّينِ وَ تَمَامِ النِّعْمَةِ. ج ۱، ص ۵۲.

يُولَدُ وَقَائِلٌ يَقُولُ إِنَّهُ مَاتَ وَقَائِلٌ يَكْفُرُ بِقَوْلِهِ إِنَّ حَادِيَ عَشْرِنَا كَانَ عَقِيمًا وَقَائِلٌ يَقُولُ إِنَّهُ يَتَعَدَّى إِلَى ثَلَاثَةِ عَشْرٍ صَاعِدًا وَقَائِلٌ يَعْصِي اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بِقَوْلِهِ إِنَّ رُوحَ الْقَائِمِ يَنْطِقُ فِي هَيْكَلِ غَيْرِهِ»^۲.

امام صادق علیه السلام فرمود: ... اما در غیبت عیسی علیه السلام، یهود و نصاری متفق شدند بر اینکه او کشته شده است پس خداوند آنها را تکذیب کرد بقولش «و نکشتند او را و به صلیب نکردند او را» و لکن غیبت قائم نیز این چنین است. زیرا عده‌ای به خاطر طولانی شدن غیبت قائم که گروهی انکار خواهند کرد. پس کسی هزیان گوید که او متولد نشده، گوینده‌ای دیگر این کلام کفرآمیز را گوید که یازدهمین ما ائمه عقیم است و گوینده‌ای دیگر با این کلام از دین خارج شود که تعداد ائمه به سیزده و یا بیشتر رسیده است و گوینده‌ای دیگر به نافرمانی خدا پرداخته و گوید روح قائم در جسد دیگری سخن می‌گوید.

ابهام زدایی از چند حدیث

احمد الحسن بصری از جمله کسانی است که به حصر عدد امامان معصوم علیهم السلام اعتقادی نداشته و قائل به بیش از دوازده وصی برای رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله است. آنچه در بین روایات، مستمسک این فرد شده است، تعداد محدودی از روایات است که آنها هیچ تصریحی بر این ادعا ندارند. برخی از این روایات عبارتند از:

روایت اول: وَ رَوَى سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَالٍ عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ مَالِكِ الْجُهَنِيِّ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: أَتَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَوَجَدْتُهُ مُتَفَكِّرًا يَنْكُتُ فِي الْأَرْضِ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا لِي أَرَاكَ مُتَفَكِّرًا تَنْكُتُ فِي الْأَرْضِ أَرْغَبُهُ مِنْكَ فِيهَا فَقَالَ لَا وَاللَّهِ مَا رَغِبْتُ فِيهَا وَلَا فِي الدُّنْيَا يَوْمًا فَظَنَنْتُ وَ لَكِنْ فَكَّرْتُ فِي مَوْلُودٍ يَكُونُ مِنْ ظَهْرِ الْحَادِي عَشْرٍ مِنْ وُلْدِي هُوَ الْمُهَدِيُّ الَّذِي يَمْلَأُهَا قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مَلِئْتَ ظُلْمًا وَ جَوْرًا تَكُونُ لَهُ حَيْرَةٌ وَ غَيْبَةٌ يَضِلُّ فِيهَا أَقْوَامٌ وَ يَهْتَدِي فِيهَا آخَرُونَ»^۳.

۱. ادعای احمدالحسن دقیقاً مطابق با این گروه است که می‌گویند امامان شیعه ۱۳ و بیشتر است. چنانچه در کتاب «الاربعون حدیثاً فی

المهدیین ذریه القائم علیه السلام، ص ۸۹» آورده اند که «اینه الامام الثالث عشر»!!!

۲. کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۳۴.

۳. غیبت طوسی، ص ۳۳۶.

این روایت با سه متن متفاوت نقل شده است که عبارتند از:
 متن اول: «فَكَرَّثَ فِي مَوْلُودٍ يَكُونُ مِنْ ظَهْرِي الْحَادِي عَشْرَمِنْ وُلْدِي هُوَ الْمُهْدِيُّ الَّذِي يَمَلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مِلَّتْ جُورًا وَ ظُلْمًا تَكُونُ لَهُ غَيْبَةٌ وَ حَيْرَةٌ يَصِلُ فِيهَا أَقْوَامٌ وَ يَهْتَدِي فِيهَا آخِرُونَ».^۱
 متن دوم: «فَكَرَّثَ فِي مَوْلُودٍ يَكُونُ مِنْ ظَهْرِ الْحَادِي عَشْرَمِنْ وُلْدِي هُوَ الْمُهْدِيُّ الَّذِي يَمَلَأُ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مِلَّتْ ظُلْمًا وَ جُورًا تَكُونُ لَهُ حَيْرَةٌ وَ غَيْبَةٌ يَصِلُ فِيهَا أَقْوَامٌ وَ يَهْتَدِي فِيهَا آخِرُونَ».^۲
 متن سوم: «فَكَرَّثَ فِي مَوْلُودٍ يَكُونُ عَنْ ظَهْرِي الْحَادِي عَشْرَمِنْ وُلْدِي هُوَ الْمُهْدِيُّ يَمَلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مِلَّتْ جُورًا وَ ظُلْمًا لَهُ حَيْرَةٌ وَ غَيْبَةٌ يَصِلُ فِيهَا أَقْوَامٌ وَ يَهْتَدِي فِيهَا آخِرُونَ».^۳

این سه متن که به شکل مختلف ذکر شده است در عبارت اول؛ (مولود من ظهري الحادي عشر من ولدي) است که در عبارت دوم؛ (کلمه ظهري بدون ياء و به شکل مولود من ظهر الحادي عشر من ولدي) آمده و در عبارت سوم عبارت؛ عبارت (ولدي) ذکر نشده است. جهت تبیین این اختلاف نسخ به موارد ذیل توجه گردد:

اولاً؛ سند این روایات طبق نظر شیخ طوسی^۴ و آیت الله خوئی^۵ به خاطر مالک الجهنی تضعیف شده است.

ثانیاً؛ قرائت دوم و سوم به جهت تعارض بانصوصی که مهدی را یازدهمین از اولاد امام علی عليه السلام معرفی می‌کند غیر قابل پذیرش است.

ثالثاً؛ در صورت پذیرش این روایت، این اشکال پیش می‌آید که «من ولدي» صفت برای مولود است و به عنوان متعلق بالحدادی عشر نیست. زیرا در آن صورت اینگونه تلقی می‌شود که: مولود من ولدي من ظهر الحادي عشر من الائمة عليه السلام.

بنابراین لفظ (ظهر الحادي عشر) دلالت بر این ندارد که موصوف فرزند امام باشد بلکه منعوت خود امام است. البته شیخ مفید در الاختصاص و شیخ طوسی در الغيبة به همین

۱. الامامة والتبصرة، باب الغيبة ص ۱۲۰ و الكافي، الجزء الاول في باب الغيبة ص ۲۳۸ و الجزء الاول في باب الغيبة ص ۲۳۸ و كتاب كمال الدين، ص ۲۸۹ باب ما اخبر به أمير المؤمنين عليه السلام من وقوع الغيبة، حديث اول و كتاب (الغيبة)، باب ۴، حديث ۴، باب ما روى في أن الأئمة اثنا عشر اماماً و مرأة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ج ۴، ص ۴۳.

۲. شيخ مفيد، الاختصاص، ص ۲۰۹ باب اثبات امامة الاثني عشر و شيخ طوسي، الغيبة، ص ۶۵ و ص ۳۳۶ و همچنين در الهداية الكبرى.

۳. دلالت الامامة ص ۵۳۰ باب معرفة ما ورد من الاخبار في وجوب الغيبة و إعلام الوری بأعلام الهدی، النص، ص ۴۲۵.

۴. مشيخة الفقيه، ج ۴، ص ۳۱.

۵. معجم رجال الحديث، ج ۱۵، ص ۱۱۸.

نکته اشاره کرده و افزوده اند: قوله: «من ولدی» لیس بیانا للحدادی عشر فان المهدي عجل الله فرجه هو ابن التاسع من ولده عجل الله فرجه بل «من» تبعیضیه ای ان الامام الحدادی عشر هو من ولدی.

رابعا؛ شیخ صدوق در کمال الدین آورده است: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عجل الله فرجه أَنَّهُ قَالَ: التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِكَ يَا حُسَيْنُ هُوَ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ الْمُنْظَرُ لِلدِّينِ وَالْبَاسِطُ لِلْعَدْلِ قَالَ الْحُسَيْنُ فَقُلْتُ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِنَّ ذَلِكَ لَكَائِنٌ فَقَالَ عجل الله فرجه إِي وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا صَ بِالنَّبُوءَةِ وَاصْطَفَاهُ عَلَيَّ بِجَمِيعِ الْبَرِيَّةِ وَ لَكِن بَعْدَ غَيْبَةٍ وَ حَيْرَةٍ فَلَا يَنْبُتُ فِيهَا عَلَيَّ دِينُهُ إِلَّا الْمُخْلِصُونَ الْمُبَاشِرُونَ لِرُوحِ الْيَقِينِ الَّذِينَ أَخَذَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِيثَاقَهُمْ بِوَلَايَتِنَا وَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ». ۱. امیرالمومنین علی عجل الله فرجه فرمود: «ای حسین! نهمین از فرزندان همان قائم بالحق است که برای دین ظاهر می شود و عدالت را گسترش می دهد.

امام حسین عجل الله فرجه فرمود: پرسیدم یا امیرالمومنین عجل الله فرجه آیا این امر حتمی است؟ جواب داد: بله. قسم به کسی که محمد را برای نبوت مبعوث کرده و او را برای همه خلائق برگزید. ولكن بعد از یک غیبت و سرگردانی که در آن باقی نمی ماند بردینش مگر خالصان و دارندگان روح یقین. همانانی که خداوند از آنان میثاقی برای ولایتش گرفته و ایمان را در قلبشان مکتوب کرده و آنان را توسط روح تأیید کرده است.

این روایت که غیبت و حیرت را برای امام دوازدهم عجل الله فرجه به صورت صریح قائل شده است مؤید ادله پیشین است که مراد از روایت الحدادی عشر، همان امام عصر عجل الله فرجه است.

روایت دوم: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عجل الله فرجه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مِنْ وُلْدِي اثْنَا عَشَرَ نَبِيًّا حُبَّاءٌ مُحَدَّثُونَ مُفَهَّمُونَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ يَنَالُهَا عَدْلًا كَمَا مِلْتُ جَوْرًا». ۲. از این روایت استفاده می شود که امامان دوازده گانه از فرزندان پیامبر عجل الله فرجه می باشند و چون امیرالمومنین عجل الله فرجه جزو ائمه معصومین بوده و از فرزندان پیامبر عجل الله فرجه نیست، با این حساب عدد امامان سیزده خواهد بود.

۱. کمال الدین، ص ۳۰۴.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۵۳۴.

در پاسخ به این روایت بایستی به دو نکته مهم توجه کرد:

اولاً؛ این روایت در سایر منابع به شکل دیگر نقل شده است. که به دو مورد اشاره می‌گردد:

۱. روایتی که به جای «اثنی عشر» از عبارت «احد عشر» استفاده شده است: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مِنْ وُلْدِي أَحَدَ عَشَرَ نَقِيْبًا مُجْبَاءً مُحَدَّثُونَ مُفَهَّمُونَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ، يَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جَوْرًا»^۱.

۲. روایتی که به جای «من ولدی» از عبارت «من اهل بیته» استفاده شده است: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مِنْ أَهْلِ بَيْتِي اثْنَا عَشَرَ نَقِيْبًا مُجْبَاءً مُحَدَّثُونَ مُفَهَّمُونَ وَآخِرُهُمُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ يَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جَوْرًا»^۲.

ثانیاً؛ نظر به اینکه یازده تن از ائمه معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ از اولاد رسول گرامی اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هستند، بنابراین، از باب تغلیب، تمامی ائمه اثنی عشر را از اولاد و ذریه پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به شمار آورده‌اند. چنانچه در روایتی از رسول گرامی اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به آن تصریح شده و علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را از ذریه آن حضرت دانسته است. امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌فرماید: مرد اعرابی به محضر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده و عرض کرد: ای رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مرا مطلع کن آیا بعد از تونبی دیگری خواهد آمد؟ «فرمود: نه! من خاتم پیامبران هستم. لکن بعد از من امامانی از ذریه من هستند که عدالت را برپا خواهند کرد. شمارش آنان به عدد نقبای بنی اسرائیل است. اولین آنها علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ است که امام و جانشین پس از من است. سپس پیامبر دست خود را بر سینه من گذاشت و فرمود: نه نفر از امامان، از نسل این است و قائم عَلَيْهِ السَّلَامُ نهمین نفر آنان است و در آخر الزمان دین را برپای خواهد کرد»^۳.

همچنین روایتی که پنجمین فرزند از هفتمین فرزند پیامبر را همان قائم عَلَيْهِ السَّلَامُ معرفی کرده است از همین باب می‌باشد که در این صورت عدد امامان معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَامُ سیزده نفر خواهد شد!

۱. الأصول الستة عشر، ص ۱۳۹.

۲. ابوالصلاح الحلبي، تقی بن نجم، تقریب المعارف، ص ۴۱۹.

۳. عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْمُوسَوِيِّ الْقَاضِي عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ حَفْصِ عَنِ عَلِيِّ بْنِ الْمُثَنَّى عَنِ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ الصَّبَّيِّ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ يَزِيدَ السَّمَّانِ عَنِ أَبِيهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ ع؟ قَالَ: دَخَلَ أُعْرَابِيٌّ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ع؟... فَأَخْبَرَنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ هَلْ يَكُونُ بَعْدَكَ نَبِيٌّ «قَالَ لَا أَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَلَكِنْ يَكُونُ بَعْدِي أُمَّةٌ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَوَامُونَ بِالْقِسْطِ كَعَدَدِ نَقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَوْ هُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ هُوَ الْإِمَامُ وَالْحَلِيفَةُ بَعْدِي وَتِسْعَةٌ مِنَ الْأُمَّةِ مِنْ صُلْبِ هَذَا وَوَضَعَ يَدَهُ عَلَيَّ صَدْرِي وَالْقَائِمُ تَاسِعُهُمْ يَفُومُ بِالذِّينِ فِي آخِرِ الزَّمَانِ». بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۳۴۲.

این درحالی است که اولاً؛ در متن روایت؛ علی علیه السلام را نیز در جمع فرزندان حضرت شمارش کرده اند.

ثانیاً؛ نام امام غائب و نام پدر ایشان در متن روایت مشخص شده است.^۱
ثالثاً؛ مشابه همین روایت از بیان ائمه معصومین علیهم السلام صادر شده است که پنجمین از فرزندان هفتمین را امام قائم و غائب دانسته اند.^۲ لذا براساس این روایت، نمی توان به امام غائبی که سیزدهمین باشد معتقد شد. بنابراین، پنجمین فرزند از هفتمین فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله امام دوازدهم علیه السلام خواهد بود.^۳

پرسش های درس

۱. طبق خطبه غدیر، چه مواردی در خصوص مساله امامت آشکار می گردد؟
۲. با وجود خطبه غدیر، چه نیازی به تاکید بر آوردن لوح و قلم بود؟
۳. عدد امامان معصوم علیهم السلام براساس چه ادله ای ثابت می گردد؟
۴. خلاصه ای از روایت امام صادق علیه السلام در باره ادعای ۱۳ امام را تقریر کنید.
۵. اشکال و پاسخ به ابهام در روایت اصبح بن نباته را بیان کنید.

۱. غلامحسین زینلی، دوازده جانشین، ص ۱۴۵.

۲. وَعَنْهُ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عِيسَى عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِي الْحُسَيْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: إِذَا فَقِدَ الْحَامِشُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ فَإِنَّ اللَّهَ فِي أَدْيَانِكُمْ أَحَدٌ عَمَّا فَتَهَلِكُوا لَا بُدَّ لِصَاحِبِ الزَّمَانِ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبَةٍ حَتَّى يَرْجِعَ عَنْهُ. الهداية الكبرى، ص ۳۶۱.

۳. وَأَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْجَوْهَرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ الْقَاضِي الْمِجَافِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ أَبُو جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ حَبِيبٍ الْجُنْدِيُّ نِسَابُورِي عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي زَيْدٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى قَالَ قَالَ عَلِيُّ ع كُنْتُ عِنْدَ النَّبِيِّ ص فِي بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ إِذْ دَخَلَ عَلَيْنَا جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ مِنْهُمْ سَلْمَانُ وَأَبُو ذَرٍّ وَالْمُقْدَادُ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ فَقَالَ سَلْمَانُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ وَصِيًّا وَسِبْطَيْنِ فَهَنْ وَصِيَّتِكَ... أَنَا أَذْفَعُهَا إِلَى عَلِيٍّ ثُمَّ قَالَ ع وَأَنَا أَذْفَعُهَا إِلَيْكَ يَا عَلِيُّ وَأَنْتَ تَذْفَعُهَا إِلَى ابْنِكَ الْحُسَيْنِ وَالْحُسَيْنُ يَذْفَعُهَا إِلَى أَخِيهِ الْحُسَيْنِ وَالْحُسَيْنُ يَذْفَعُهَا إِلَى ابْنِهِ عَلِيٍّ وَعَلِيُّ يَذْفَعُهَا إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدٍ وَمُحَمَّدٌ يَذْفَعُهَا إِلَى ابْنِهِ جَعْفَرٍ وَجَعْفَرٌ يَذْفَعُهَا إِلَى ابْنِهِ مُوسَى وَمُوسَى يَذْفَعُهَا إِلَى ابْنِهِ عَلِيٍّ وَعَلِيُّ يَذْفَعُهَا إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدٍ وَمُحَمَّدٌ يَذْفَعُهَا إِلَى ابْنِهِ عَلِيٍّ وَعَلِيُّ يَذْفَعُهَا إِلَى ابْنِهِ الْحُسَيْنِ وَالْحُسَيْنُ يَذْفَعُهَا إِلَى ابْنِهِ الْقَاسِمِ ثُمَّ يَغِيثُ عَنْهُمْ إِمَامُهُمْ مَا شَاءَ اللَّهُ وَيَكُونُ لَهُ غَيْبَتَانِ أَحَدُهُمَا [إِحْدَاهُمَا] أَطْوَلُ مِنَ الْأُخْرَى ثُمَّ التَفَّتْ إِلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ص فَقَالَ رَافِعًا صَوْتَهُ الْحَذْرَ إِذَا فَقِدَ الْحَامِشُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ مِنْ وُلْدِي. كفاية الأثر في النص على الأئمة الإثني عشر، ص ۱۴۷.



درس پنجم

بررسی ادعاهای احمد احسن بصری

اهداف درس

آشنایی با:

- مهدویت
- قائمیت
- شارعیت

مهدویّت

مهدی، اسم مفعول ثلاثی مجرد از ریشه هَدَى به معنای هدایت شده است. چنانچه در کتاب النهایه فی غریب الحدیث و الأثر آمده است: «مهدی یعنی آن کس که خدا، به راستی وی را به راه حق برده است»^۱. همچنین در کتاب جمع البحرین و مطلع النیرین به همین معنا اشاره کرده و گفته است: «مهدی کسی است که خدایش به سوی حق ره نموده است»^۲. این اسم، در اصطلاح روایی، معنای خاص خود را داشته و حاکی از وجود افراد هدایت شده‌ای است که از آنها با عناوین «مهدویت نوعیه و مهدویت شخصیّه» یاد می‌شود:

مهدویّت نوعیه

در این نوع از مهدویت، تمامی افرادی که خداوند آنان را هدایت کرده است داخل در تعریف بوده و این عنوان به فرد خاصی اطلاق نمی‌گردد. لذا در هر زمانی ممکن است از نعمت وجودی اینگونه افراد بهرمنند شویم. چنانچه در زیارت اربعین نیز، اصحاب، یاران و حتی شیعیان ائمه علیهم‌السلام را در گروه مهدویون دانسته‌اند:

«السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا شِيعَةَ اللَّهِ وَ شِيعَةَ رَسُولِهِ وَ شِيعَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا

۱. ابن الأثیر، النهایه فی غریب الحدیث و الأثر، ج ۴، ص ۲۴۴.

۲. فخرالدین الطریحی، جمع البحرین و مطلع النیرین، ج ۱، ص ۴۷۵.

ظَاهِرُونَ السَّلَامَ عَلَيْكُمْ يَا مَهْدِيُّونَ السَّلَامَ عَلَيْكُمْ يَا أَنْبَارَ...»^۱.

همچنین در روایتی از امام صادق عليه السلام از وجود دوازده مهدی پس از امام دوازدهم خبر داده شده و آنها را گروهی از شیعیان اهل بیت معرفی فرموده است. ابی بصیر می گوید از امام صادق عليه السلام پرسیدم: من از پدر شما شنیدم که می فرمود بعد از قائم دوازده مهدی خواهد بود! امام صادق عليه السلام فرمود: «بله فرموده است دوازده مهدی و نه دوازده امام. بلکه آنها قومی از شیعیان ما هستند که مردم را به ولایت ما و معرفت حق ما فرامی خوانند»^۲.

شاخصه مهدیین

سؤالی که در این بین پیش می آید، این است که آیا مهدیین دارای شاخصه و تعریف خاصی هستند یا هرکسی می تواند ادعای مهدویت نوعیه کند؟ با توجه به اینکه تاکنون در هیچ روایت معتبری تصریح به مهدویت نوعیه شخص خاصی نشده^۳ و حتی شیعیان و محبتیان اهل بیت عليه السلام به طور کلی در ردیف مهدیین قرار گرفته اند، بنابراین برای شناخت آنان نیاز به وصیت و توصیه خاصی از اهل بیت عليه السلام نیست. لذا آنچه در تعریف مهدیین می تواند ذکر شود این است که قرآن کریم برای افراد هدایت شده شاخصه ای را بیان می فرماید که می تواند در این مجال، روشنگر راه برای ما قرار گیرد. براساس سخن قرآن کریم، مهدیین و هدایت شدگان، دارای شاخصه هایی هستند که عبارتند از:

۱. آنها که به غیب ایمان می آورند.
۲. نماز را برپا می دارند.
۳. از تمام نعمتها و مواهبی که به آنها روزی داده ایم انفاق می کنند.
۴. کسانی که به آنچه بر تونازل شده و آنچه پیش از تو (بر پیامبران پیشین نازل گردیده)

۱. بحار الأنوار، ج ۹۸، ص ۳۳۰.

۲. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ بْنِ الدَّقَائِیِّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُمَرَ النَّخَعِيُّ عَنْ عَبْدِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدِ التُّوفَلِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَظْرَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِصَادِقٍ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ؟ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي سَمِعْتُ مِنْ أَبِيكَ؟ أَنَّهُ قَالَ يَكُونُ بَعْدَ الْقَائِمِ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا فَقَالَ «إِنَّمَا قَالَ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا وَلَمْ يَقُلْ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا وَلِكِنِّهِمْ قَوْمٌ مِنْ شِيعَتِنَا يَدْعُونَ النَّاسَ إِلَى مُؤَلَاتِنَا وَمَعْرِفَةِ حَقِّنَا». كمال الدين وتمام النعمة، ج ۲، ص ۳۵۸.

۳. با توجه به اینکه قبلاضعف روایت موسوم به وصیت به اثبات رسید.

ایمان می‌آورند.

۵. به رستاخیز یقین دارند.^۱

نتیجه اینکه؛ اولاً در آیات و روایات معتبر، بر مهدویت نوعیه هیچ شخصی تصریح نشده است، ثانیاً اوصاف هدایت شدگان در قرآن کریم مشخص بوده و هرآنکه از اوصاف مذکور برخوردار باشد، مهدی بوده و دارای مهدویت نوعیه خواهد بود. ثالثاً چنین افرادی برای اثبات خود نیاز به وصیتی از پیامبر ﷺ نداشته و چه بسا بسیاری از آنان گمنام بوده و هیچگاه برای مردم معرفی نشده‌اند. بنابراین در صورت اثبات شاخصه‌های فوق برای فرد احمدالحسن، نهایت چیزی که می‌توان برای او در نظر گرفت، مهدویت نوعیه است، و این درحالی است که کذب این مدعی آشکار بوده و مقام مهدیین اجل از این مراتب است.

مهدویت نوعیه و حجت الهی

با توجه به اینکه احمدالحسن بصری خود را اولین مهدی و همچنین یکی از حجت‌های الهی می‌داند، بررسی این سخن که آیا مهدیین می‌توانند حجت الهی باشند، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. اگرچه پیشتر گفته شد که وی نه تنها از مهدیین نبوده، بلکه در ردیف کذابین و بدعتگذاران می‌باشد اما به جهت تبیین مسأله به این نکته اشاره می‌گردد. «حجّت» در لغت، به معنای برهان و دلیلی است که با آن حریف را قانع یا دفع می‌کنند و جمع آن حُجج است.^۲ با توجه به این معنا، خداوند برای ابلاغ دین به مردم، بایستی حجت و دلیل محکمی برای آنان بفرستد تا در برابر خداوند حجت دیگری برای اقامه نداشته باشند. چنانچه قرآن کریم می‌فرماید: «لَثَلَا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا».^۳ تا اینکه برای مردم، پس از فرستادن پیامبران، در مقابل خدا بهانه و حجّتی نباشد و خدا توانا و حکیم است.

قرآن کریم در تبیین حجت الهی، به شاخصه بارز آن اشاره کرده و می‌فرماید: «قُلْ فَلِلَّهِ

۱. «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ». بقره، ۲ تا ۵.

۲. لسان العرب، ج ۲، ص ۲۲۸.

۳. نساء، ۱۶۵.

الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ»^۱. بگو حجت آشکار و رسا ویژه خداوند است و اگر او می خواست، قطعاً همه شما را هدایت می کرد.

علاوه بر آن، روایات متعددی صادر شده است که حجت های را تبیین کرده و از آنان پرده برداشته اند. به عنوان نمونه؛ امام کاظم علیه السلام می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ، حُجَّةٌ ظَاهِرَةٌ وَ حُجَّةٌ بَاطِنَةٌ، فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَالْأَنْبِيَاءُ وَالْأُمَّةُ وَأَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ»^۲. همانا برای خداوند بر مردم دو حجت است، حجت آشکار و حجت پنهان، اما حجت آشکار عبارت است از: رسولان و پیامبران و امامان علیهم السلام و حجت پنهانی عبارت است از عقول مردمان.

شاخصه شناخت حجت الهی

طبق این آیه از قرآن کریم، و روایت امام کاظم علیه السلام حجت الهی دارای چهار شاخصه است که عبارتند از:

۱. حجت الهی رسا و آشکار است، بنابراین حجت الهی همانند خورشیدی گرم و درخشان بوده و کور و بینا حضور وی را درک می کنند. (الحجة البالغة)
۲. حجت الهی باید از جانب خداوند باشد، لذا افرادی که دارای نشانه های رسالت یا امامت نباشند، نمی توانند به عنوان حجت الهی معرفی گردند. (فله الحجة)
۳. حجت الهی هدایت کننده است، براین اساس کسانی که مردم را از شریعت نبوی دور کرده و برخلاف مسیر الهی پیش بروند، دارای هدایت نخواهند بود. (فلو شاء لهداكم اجمعين)
۴. حجت های ظاهری خداوند عبارتند از: رسولان الهی، انبیاء، ائمه معصومین علیهم السلام. باید توجه داشت که برخورداری حجت الهی از سه شرط اول حتمی بوده و در صورتی که یکی از این موارد درباره فردی به اثبات نرسیده باشد، نمی توان او را حجت الهی دانست. علاوه بر آن، براساس شاخصه چهارم، حجت های الهی منحصر در سه عنوان و منصب بوده و مهدیین داخل در آن سه نمی باشند. لذا مهدیین که دارای مهدویت نوعیه می باشند، اگرچه دارای هدایت الهی بوده و مردم را به سوی حق دعوت می کنند، اما از دو شرط دیگر

۱. انعام، ۱۴۹.

۲. کافی، ج ۱، ص ۱۶.

برخوردار نبوده و از جانب خداوند مأموریت و رسالت نیافته و داخل در شاخصه چهارم نیستند. به عبارت دیگر؛ دو شاخصه اصلی حجت الهی این است که بایستی به صورت آشکار دارای نبوت یا وصایت بوده باشند، درحالیکه مهدیین از آن دو شاخصه محروم بوده و در ردیف رسولان و انبیاء و ائمه معصومین نیستند. لذا در صورت فقدان رسول و نبی الهی، وصی و جانشین انبیاء، همان حجج الهی بر خلق هستند که مردم را هدایت می‌کنند. بر این اساس این قانون، هیچگاه زمین از وجود حجت الهی خالی نبوده و نمی‌تواند باشد. چراکه ابن طیار از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند: **سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ: «لَوْ لَمْ يَتَّقِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا اثْنَانِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْحُجَّةَ»**.^۱ از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: اگر در روی زمین بیش از دو نفر باقی نماند، یکی از آنها حجت خدا خواهد بود.

اگر اشکال شود که مگر خضر علیه السلام که به لحاظ علمی بر حضرت موسی علیه السلام تفوق داشته و حجت خدا بود، آیا پیامبر الهی و یا از اوصیاء ایشان بود؟ پاسخ داده می‌شود: هر چند که درباره پیامبری ایشان اختلافات گوناگونی وجود دارد، اما با این وجود اغلب بزرگان شیعه قائل به نبوت حضرت خضر هستند.

از جمله، مرحوم علامه طباطبایی رحمته الله علیه می‌گوید: آن جناب، پیغمبر مرسلی بوده که خدا به سوی قومش مبعوث کرد و او مردم خود را به سوی توحید و قبول رسالت انبیاء و فرستادگان خدا و کتاب‌های او دعوت می‌کرد. معجزه خضر این بود که روی هر چوب خشکی می‌نشست سبز می‌شد. بر هر زمین بی‌علفی می‌نشست سبز و خرم می‌گشت. اگر او را خضر نامیده‌اند به همین جهت بوده است.

از آیات مربوط به داستان خضر و موسی علیه السلام برداشت می‌شود که وی نبی بوده است. چطور ممکن است بگوییم نبی نبوده، در حالی که در برخی آیات^۲ اشاره شده است که وی دارای علم لدنی بوده و بر او حکم نازل می‌شده است.^۳ لذا در صورت نبود انبیاء الهی، اوصیاء آنان به عنوان حجت‌های خدا در روی زمین بوده‌اند.

۱. اصول کافی، ج ۱، کتاب الحجّة، ص ۱۷۹.

۲. فوجدا عبداً من عبادنا، اثیناه رحمه من عندنا و علمناه من لدنا علماً. کهف، ۶۵.

۳. طباطبایی، محمد حسین، میزان، ج ۱۳، ص ۴۷۴.

نکته قابل توجه اینکه؛ ممکن است در یک زمان بیش از یک حجت برای خلق وجود داشته باشد، چنانچه حضرت یحیی و ذکریا علیهم السلام معاصر حضرت عیسی بوده و سه حجت و سه پیامبر خدا بودند که در یک عصر انجام وظیفه می‌کردند. نتیجه اینکه مهدیین حجت الهی نبوده و حداکثر چیزی که می‌توان برای آنان قائل شد، حجیت اعتباری از سوی انبیاء و اهل بیت علیهم السلام برای مدت و کاری معین است که آنان را به عنوان حجت خود بر مردم معرفی نمایند. چنانچه امام دوازدهم علیه السلام در پاسخ به سؤالات اسحاق بن یعقوب، فقهاء و راویان حدیث را در زمان غیبت، به عنوان حجت خود بر مردم معرفی کرده و فرمودند: «وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَأَقِعةُ فَأَرْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ»^۱. و اما در حوادثی که رخ می‌دهد به راویان حدیث ما مراجعه کنید، آنها حجت من بر شما هستند و من حجت خدا بر آنان هستم.

مهدویت شخصیته

با توجه به روایات معصومین علیهم السلام همه امامان در عصر خود دارای مهدویت شخصیته بوده و به عنوان حجّت و فرستاده خداوند، امر الهی را اجرا کرده‌اند. چنانچه امیرالمؤمنین علی علیه السلام خطاب به سلیم بن قیس هلالی فرمود: «يَا سَلِيمُ إِنَّ أَوْصِيَاءِي أَحَدَ عَشَرَ رَجُلًا مِنْ وُلْدِي أُمَّتِهِ هُدَاةٌ مُهْدِيُونَ»^۲. ای سلیم! همانا اوصیاء من یازده نفر از فرزندانم هستند که تمامی آنان امامان هدایتگر و مهدی هستند.

اما آنچه در این مجال مورد بحث می‌باشد، اشاره اجمالی به مهدویت شخصیته امام دوازدهم علیه السلام در عصر حاضر است که روایات متعددی بر آن تصریح کرده‌اند. لذا در عصر حاضر لقب «مهدی» مختص امام دوازدهم علیه السلام بوده و تمامی روایاتی که پیرامون ظهور

۱. غیبت طوسی، ص ۲۹۱. شیخ حرعاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۴۰، ش ۳۳۴۲۴؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۹۰، باب ۱۴، ح ۱۳ و ج ۵۳؛

بحار الانوار، صص ۱۸۱، ۱۸۰، ح ۱۰، از باب ۳۱.

۲. کتاب سلیم بن قیس هلالی، ج ۲، ص ۸۲۴.

حضرت و با عناوین «المُهَدِي مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ^۱، الْقَائِمُ الْمُهَدِي^۲، مَهْدِي هَذِهِ الْأُمَّةِ^۳، مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ مَهْدِي الْأُمَّةِ^۴، مَهْدِي أُمَّتِي^۵، الْمُهَدِي^۶» صادر شده‌اند، اشاره به امام دوازدهم عجل الله فرجه دارند که به برخی از این روایات اشاره می‌گردد:

• وَ عَنْهُ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْحَسَنِيِّ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ عجل الله فرجه قَالَ: لَنَا وَهَبَ لِي رَبِّي مَهْدِي هَذِهِ الْأُمَّةِ أَرْسَلَ مَلَكَيْنِ فَحَمَلَاهُ إِلَى سُرَادِقِ الْعَرْشِ حَتَّى وَقَفَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ فَقَالَ لَهُ مَرْحَبًا بِعَبْدِي الْمُخْتَارِ لِنُصْرَةِ دِينِي وَإِظْهَارِ أَمْرِي وَمَهْدِي خَلْقِي...^۸ امام حسن عسکری عجل الله فرجه فرمود: هنگامی که خداوند مهدی این امت را بر من بخشید، دو فرشته از جانب آسمان فرستاد تا وی را عرش بردند. خداوند فرمود: مرحبا به بنده من. کسی که اختیاردار نصرت و یاری از دین من بوده و امر مرا آشکار می‌کند و هدایت کننده خلق من است.

• وَ عَنْهُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَيْسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) قَالَ: إِذَا فَقِدَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ فَاللَّهُ فَاللَّهُ فِي أَدْيَانِكُمْ... قُلْتُ: يَا سَيِّدِي مِنَ الْخَامِسِ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ... قَالَ أَنَا السَّابِعُ، وَ ابْنِي عَلِيُّ الرِّضَا الثَّامِنُ، وَ ابْنُهُ مُحَمَّدُ التَّاسِعُ، وَ ابْنُهُ عَلِيُّ الْعَاشِرُ، وَ ابْنُهُ الْحَسَنُ حَادِي عَشَرَ، وَ ابْنُهُ مُحَمَّدٌ سَمِيَ جَدِّهِ رَسُولِ اللَّهِ وَ كُنِّيَتْهُ الْمُهَدِي الْخَامِسُ بَعْدَ السَّابِعِ^۹. امام کاظم عجل الله فرجه فرمود: زمانی که پنجمین از فرزندان هفتمین نباشد، خدا را خدا را که مراقب دین خود باشید. راوی پرسید؛ ای آقای من. پنجمین از هفتمین کیست؟ فرمود: من هفتمین هستم و فرزندم رضا هشتمین و فرزندش محمد نهمین و فرزندش علی دهمین و فرزندش حسن یازدهمین است و فرزندش محمد که جدش رسول خدا به این نام نامیده و کنیه اش مهدی است. که می‌شود پنجمین از هفتمین.

۱. غيبة نعمانی، ص ۲۶۴.

۲. همان، ص ۱۴۶.

۳. همان، ص ۸۱.

۴. کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج ۲، ص ۷۶۳.

۵. همان، ۹۱۰.

۶. کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۲۶۰.

۷. کافی، ج ۱، ص ۲۴۴.

۸. الهدایة الکبری، ص ۳۵۷.

۹. همان، ص ۳۶۱.

• بسنده عن عبد الله بن مسعود قال سمعت رسول الله ﷺ يقول: «الائمة بعدي اثنا عشر تسعة من صلح الحسين والتاسع مهديهم». ۱. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: امامان بعد از من دوازده هستند که نه امام از فرزندان حسین علیه السلام بوده و نهمین آنان مهدی آنها است.

• حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حَسَنٍ بْنِ مُحَمَّدٍ بِنْدَةَ بِنْدَةَ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ يَا حُسَيْنُ يَخْرُجُ مِنْ صُلَيْبِكَ تِسْعَةٌ مِنَ الْأُمَّةِ مِنْهُمْ مَهْدِي هَذِهِ الْأُمَّةِ فَإِذَا اسْتَشْهَدَ أَبُوكَ فَالْحَسَنُ بَعْدَهُ فَإِذَا سَمَّ الْحُسَيْنَ فَأَنْتَ فَإِذَا اسْتَشْهَدْتَ فَعَلِيُّ ابْنُكَ فَإِذَا مَضَى عَلِيُّ فَمُحَمَّدٌ ابْنُهُ فَإِذَا مَضَى مُحَمَّدٌ فَمُحَمَّدٌ ابْنُهُ فَإِذَا مَضَى جَعْفَرٌ فَمُوسَى ابْنُهُ فَإِذَا مَضَى مُوسَى فَعَلِيُّ ابْنُهُ فَإِذَا مَضَى عَلِيُّ فَمُحَمَّدٌ ابْنُهُ فَإِذَا مَضَى مُحَمَّدٌ فَعَلِيُّ ابْنُهُ فَإِذَا مَضَى عَلِيُّ فَمُحَمَّدٌ ابْنُهُ فَإِذَا مَضَى الْحُسَيْنُ فَمُحَمَّدٌ بَعْدَ الْحُسَيْنِ يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأْتَجُورًا وَظُلْمًا. ۲. پیامبر اکرم ﷺ به امام حسین علیه السلام فرمود: ای حسین! نه امام از فرزندان توبه وجود می آیند. یکی از آنان مهدی این امت است. پس زمانی که پدرت شهید شد، حسن علیه السلام بعد از ایشان و زمانی که حسن مسموم شد تو زمانی که تو شهید شدی پسرت علی و زمانی که علی رفت پس محمد و زمانی که محمد رفت پس فرزندش جعفر و زمانی که جعفر رفت فرزندش موسی و زمانی که موسی رفت فرزندش علی و زمانی که علی رفت فرزندش محمد و زمانی که محمد رفت فرزندش علی و زمانی که علی رفت فرزندش حسن و زمانی که حسن رفت پس فرزندش حجت بعد از حسن است که زمین را از عدل و داد پر می کند همانطور که از ظلم و جور پر شده است.

قائِمیت

مسأله قائمیت برخلاف مهدویت، صرفاً شخصیه بوده و حتی اهل بیت علیهم السلام کسانی را که پیش از قیام قائم آل محمد، امام دوازدهم علیه السلام پرچم قائمیت برافراشته و با ادعای قائمیت از مردم بیعت می گیرند را محکوم و گمراه معرفی کرده اند. چنانچه در روایاتی از امام صادق علیه السلام آمده است: «كُلُّ رَايَةٍ تُرْفَعُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ». ۳. هر پرچمی

۱. كفاية الأثر في النص على الأئمة الإثني عشر، ص ۲۳.

۲. همان، ص ۶۱.

۳. کافی، ج ۸، ص ۲۹۵.

که قبل از قیام قائم علیه السلام برافراشته شود، پس صاحب آن پرچم طاغوت بوده و غیر از خدا را پرستش می‌کند.

همچنین فرموده است: «يَا مُفَضَّلُ كُلَّ بَيْعَةٍ قَبْلَ ظُهُورِ الْقَائِمِ علیه السلام فَبَيْعَةٌ كُفْرٌ وَنِفَاقٌ وَخَدِيْعَةٌ، لَعَنَّ اللهُ الْمُبَايَعِ لَهَا وَالْمُبَايَعِ لَهُ»^۱. ای مفضل! هر بیعتی قبل از ظهور قائم علیه السلام بیعت با کفر و نفاق و نیرنگ است. خدا بیعت کننده و بیعت گیرنده را لعنت کند.

این دو روایت، اشاره صریح به شخصیه بودن قائمیت داشته و قبل از ظهور و قیام قائم آل محمد علیه السلام، هیچ فردی نمی‌تواند ادعای قائمیت کرده و خود را قائم بنامد. لذا کسانی که بخواهند به نام، یا به عنوان یا به نیابت از قائم آل محمد علیه السلام از دیگران بیعت گرفته و پرچم حکومت امام را برافرازند، یقیناً در انحراف بوده و بیعت با آنان حرام خواهد بود. بنابراین افرادی همچون احمدالحسن که خود را مُمّهّد ظهور معرفی کرده و ادعای سفارت از جانب ایشان را دارد، حق بیعت گرفتن نداشته و تشکیل «سرایا القائم» و برافراشتن پرچم «البیعه لله» جایز نمی‌باشد.

اگر برای برخی سؤال ایجاد شود که با این مبنا، آیا تشکیل جمهوری اسلامی ایران نیز شامل همین حکم خواهد شد یا نه؟ در پاسخ گفته می‌شود: آنچه در این خصوص جائز نمی‌باشد، ادعای قیام به نام قائم آل محمد علیه السلام و اخذ بیعت از مردم برای ایشان است تا با این بهانه شعار حکومت امام سرداده شود، اما جهت تبیین بحث درباره جمهوری اسلامی باید به نکاتی توجه داشت که عبارتند از:

اولاً؛ حاکم و قائم دو مقوله جدا از هم است، بدین معنا که لزوماً قائم بایستی از جانب خدا باشد اما درباره حاکم چنین الزامی وجود ندارد.

ثانیاً؛ حق انتخاب حاکم در زمان غیبت امام دوازدهم علیه السلام بر عهده مردم بوده و جمهوری اسلامی ایران نیز بر پایه حرکت مردمی بر علیه ظلم و جور شاهنشاهی برپا شده است.

ثالثاً؛ هیچگاه جمهوری اسلامی، به نام قائم علیه السلام از کسی بیعت نگرفته و پرچم خود را پرچم امام معرفی نکرده است. لذا جمهوری اسلامی، حکومت فقیه عادل و جامع شرایطی است که با استمداد از احکام اولیه و ثانویه، سعی بر اجرای احکام الهی در زمین داشته و در

عین حال، خلافت را حق امام معصوم علیه السلام می‌داند.

رابعاً؛ روایات متعددی مبنی بر ضرورت وجود حاکم برای مردم صادر شده است که حتی در صورت نبود حاکم عادل، وجود حاکم جائز را نیز دارای برکات دانسته‌اند. چرا که زندگی مردم بدون وجود محکمه‌ها و دستگاه‌های امنیتی و نظارتی و... ممکن نخواهد بود. چنانچه امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «لَا أَرَى هَوْلًا الْقَوْمَ إِلَّا ظَاهِرِينَ عَلَيْكُمْ بِتَفْتُؤِكُمْ عَنِ حَقِّكُمْ، وَاجْتِمَاعِهِمْ عَلَى بَاطِلِهِمْ، فَإِذَا كَانَ عَلَيْكُمْ إِمَامٌ يَعْدِلُ فِي الرَّعِيَّةِ، وَيَقْسِمُ بِالسَّوِيَّةِ، فَاسْمَعُوا لَهُ وَاطِيعُوا فَإِنَّ النَّاسَ لَيَصْلِحُهُمْ إِلَّا إِمَامٌ بَرٌّ أَوْ فَاجِرٌ. فَإِنْ كَانَ بَرًّا فَلِلرَّاعِي وَالرَّعِيَّةِ، وَإِنْ كَانَ فَاجِرًا عَبْدَ الْمُؤْمِنِ رَيْبُهُ فِيهَا، وَعَمِلَ فِيهَا الْفَاجِرُ إِلَى أَجَلِهِ». معتقدم، به خاطر همین ناهماهنگی و سستی شما در حق، بر شما غلبه خواهند کرد. این پیروزی به خاطر همبستگی و همدلی آنها بر باطل است. پس چون در میان شما امامی است که به عدالت با مردم برخورد می‌کند و در تقسیم منابع تساوی را رعایت می‌کند، به حرفش گوش دهید و از او اطاعت نمایید؛ زیرا امور مردم اصلاح نمی‌شود، مگر به واسطه یک امام و رهبر، اعم از اینکه عادل باشد یا فاجر. پس اگر نیکوکار بود، هم به نفع رهبر است و هم به نفع مردم و اگر بد کردار بود، مؤمن در (سایه امنیت به وجود آمده)، بندگی خدا را می‌کند و فاجر نیز تا هنگامی که حکومتش زائل شود، به کار خود ادامه خواهد داد. با این وجود، هر عقل سلیم و متشرعی، بین حاکم فقیه و عادل و حاکم جاهل و جائز، حکومت فقیه را انتخاب کرده و از حکومت ظلم و جور دوری می‌کند.

گذشته از همه این موارد، روایات صادره از معصومین علیهم السلام، قائم آل محمد علیه السلام را مشخص کرده و بدین وسیله قائمیت را از تمامی مدعیان دروغین سلب کرده‌اند. چنانچه در روایتی از ابو حمزه ثمالی آمده است که می‌گوید: از حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم: ای فرزند رسول خدا! مگر شما ائمه، همه قائم به حق نیستید؟ فرمود: بلی. عرض کردم: پس چرا فقط امام دوازدهم علیه السلام قائم نامیده شده است؟ حضرت فرمود: هنگامی که جدم حسین بن علی علیه السلام به شهادت رسید، فرشتگان آسمان به درگاه خداوند متعال نالیدند و گریستند و عرض کردند: پروردگارا! آیا کسی را که برگزیده‌ترین خلق تو را به قتل رسانده است به حال خود وا می‌گذاری؟ خداوند متعال به آنها وحی فرستاد: آرام گیرید! به عزت و جلالم سوگند از

آنها انتقام خواهد کشید، هر چند بعد از گذشت زمانی باشد! آنگاه پرده حجاب را کنار زده و فرزندان حسین علیهم السلام را که وارثان امامت بودند، به آنها نشان داد. ملائکه از دیدن این صحنه بسیار مسرور شدند. یکی از آنها در حال قیام نماز می خواند. حق تعالی فرمود: به وسیله این قائم از آنها انتقام خواهم گرفت»^۱.

همچنین در روایتی از امام جواد علیه السلام که امامان پس از خود را برای صَرفِ بنِ ابی دُلف شمارش می کرد آمده است: «الإمامُ بَعْدِي ابْنِي عَلِيُّ أَمْرُهُ أَمْرِي وَ قَوْلُهُ قَوْلِي وَ طَاعَتُهُ طَاعَتِي وَ الإِمَامُ بَعْدَهُ ابْنُهُ الْحَسَنُ أَمْرُهُ أَمْرُ أَبِيهِ وَ قَوْلُهُ قَوْلُ أَبِيهِ وَ طَاعَتُهُ طَاعَةُ أَبِيهِ ثُمَّ سَكَتَ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَعِنَ الإِمَامُ بَعْدَ الْحَسَنِ فَبَكَى علیه السلام بُكَاءً شَدِيداً ثُمَّ قَالَ إِنَّ بَعْدَ الْحَسَنِ ابْنُهُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ الْمُنْتَظَرِ»^۲. امام بعد از من پسر من علی است که امرش امر من و سخنش سخن من و طاعتش طاعت من است و امام بعد از او فرزندش حسن است که امرش امر او و سخنش سخن او و طاعتش طاعت او است. سپس ساکت شد. پرسیدم ای فرزند رسول خدا پس امام بعد از حسن کیست؟ پس امام گریه شدیدی کرده و فرمود: همانا بعد از حسن فرزندش قائم به حق بوده و مورد انتظار قرار می گیرد.

ضمن اینکه بر اساس روایات معصومین علیهم السلام، لزوماً قائم علیه السلام فرزند بلا فصل امام است و این سخن نقض کننده ادعای قائمیت احمد الحسن بصری می باشد. زیرا احمد بصری مدعی فرزندی با واسطه حضرت بوده و تاکنون پدران خود (اسماعیل، صالح، حسین، سلمان) را امام ندانسته است.

۱. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِصَامِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ الْعَلَاءِ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ الْفَزَارِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جُمُهِورٍ الْعَمِّيُّ عَنْ ابْنِ أَبِي نُجْرَانَ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ قَابِتِ بْنِ دِينَارِ الثَّمَالِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الْبَاقِرَ؟ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لِمَ سَمِيَّ عَلِيٌّ؟ ع: أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَهُوَ اسْمٌ سَمِيَّ بِهِ أَحَدُ قَبْلَهُ وَ لَا يَجِلُّ لِأَحَدٍ بَعْدَهُ قَالَ لِأَنَّهُ مِيرَةُ الْعِلْمِ يَتَارُومُهُ وَ لَا يَمْتَنِزُ مِنْ أَحَدٍ غَيْرِهِ قَالَ فَقُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَلِمٌ سَمِيَّ سَفِيَّهُ ذَا الْفَقَارِ فَقَالَ ع لِأَنَّهُ مَا ضُرِبَ بِهِ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ إِلَّا أَفْقَرَهُ مِنْ هَذِهِ الدُّنْيَا مِنْ أَهْلِهِ وَوَلَدِهِ وَ أَفْقَرَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْحَيَّةِ قَالَ فَقُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَلَسْتُمْ قَائِمِينَ بِالْحَقِّ قَالَ بَلَى قُلْتُ فَلِمَ سَمِيَّ الْقَائِمُ قَائِمًا قَالَ لَمَّا قَاتَلَ جَدِّي الْحُسَيْنَ عليه السلام ضَجَّحَتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِالْبُكَاءِ وَ النَّجِيبِ وَ قَالُوا الْهِنَا وَ سَيِّدَنَا أَ تَغْفُلُ عَمَّنْ قَتَلَ صُفُوتَكَ وَ ابْنَ صُفُوتِكَ وَ خَيْرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِمْ قُرْأُوا مَا لَيْكُنِي فَوَعَرْتَنِي وَ جَلَالِي لَأَنْتَقِمَنَّ مِنْهُمْ وَ لَوْ بَعْدَ حِينٍ ثُمَّ كَشَفَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَنِ الْأَيْمَةِ مِنْ وَ لِدِ الْحُسَيْنِ عَ لِمَلَأَ بَيْتَهُ قَسْرَتِ الْمَلَائِكَةِ بِذَلِكَ فَأَيَّادًا أَحَدُهُمْ قَائِمٌ بِصَلِيِّ فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِذَلِكَ الْقَائِمُ أَنْتَقِمَنَّ مِنْهُمْ. علل الشرايع، ص ۱۶۰، باب ۱۲۹، ح ۱: بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۸، ح ۲۹.

۲. كفاية الأثر في النص على الأئمة الإثني عشر، ص ۲۸۳.

به عنوان نمونه؛ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ تَكُونُ الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ... قَالَ قُلْتُ الْقَائِمُ إِمَامٌ قَالَ نَعَمْ إِمَامٌ بِنُ إِمَامٍ...^۱ حسین ابن ابی علاء از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ پرسید: آیا ممکن است زمین بدون امام باشد؟ فرمود: نه! تا اینکه پرسید: آیا قائم هم امام است؟ فرمود: بله. او امام و فرزند امام است. همچنین در جایی دیگر به حرث بن مغیره می‌فرماید: «الْقَائِمُ إِمَامٌ ابْنُ إِمَامٍ».^۲ قائم امام و فرزند امام است.

شارعیت

شارعیت بدین معناست که شخصی را مَبَشِّرِ دین و آئین جدید دانسته و شریعتی غیر از شریعت اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را برای وی قائل شد. احمد بصری نیز با یک پیش فرض باطل، که پیش از این مورد بررسی قرار گرفت؛ خود را قائم دانسته و با استناد به روایت؛ «يَقُومُ الْقَائِمُ بِأَمْرٍ جَدِيدٍ وَ كِتَابٍ جَدِيدٍ وَ قَضَاءٍ جَدِيدٍ عَلَى الْعَرَبِ شَدِيدٍ لَيْسَ شَأْنُهُ إِلَّا السَّيْفُ لَا يَسْتَتِيْبُ أَحَدًا وَ لَا يَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَأَمٍّ».^۳ قائم را در مقام شارعیت دانسته است.^۴ چنانچه فرقه بابیت و بهائیت نیز به نوعی بر همین باور می‌باشند.^۵

در بررسی این ادعای باطل، بایستی به مواردی توجه کرد که عبارتند از:

۱. روایاتی که درباره امر جدید صادر شده است، به معنای تبدیل فرائض و تغییر احکام نبوده، بلکه به معنای احیای آن دسته از سنت‌های اسلامی که به دست فراموشی سپرده شده یا به آن‌ها عمل نمی‌شود، است. چنانچه امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: «إِذَا قَامَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَعَا النَّاسَ إِلَى الْإِسْلَامِ جَدِيدًا وَ هَدَاهُمْ إِلَى أَمْرِ قَدْ دُرِفَ فَصَلَ عَنْهُ الْجُمْهُورُ وَ إِنَّمَا سُمِّيَ الْقَائِمُ مَهْدِيًّا لِأَنَّهُ يَهْدِي إِلَى أَمْرِ قَدْ ضَلُّوا عَنْهُ»^۶ آن‌گاه که قائم عَلَيْهِ السَّلَامُ قیام کند، مردم را از نوبه اسلام فرا می‌خواند و به امری که کهنه شده و از آن گمراه شده‌اند، هدایت می‌کند و اینکه آن حضرت را مهدی نامیده‌اند، به

۱. الإمامة والتبصرة من الحيرة، النص، ص ۱۰۱.

۲. اثبات الوصية، ص ۲۶۷.

۳. غیبت نعمانی، ص ۲۳۳.

۴. الجواب المنير، ج ۳، ص ۴۱.

۵. ابوالفضل گلپایگانی، فرائد، صفحات ۱ و ۲ و ۲۸۰ و ۲۸۱ و ۲۸۲. حسینعلی نوری، ایقان، ص ۱۸۷.

۶. الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۳۸۳.

این جهت است که مردم را به دینی که از آن گمراه شده‌اند، هدایت می‌کند».

۲. از سوی احمدالحسن، مدعی وصایت پیامبر اکرم ﷺ بوده و از طرفی ادعای شاریت کرده است. این در حالی است که این دو ادعا در نهایت تعارض بوده و با یکدیگر ناسازگار می‌باشند. چرا که معنای شاریت این است که وی وصی پیامبر اسلام و یا امامان قبل از خود نبوده و به طور استقلالی دارای شریعت است و حال آنکه اگر وصی پیامبر باشد، بایستی وصایت ایشان را با حفظ امانت انجام داده و به روایت «إِنَّ حَلَالَ مُحَمَّدٍ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^۱ پایبند بوده و دین و شریعت آن حضرت را تغییر ندهد. علاوه بر آن، امام باقر علیه السلام خطاب به جابر بن عبدالله فرمودند:

«يا جابر لو كُنَّا نُفْتِي النَّاسَ بِرَأْيِنَا وَ هَوَانَا لَكُنَّا مِنَ الْهَالِكِينَ وَ لَكِنَّا نَفْتِيهِمْ بِه آثَارِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَصُولِ عِلْمٍ عِنْدَنَا نَتَوَارَثُهَا كَابِرًا عَنْ كَابِرٍ نَكْبِزُهَا كَمَا يَكْبِزُ هَوْلَاءُ ذَهَبَهُمْ وَ فَضَّضَهُمْ»^۲ ای جابر! اگر ما به مردم به رای هوا و هوس خود فتوا می‌دادیم هر آینه تباه می‌شدیم، ولی ما با اثر رسول خدا و اصول دانشی که نزدمان است فتوا می‌دهیم و آنها را یکی از دیگری به ارث می‌بریم و به مانند گنجی پاس می‌داریم.

علاوه بر همه این موارد؛ باور به شاریت قائم علیه السلام، نادرست بوده و با انبوهی از آیات و روایاتی که دین اسلام و شریعت نبوی را ابدی دانسته و آن حضرت را ختم رسولان معرفی کرده‌اند در تقابلی آشکار می‌باشد.

به عنوان نمونه؛ برخی از تشریحات و نسخ احکام احمد الحسن بصری عبارتند از:

۱. جایگزینی یک روز نماز قضاء با نمازهای قضاء شده در تمامی عمر انسان:

احمد الحسن در حکمی ناسازگار با روایات معصومین علیهم السلام می‌گوید: «نسبت به قضای نماز؛ پس قضاء در شب بیست و سه رمضان معادل هزار ماه است، پس مثلاً اگر در گردن شخصی یک سال قضاء یا ده سال و یا حتی هزار ماه باشد، با خواندن یک روز نماز در شب قدر او را کفایت کرده و نمازهایش ادا می‌شود»^۳.

۱. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، ج ۱، ص ۱۴۸.

۲. بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۷۲.

۳. الاجوبه الفقیه، الصلاة، ص ۳۰.

۲. حکم به عدم جواز ازدواج موقت در کمتر از ۶ ماه:
احمد الحسن در پاسخ به مدت حداقلی ازدواج موقت، آن را ۶ ماه دانسته و در پاسخ به سئوالی دیگر که به این حکم اعتراض کرده و آن را با روایات معصومین متعارض دانسته است می‌گوید: «احکام الهی شرعیه نسخ می‌شوند و چه آسان و کوچک است این مورد از نسخی که سوال کردی. پس قطعاً در آینده نسخ‌هایی بسیار بزرگتر و عظیم‌تر از این واقع خواهد شد».^۱

پرسش‌های درس

۱. معنای لغوی و اصطلاحی مهدی را بیان کنید.
۲. ادله شخصیه بودن مهدویت را تقریر کنید.
۳. شاخصیه مهدیین را ذکر کنید.
۴. حجت الهی را تعریف کرده و شاخصه‌های شناخت حجت را بیان کنید.
۵. ادله شخصیه بودن قائم را تشریح کنید.
۶. شارعیّت را تعریف کنید.

درس هشتم

بررسی ادعاهای احمد احسن بصری

اهداف درس

آشنایی با:

- اثبات عصمت
- تعریف و محدوده عصمت

عصمت

یکی ادعاهای احمد الحسن بصری، ادعای عصمت است. وی در اینباره می‌گوید: «أنا معصوم، لا بمعنى أني لا يخطيء، لأنه قد ثبت أخطاءه كثيرة وإنما بمعنى اني لا اخرج الناس من هدى ولا ادخلهم في ضلالة»^۱.

آنچه در جمله فوق بدان پرداخته شده است، ابتدا ادعای عصمت برای خود بوده و پس از آن، دخل و تصرف در معنا و محدوده عصمت می‌باشد که هر کدام مورد بررسی قرار می‌گیرد:

الف. ادعای عصمت

احمد الحسن بصری جهت اثبات عصمت خود، به روایت امام صادق عليه السلام درباره یمان^۲ تمسک کرده و می‌گوید: مثل «پرچم هدایت یمانی» همانند «کشتی نجاتی» است که درباره

۱. من معصوم هستم، اما نه به آن معنا که خطائی کنم. زیرا به تحقیق ثابت شده است که معصومین خطاهای زیادی مرتکب شده‌اند. من به این معنا معصوم هستم که مردم را از راه هدایت خارج نکرده و آنان را در گمراهی وارد نمی‌کنم!

۲. عن الصادق عليه السلام قال: «... وليس في الرايات أهدى من راية اليماني و هي راية هدى، لأنه يدعو إلى صاحبكم. فإذا خرج اليماني حرم بيع السلاح على الناس وكل مسلم. وإذا خرج اليماني فانهض إليه فإن رايته رايه هدى ولا يحل لمسلم أن يلتوى عليه. فمن فعل ذلك فهو من أهل النار لأنه يدعو إلى الحق وإلى طريق مستقيم». غيبت نعمانی، ص ۱۶۲.

ائمه معصومین علیهم السلام گفته شده و با توجه به اینکه فرد دیگری غیر از معصوم نمی تواند سکاندار این کشتی باشد، لذا پرچم دار پرچم هدایت، فردی غیر از معصوم نخواهد بود.

در پاسخ به قیاس صورت گرفته از سوی احمد بصری گفته می شود:

عصمت مقوله ای است که با قیاس و یا نشانه های ظاهری قابل فهم نیست و برای اثبات آن به نص صریح از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نیاز می باشد. چنانچه امام سجاد علیه السلام در اینباره می فرماید: «الإمامُ مِنَّا لَا يَكُونُ إِلَّا مَعْصُومًا وَ لَيْسَتْ الْعِصْمَةُ فِي ظَاهِرِ الْخَلْقَةِ فَيَعْرِفُ بِهَا وَ لِذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا مَنُصُوصًا»^۱ امامی نیست مگر اینکه معصوم باشد و عصمت نشانی در ظاهر خلقت نیست که همگان به وسیله آن معصوم را بشناسند، به همین دلیل، امام معصوم فقط با نص صریح شناخته می شود.

با توجه به این سخن، بایستی به نصوص صادر شده از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مراجعه کرده و اسامی معصومین علیهم السلام را مورد بررسی قرار داد. بنابراین کسانی که اسامی آنان در نص آن حضرت بوده باشد، به عنوان معصوم شناخته شده و غیر از آن حضرات، افراد دیگری را نمی توان با قیاس عقلی در ردیف معصومین علیهم السلام دانست.

۱. عن عمار قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله لفاطمة عليها سلام عند وفاته: «لا تَبْكِي ولا تَحْزَنِي! فَإِنَّكِ سَيِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَأَبَاكِ سَيِّدُ الْأَنْبِيَاءِ وَ ابْنِ عَمِّكِ سَيِّدُ الْأَوْصِيَاءِ وَ ابْنِيكِ سَيِّدُ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ مَنْ صُلِبَ الْحَسِينِ يُخْرِجُ اللَّهُ الْأُمَّةَ التَّاسِعَةَ مَطَهَّرُونَ مَعْصُومُونَ وَ مَنَّا مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ».^۲ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگام وفاتش به حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: گریه نکن و ناراحت نباش! پس همانا تو سیده زنان اهل بهشت هستی و پدرت سید انبیاء و پسر عمویت علی علیه السلام سید اوصیاء و دو پسر سید جوانان بهشت هستند. خداوند از صلب حسین علیه السلام نه امام پاک و معصوم خارج می کند و مهدی این امت از ماست.

توجه شود که این روایت در هنگام وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده و تعداد معصومین را چهارده شمارش کرده و بر آن نیافزوده است. در حالیکه چنانچه مهدیین و هر مدعی دیگری دارای عصمت بود بایستی نام وی در بین این اسامی بوده باشد.

۱. معانی الأخبار، ص ۱۳۲.

۲. غایه المرام، ج ۲، ص ۲۳۹.

۲. عن ابن عباس قال رسول الله ﷺ: «الْأئِمَّةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَوْ لَمْ يَكُنْ أَبِي طَالِبٍ وَ بَعْدَهُ سِبْطَايَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ فَإِذَا انْقَضَى الْحُسَيْنُ فَأَبْنُهُ عَلِيٌّ فَإِذَا انْقَضَى عَلِيٌّ فَأَبْنُهُ مُحَمَّدٌ فَإِذَا انْقَضَى مُحَمَّدٌ فَأَبْنُهُ جَعْفَرٌ فَإِذَا انْقَضَى جَعْفَرٌ فَأَبْنُهُ مُوسَى فَإِذَا انْقَضَى مُوسَى فَأَبْنُهُ عَلِيٌّ فَإِذَا انْقَضَى عَلِيٌّ فَأَبْنُهُ مُحَمَّدٌ فَإِذَا انْقَضَى مُحَمَّدٌ فَأَبْنُهُ عَلِيٌّ فَإِذَا انْقَضَى عَلِيٌّ فَأَبْنُهُ الْحَسَنُ فَإِذَا انْقَضَى الْحَسَنُ فَأَبْنُهُ الْحُجَّةُ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَسْمِيَ لَمْ أَسْمَعْ بِهِنَّ قَطُّ قَالَ لِي يَا ابْنَ عَبَّاسٍ هُمْ الْأئِمَّةُ بَعْدِي وَإِنْ مَهَرُوا أُمَّنَاءَ مَعْصُومُونَ مُجَبَّأً أَحْيَارًا^۱ امامان بعد از من دوازدهم نفرند که اولین آنها علی بن ابی طالب و پس از او دو فرزندش حسن و حسین هستند. پس زمانی که مدت حسین به پایان رسید، فرزندش محمد و زمانی که مدت علی به پایان رسید، فرزندش محمد و زمانی که مدت جعفر به پایان رسید، فرزندش موسی و زمانی که مدت موسی به پایان رسید، فرزندش علی و زمانی که مدت علی به پایان رسید، فرزندش محمد و زمانی که مدت محمد به پایان رسید، فرزندش حسن و زمانی که مدت حسن به پایان رسید، فرزندش حجت خواهد بود... ای ابن عباس! آنها امامان بعد از من هستند و آنان امناء معصوم و برگزیدگان نجیبند.

۳. عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ... ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى كَتِفِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ إِنَّهُ الْإِمَامُ ابْنُ الْإِمَامِ تِسْعَةَ مِائَةِ أُمَّةٍ أَبْرَارُ أُمَّنَاءَ مَعْصُومُونَ وَ التَّاسِعُ قَائِمُهُمْ^۲. سلمان فارسی میگوید: به محضر رسول خدا وارد شدم... سپس دستش را بر شانه حسین علیه السلام گذاشته و فرمود: همانا او امام فرزند امام است که نه نفر از ذریه او امامان نیکو و امناء معصوم خواهد بود که نهمین آنها قائم آنان است.

در مباحث گذشته به اثبات رسید که اوصاف صادر شده در خصوص یمانی، همانند اوصافی علماء دین بوده و چیز خاصی افزون بر آنان ندارد. با این تفاوت که در روایت امام صادق علیه السلام پرچم یمانی پرچم هدایت دانسته شده و در سایر روایات، علماء دین، خود به عنوان هدایتگران ضعفای شیعه معرفی شده‌اند. گذشته از همه اینها، مواردی در تاریخ به دست می‌آید که رسول گرامی اسلام ﷺ به پاکی و درستی و مطاع بودن دستورات آنان امر

۱. کفایة الأئمة فی النص علی الأئمة الإثنی عشر، ص ۱۷.

۲. همان، ص ۴۵.

کرده است که هیچکدام از فقهاء به عصمت آنان رأی نداده‌اند. به عنوان نمونه می‌توان به أسامة بن زید اشاره کرد رسول گرامی اسلام ﷺ، صحابه خود را تحت فرماندهی وی قرار داده و امر او را مطاع و نافذ و مخالفت با ایشان را حرام دانسته است.^۱

ب. تعریف و محدوده عصمت

قبل از ورود به بحث و نقد نظریه احمد بصری در خصوص تعریف و محدوده عصمت، ابتدا به معنا و مفهوم عصمت و انواع آن از دیدگاه اسلامی اشاره می‌گردد که در این مجال از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است: عصمت، در لغت به معنای منع^۲ و در اصطلاح به معنای مصونیت عده‌ای خاص از بندگان خداوند از گناه، اشتباه، سهو و نسیان است. چنانچه شیخ محمد رضا مظفر در اینباره می‌نویسد: «العصمة هي التنزه عن الذنوب والمعاصي صغائرها وكبائرها، وعن الخطأ والنسيان، وإن لم يمتنع عقلاً على النبي أن يصدر منه ذلك بل يجب أن يكون منزهاً حتى عمّا يُنافي المروءة، كالتبذل بين الناس من أكل في الطريق أو ضحك عال، وكل عمل يستهجن فعله عند العرف العام»^۳ عصمت به معنای پاک بودن از گناهان و معصیت‌ها؛ چه صغیره و چه کبیره آن است، همچنین از خطا و فراموشی؛ اگرچه از نظر عقلی برای پیامبر محال نیست که این کارها از او سر بزنند. بلکه واجب است که از چیزهایی که با مروءت منافات دارد نیز پاک باشد؛ همانند خوردن غذا در حال راه رفتن، خندیدن بلند و تمام چیزهایی که از دیدگاه عرف عمومی زشت محسوب می‌شود.

علامه مجلسی در مورد حیطة و گستره مفهوم عصمت می‌گوید: «امامیه بر عصمت پیامبران و ائمه عليهم السلام از گناهان صغیره و کبیره، عمدی و اشتباهی و از روی فراموشی، قبل از نبوت و امامت و بعد از آن، بلکه از زمان ولادت تا زمان ملاقات خدای سبحان، اجماع دارند و کسی با آن مخالفت نورزیده است؛ جز شیخ صدوق، محمد بن بابویه و استادش ابن ولید رحمهم الله. این دو بزرگوار نیز، اسهاء از جانب خداوند را ممکن دانسته‌اند، نه سهوی که از

۱. البرهان في تفسير القرآن، ج ۵، ص ۸۴۱.

۲. الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية، ج ۵ ص ۱۹۸۶.

۳. مظفر، عقائد الإمامية، ص ۵۴.

ناحیه شیطان است؛ لیکن مخالفت این دو نفر، زبانی به اجماع نمی‌رساند (و باطل بودن سهو النبی به حال خویش باقی است). اما سهو در غیر واجبات و محرمات. مانند مباحات و مکروهات. ظاهراً بیشتر اصحاب ما امامیه، نیز اجماع بر عدم صدور آن‌ها دارند؛ چنان که آیات و روایاتی چند نیز بر آن‌ها دلالت دارند.^۱

این در صورتی است که احمد بصری؛ اجماع علماء شیعه را نپذیرفته و مطابق با دیدگاه اهل سنت و با استناد ناقص به رأی ابن بابویه صدوق و شیخ محمد بن الحسن بن الولید رحمهما الله، پیامبر خدا و به تبع آن ائمه معصومین علیهم السلام را در غیر از امر تبلیغ رسالت، حتی در عبادات نیز جائز السهو والنسیان دانسته است.^۲

البته این استناد در حالی است که احمد بصری ادامه سخن شیخ صدوق رحمهما الله را ذکر نکرده و نظریه ایشان را تقطیع کرده است. ایشان در ادامه قول به سهو النبی می‌فرماید: «سهو نبی، مانند سهو دیگر مردمان نیست؛ زیرا سهو او از ناحیه خداوند عزوجل است و در حقیقت، نوعی به سهو افکندن است تا معلوم شود پیامبر نیز بشری مخلوق است و مبادا که مردم او را به معبودیت فراخوانند و از خداوند روی برتابند و این، برخلاف سهو سایر مردم است که از ناحیه شیطان و نفوذ اوست و حال آن که شیطان بر پیامبر و پیشوایان دین، سلطه و چیرگی ندارد: «إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ وَعَلَىٰ مَنْ اتَّبَعَهُ مِنَ الْغَاوِينَ».^۳

۱. حیوة القلوب، ج ۱، ص ۶۵.

۲. سخنرانی احمد الحسن بصری از طریق برده مرکز پژوهش‌های عالی دینی و لغوی در نجف اشرف با موضوع سهو و نسیان معصوم در تاریخ ۱۳ رمضان ۱۴۳۷. فایل صوتی در نزد نویسنده موجود است.

۳. لَيْسَ سَهْوُ النَّبِيِّ؟ ص؟ كَسَهْوَاتِنَا لِأَنَّ سَهْوَهُ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَإِنَّمَا أَسْهَاهُ لِيُعَلِّمَ أَنَّهُ بَشَرٌ مَخْلُوقٌ فَلَا يَتَّخِذُ رَبًّا مَعْبُودًا ذُو نَهْ وَلِيُعَلِّمَ النَّاسَ بِسَهْوِهِ حُكْمَ السَّهْوِ مَتَى سَهَوْنَا وَسَهْوَاتِنَا مِنَ الشَّيْطَانِ وَلَيْسَ لِلشَّيْطَانِ عَلَى النَّبِيِّ ص وَالْأُمَّةِ صَلَواتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ. من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۳۶۰.

واژه‌شناسی سهو و نسیان

سهو؛ به معنای فراموشی و غفلت از یک چیز و رفتن قلب از این چیز به چیز دیگر است. سهودر نماز؛ یعنی غفلت کردن نسبت به چیزی که از اجزای نماز است.^۱

نسیان؛ آن است که انسان، محفوظ در ذهن خود را به واسطه ضعف قلب یا غفلت و یا از روی قصد از یاد ببرد تا از قلب او حذف شود و از یادش برود.^۲

در تفاوت میان سهو و نسیان گفته شده است: «سهو به معنای زوال و از بین رفتن معنای یک چیز از قوه ذاکره و بقای صورت آن چیز در قوه حافظه است؛ همانند یک چیزی که پوشیده شده است، اما نسیان و فراموشی، زوال و از بین رفتن یک چیز از قوه ذاکره و حافظه است».^۳

اجماع علمای شیعه

قبل از ورود به بحث، جهت اثبات اجماع علماء در نفی سهو النبی ﷺ به اقوال و نظرات سایر علماء و بزرگان می‌پردازیم:

شیخ طوسی رحمته الله علیه در تهذیب آورده است: «روایات سهو النبی، مطابق مذهب ما نیست و عقول از پذیرش آنها سرباز می‌زند»^۴ وی در کتاب استبصار نیز درباره حدیث ذی الشمالین^۵ درباره سهو النبی گفته است: «مما تمنع منه الأدلة القاطعة في أنه لا يجوز عليه السهو والغلط».^۶

محقق طوسی رحمته الله علیه در کتاب تجرید الاعتقاد آورده است: «و يجب في النبي العصمة ليحصل الوثوق... وعدم السهو» و علامه حلی رحمته الله علیه در شرح این کتاب نوشته است: «و يجب

۱. لسان العرب، ج ۱۴، ص ۴۰۶.

۲. المفردات في غريب القرآن، ص ۸۰۳.

۳. مجمع البحرين، ج ۱، ص ۲۳۹.

۴. تهذیب، ج ۲، ص ۱۸۱.

۵. حدیثنا عبد الرزاق، حدیثنا معمر، عن الزهري، عن أبي سلمة بن عبد الرحمن وأبي بكر بن سليمان بن أبي خيثمة، عن أبي هريرة، قال: صلى رسول الله صلى الله عليه واله وسلم الظهر والعصر فسلم في ركعتين، فقال له ذو الشمالين ابن عبد عمرو- وكان حليفًا لبني زهرة-: أخففت الصلاة أم نسيت؟! فقال النبي صلى الله عليه واله وسلم: ما يقول ذو البدين؟! قالوا: صدق يا نبي الله؛ فأتم بهم الركعتين اللتين نقصن. مظفر نجفی، محمد حسن، دلائل الصدق لنهج الحق، ج ۴، ص ۶۰.

۶. استبصار، ج ۱، ص ۳۷۱.

فی النبی... أن لا یصحّ علیه السهو لئلا یسهوما أمریتبلیغه» سهو بر او روا نیست تا برخی از آنچه مأمور به تبلیغ آن است، فراموشش نشود.^۱

محقق اول رحمته الله علیه در کتاب نافع آورده است: «و الحقّ رفع منصب الإمامة عن التسهو فی العبادة»؛ حق، آن است که منصب امامت (اعمّ از نبوت و امامت) بالاتراز آن است که در عبادت‌ها سهو داشته باشد.^۲

شهید اول رحمته الله علیه در کتاب ذکری بعد از ذکر خبر ذی الیدین گفته است: «وهو متروک بین الإمامیة لقیام الدلیل العقلی علی عصمة النبی عن السهو».^۳

فاضل مقداد رحمته الله علیه می‌نویسد: «لا یجوز علی التبی صلی الله علیه و آله التسهو مطلقاً، أى فی الشرع و غیره».^۴ همچنین شیخ مفید رحمته الله علیه سخن را به نهایت رسانده و حدیث‌های مربوط به سهو النبی را از جانب نواصب دانسته و می‌نویسد: «سستی این روایت (روایت ذوالیدین)، مانند سستی همان خبری است که در آن آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در نماز صبح سهو کرد و در رکعت اول، سوره التّجم را تا آیات «أفرأیتم اللّاتّ والعزّی و مناة الثالثة الأخری» تلاوت فرمود؛ آن‌گاه شیطان جمله «تلك الغرائق العلی و إن شفاعتھنّ لتترتجی» را برزبان‌ش جاری کرد، سپس پیامبر متوجه شد. از این رو، به سجده افتاد و مسلمانان نیز به پیروی او سجده کردند.

مشرکان نیز از روی خوش حالی و شادمانی سجده کردند و پنداشتند پیامبر به دین آنان داخل شده است... اگر ممکن باشد که پیامبر در نمازش سهو کند (در حالی که امام جماعت است) و پیش از اتمام نماز روی برگرداند و مردم ببینند و به او گوشزد کنند، باید ممکن باشد در روزه نیز سهو کند و در روز ماه مبارک رمضان، در میان مردم به خوردن و آشامیدن پردازد و مردم نیز به او خیره شوند و به او بگویند: ماه رمضان است، این چه خلاقی است که انجام می‌دهی؟ دست از این خلاف بردار... و در هنگام مناسک حج و در احرام، مجامعت کند و سعی را قبل از طواف انجام دهد و نداند چگونه رمی جمرات کند؛ بلکه باید ممکن باشد در همه اعمال شریعت، سهو کند و آن‌ها را از حدّ خود به جای دیگر ببرد و

۱. کشف المراد، ص ۳۴۹ و ۳۵۰.

۲. النافع، ص ۴۵.

۳. الذکری، ص ۲۱۵.

۴. ضد القواعد الفقھیة، ص ۶۸ و ۶۹.

در غیر اوقاتشان قرار دهد، و عیب نباشد اگر ناسیاً شرب خمر کرد یا به نظرش آمد که شرابی حلال است و سپس امر بر او روشن شود، و عیبی نداشته باشد که او از خود خبر می‌دهد یا از کس دیگر که پروردگارش نیست و... این‌ها، همه چیزهایی است که هیچ مسلمانی و نه هیچ غالی و نه هیچ موحدی، آن را اجازه نمی‌دهد. بنابراین، کسی که سهو النبی را تجویز می‌کند، از حد اعتدال خارج شده، رسوایی به بار آورده است... (افزون بر همه این‌ها) شخصی به نام ذوالیدین شناخته شده نیست و ما، نه در اصول و نه در روایان، نه حدیثی از این مرد پیدا کرده‌ایم و نه ذکری از او به میان آمده است»^۱.

سهو و نسیان معصومین در روایات

آنچه با بررسی روایات معتبر شیعی به دست می‌آید این است که؛ ارتکاب معصومین به سهو و نسیان منتفی است اما در مقابل، کتب اهل سنت بر اثبات این مقوله دامن زده و بر آن اصرار ورزیده‌اند که به عنوان نمونه به مواردی از روایات شیعی و سنی اشاره می‌گردد:

روایات شیعی در نفی سهو و نسیان معصومین:

فِي تَفْسِيرِ التَّغَمَّاتِي فِي كِتَابِ الْقُرْآنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي بَيَانِ صِفَاتِ الْإِمَامِ قَالَ: «فِيهَا أَنْ يُعْلَمَ الْإِمَامُ الْمُتَوَلَّى عَلَيْهِ أَنَّهُ مَعْصُومٌ مِنَ الذُّنُوبِ كُلِّهَا صَغِيرِهَا وَكَبِيرِهَا لَا يَزِلُّ فِي الْفِتْيَا وَلَا يُخْطِئُ فِي الْجَوَابِ وَلَا يَسْهُوُ وَلَا يَنْسَى وَلَا يَلْهُو بِشَيْءٍ مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا وَسَاقِ الْحَدِيثِ الطَّوِيلِ إِلَى أَنْ قَالَ وَعَدَلُوا عَنْ أَخْذِ الْأَحْكَامِ مِنْ أَهْلِهَا مِمَّنْ فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَهُمْ مِمَّنْ لَا يَزِلُّ وَلَا يُخْطِئُ وَلَا يَنْسَى»^۲. از صفات امام این است که مأمومین خود را در حال نماز می‌بیند. همانا خواب در او اثر ندارد و در پاسخ خطا نمی‌کند و سهو و فراموشی ندارد و چیزی از امر دنیا او را سرگرم نمی‌کند. در حالیکه این مردم در گرفتن احکام خود از اهلش که خداوند اطاعت از آنان را واجب کرده است روی گردانی می‌کنند. کسانی که تأثیر نمی‌پذیرد و خطا نمی‌کند و سهو و نسیان ندارد.

أَبُو مُحَمَّدٍ الْقَاسِمُ بْنُ الْعَلَاءِ رَحِمَهُ اللَّهُ رَفَعَهُ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: كُنَّا مَعَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ فِي بَيَانِ

۱. بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۱۲۴ و ۱۲۹.

۲. همان، ص ۱۰۸.

صِفَاتِ الْإِمَامِ: «فَهُوَ مَعْصُومٌ مُؤَيَّدٌ مُوَفَّقٌ مُسَدَّدٌ قَدْ أَمِنَ مِنَ الْخَطَايَا وَالزَّلَلِ وَالْعِثَارِ يَخُصُّهُ اللَّهُ بِذَلِكَ لِيَكُونَ حُجَّتَهُ عَلَى عِبَادِهِ وَشَاهِدَهُ عَلَى خَلْقِهِ». ^۱ امام معصوم است و مورد تأیید و یاری شده است تا از خطاها و تأثیرپذیری‌ها و غفلت‌ها در امان باشد. خداون این امر را به امام اختصاص داده است تا حجت بر بندگان و شاهد بر آفریدگانش باشند.

روایات اهل سنت در اثبات سهو و نسیان معصومین عليهم السلام

«أنه صلى الله عليه وسلم صلى بالناس صلاة العصر ركعتين ودخل حجرته، ثم خرج لبعض حوائجه فذكره بعض أصحابه فأتتها». ^۲ پیامبر اکرم صلى الله عليه وسلم نماز عصر را همراه مردم دو رکعت به جا آورد و به داخل اتاقش رفت. پس از خروج آن حضرت، اصحاب ایشان متذکر این اشتباه شدند و نماز را کامل خواندند. صلى الله عليه وسلم أنه صلى الله عليه وسلم صلى الظهر ركعتين، فقال أصحابه: أقصرت الصلاة، أم نسيت يا رسول الله؟! فقال: كيف ذلك؟! فقالوا: إتك صليت ركعتين؛ فاستشهد على ذلك رجلين، فلما شهدا بذلك قام فأتتم الصلاة». ^۳ پیامبر اکرم صلى الله عليه وسلم نماز ظهر را دو رکعت خواند. اصحاب ایشان عرض کردند: آیا نماز را شکسته خواندید؟ یا فراموش کردی ای رسول خدا؟! فرمودند: مگر چطور؟ عرض کردند: نماز را دو رکعت خواندید. پس دو نفر بر این امر شهادت دادند و پس از شهادت آنان اقامه نماز کرده و کامل خواند.

البته در منابع شیعی دوازده روایت و در منابع سنی بیش از سی روایت مبنی بر اثبات سهو النبی صلى الله عليه وسلم وجود دارد که به بررسی کلی این روایات پرداخته می‌شود: **أولاً:** متن و مدلول این روایات، مخالف ظاهر آیات قرآن و ادله عقلی دال بر عصمت نبی صلى الله عليه وسلم از سهو و نسیان است و هر چیزی که مخالف آیات قرآن و دلیل قطعی عقلی باشد به اجماع و به دلیل عقلی و نقلی حجیت ندارد و باید کنار گذاشته شود. ^۴

۱. کافی، ج. ۱، ص ۲۰۳.

۲. صحیح البخاری، ۱، ۲۸۸ ح ۱۰۳، صحیح مسلم، ۲، ۸۷، سنن النسائی، ۳، ۲۴۰، سنن الدارمی، ۱، ۲۵۱، ح ۱۵۰۰، الموطأ: ۸۰، ح ۶۴، مسند أحمد، ۲، ۴۵۹ و ۴۶۰، زوائد عبد الله فی المسند: ۱۸۱ ح ۳۰ و ص ۱۸۴ ح ۳۱.

۳. صحیح البخاری، ۱، ۲۰۶، ح ۱۳۹ و ص ۲۸۸ ح ۱۰۴ و ج ۲، ۱۵۰-۱۵۱ ح ۲۵۰-۲۵۳ و ج ۲، ۲۹۰ ح ۷۹، صحیح مسلم، ۲، ۸۶، ۸۷، سنن أبی داود، ۱، ۲۶۳ ح ۱۰۰۸ و ص ۲۶۵ ح ۱۰۱۴ و ۱۰۱۵، سنن الترمذی، ۲، ۲۴۷ ح ۳۹۹، سنن النسائی، ۳، ۲۳-۲۴، سنن ابن ماجه، ۱، ۳۸۳ ح ۱۲۱۳ و ۱۲۱۴، الموطأ: ۸۰-۸۱ ح ۶۵ و ۶۶، مسند أحمد، ۲، ۲۳۴-۲۳۵ و ۴۲۳.

۴. بهبهانی، محمد باقر، حاشیه الوافی، ص ۳۸۹.

ثانیاً: بر فرض صحت متن و حکم نمودن به حجیت آن، باز این روایت با روایات دال بر عصمت نبی از سهو بویژه صحیح زراره (که گفته پیامبر هیچ‌گاه سجده سهواً انجام نداده است) در تعارض است و در باب تعارض هم به ادله عقلی و نقلی ثابت شده است که روایت مخالف قرآن و یا روایتی که موافق عامه است باید کنار گذاشته شود و روایت موافق قرآن یا مخالف عامه مورد عمل قرار گیرد. و صحیح زراره، هم موافق قرآن است که انبیا را معصوم از سهو و نسیان می‌داند هم مخالف عامه است، (زیرا آنان سهو و نسیان را بر نبی تجویز کرده‌اند) پس صحیح زراره بر روایت سهو نبی که موافق عامه و مخالف قرآن است ترجیح دارد و روایت سهو نبی باید کنار گذاشته شود و قابل استناد نخواهد بود.^۱

ثالثاً: قریب به اتفاق علمای امامیه، روایات منسوب به امامان معصوم در نقل داستان اسهائ نبی را حمل بر تقیه کرده‌اند؛ زیرا در آن زمان این حکایت در بین عامه بسیار رواج داشت و همگی مبالغه در وقوع آن داشته‌اند از این رو امامان معصوم مصلحت را در تقیه و جواب بر طبق مذهب آنان می‌دیدند.^۲

پس با عنایت به اشکالات وارد بر روایات سهو نبی، نتیجه می‌گیریم که این روایات به خودی خود قابلیت تصدیق و اثبات سهو نبی را ندارند، از این رو یا باید آنها را تأویل برده یا به دیوار بکوبیم یا حمل بر تقیه نماییم.^۳

بررسی آیات مربوط به سهو النبى ﷺ

احمد الحسن بصری جهت اثبات ادعای خود مبنی بر سهو و نسیان النبى ﷺ متمسک به برخی آیات قرآن شده و در صدد اثبات سهو و نسیان برای معصومین ﷺ می‌باشد.^۴ با توجه به اینکه چنین شبهاتی دارای دیرینه بوده و در طول تاریخ مورد پرسش مغرضین بوده است، از این رو بسیاری از علمای شیعه به آنها پاسخ داده‌اند. یکی از علمایی که به صورت

۱. الإلهیات علی هدی الکتاب و السنة و العقل، ج ۳، ص ۲۰۵.

۲. بحار الأنوار، ج ۸۵، ص ۲۱۹.

۳. خوینی، موسوی، سید ابوالقاسم، موسوعة الإمام الخوئی، ج ۱۸، ص ۳۴۰-۳۴۱.

۴. سخنرانی احمد الحسن بصری از طریق پرده مرکز پژوهش‌های عالی دینی و لغوی در نجف اشرف با موضوع سهو و نسیان معصوم در تاریخ ۱۳ رمضان ۱۴۳۷. فایل صوتی در نزد نویسنده موجود است.

مفصل و در قالب کتابی مستقل به این شبهات پرداخته است، حضرت آیت الله معرفت در کتاب «تنزیه الانبیاء» است که پاسخ ایشان به برخی از شبهات، در این بخش نقل به مضمون می‌گردد:

۱. «وَلَا تَقُولَنَّ لَشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَادْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنِّي رَبِّي لِأَقْرَبٍ مِنْ هَذَا رَشْدًا». ^۱ ای رسول ما، تو هرگز نگو که من این کار را فردا خواهم کرد مگر آن که بگویی (ان شاء الله) اگر خدا بخواهد و خدا را لحظه ای فراموش نکن و به خلق بگو (این قدر بر سر قصه یاران کهف بحث و جدل برپا نکنند که) امید است خدای من، مرا به حقایقی بهتر و علمی برتر از این قصه هدایت فرماید.

شبهه: اگر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اهل سهو و نسیان نبود، این توصیه قرآنی چه مفهومی داشت؟ پس معلوم می‌شود که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برخی اوقات دچار فراموشی می‌شد و برای رفع فراموشی نیازمند به عنایت و یاد خدا بود، تا آنچه فراموش می‌شد به یادش آورد!

پاسخ: با توجه به خطاب‌های زیادی که در قرآن کریم آمده است، قسم اعظم آنها به منظور ابلاغ یک دستور و فرمان جدید، خطاب به پیامبر نازل شده و تعدادی از همین آیات هم به قصد تبیین رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای مردم می‌باشد و تعدادی نیز شامل حالات خاص آن حضرت است و همچنین جمعی از آیات نیز خطاب عمومی دارد. لذا نمی‌توان نتیجه گرفت که چون آیه، حضرت رسول را به خطاب خود درآورده پس نبی خدا هم اشتباه می‌کند. بلکه از این باب «ایاک اعنی و اسمع یا جاره» این را من به تومی گویم تا دیگران بشنوند، است یعنی مقصود شخص پیامبر نیست، بلکه جنبه عمومی دارد و از این گونه آیات در قرآن فراوان است.

۲. «وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوْيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغُ فَارْتَدَّا عَلَىٰ آثَارِهِمَا قَصَصًا فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتِينَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا

عَلِمَا قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا». هنگامی که موسی به دوست خود گفت: دست از جستجویرنمی دارم تا به محلّ تلاقی دو دریا برسم؛ هر چند مدّت طولانی به راه خود ادامه بدهم. (ولی) هنگامی که به محلّ تلاقی آن دو دریا رسیدند؛ ماهی خود را (که برای تغذیه همراه داشتند) فراموش کردند؛ و ماهی راه خود را در دریا پیش گرفت (وروان شد). آنگاه که از آن مکان بگذشتند موسی به آن جوان گفت: غذای چاشت ما را بیاور که ما در این سفر نوج بسیار دیدیم (یوشع) گفت: در نظر داری آن جا که بر سر سنگی منزل گرفتیم من آن جا ماهی را فراموش کردم و شیطان را از یاد بردم و شگفت آن که ماهی راه دریا گرفت و رفت. موسی گفت: آن جا همان مقصدی است که ما در طلب آنیم. و سپس از آن راهی که آمدند به آن جا برگشتند در آن جا بنده ای از بندگان خاصّ ما را یافتند که او را رحمت و لطف خاصّی عطا کردیم و هم از نزد خود وی را علم (لذنی و اسرار غیب الهی) بیاموختیم موسی به آن شخص دانا گفت: آیا اگر من تبعیت و خدمت تو کنم از علم خود مرا خواهی آموخت؟

شبهه: چگونه برای حضرت یوشع حالت فراموشی و غفلت اتفاق افتاد؟ آیا مراد از «نسیا» حضرت یوشع و حضرت موسی عَلَيْهِمَا السَّلَام است، یا فقط حضرت یوشع منظور است؟
 جواب اول: علامه طباطبایی رحمته الله علیه در اینباره گفته است: «اگر ما بگوییم یوشع عَلَيْهِ السَّلَام نبی بود باز هم وسوسه شیطان مانعی ندارد، چون وسوسه شیطان حتّی راجع به انبیاء اگر در حدّ آزار رساندن و ایداء و در تعب انداختن باشد اشکالی متوجه آنان نمی شود. زیرا هیچ دلیل عقلی بر منع آن نداریم. آری، اگر وسوسه درباره ارتکاب گناه و معصیت و نافرمانی از خدا باشد ما دلیل بر منع داریم. اینک برای این که حضرت موسی و یوشع به هدفشان نرسند و به آن موعدی که وعده کردند، دست نیابند این حالت غفلت و فراموشی را بر حضرت یوشع القاء کرد، تا آنان را به زحمت و مشقّت بیندازد».^۱

جواب دوّم: نظر مفسّران بر این است که مثلاً: اگر گفتیم این گروه آمدند و یادشان رفت، صحیح است که این فراموشی را به تک تک قوم نسبت بدهیم. در آیه هم «یوشع» مسؤل

۱. کشف، آیات ۶۰ تا ۶۶.

۲. تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۳۶۷.

غذا بود، چون همراه با حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام بود این غفلت و نسیان به هر دو نسبت داده شده است وگرنه به حضرت موسی ربطی ندارد.

جواب سؤم: دوست حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام نه پیامبر بود و نه وصی پیامبر، بلکه فقط در سفر همراه او بود. اگر قرار بود همراه حضرت موسی «یوشع» باشد در این جا نمی گفت «فتی» لابد کسی دیگر باید باشد و یا این که اصولاً مثل حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام فراموشی بر او عارض نشده و نمی شود.

۳. «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينٍ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَعَاثَ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ». آنگاه که موسی به سن عقل و رشد رسید و حد و کمال یافت ما به او مقام علم و نبوت عطا کردیم و چنین است پاداش ما به مردم نیکوکار. و موسی (روزی) مخفیانه وارد مصر شد و آن جا دید که دو مرد با هم به جنگ و نزاع مشغولند این یک از شیعیان و پیروان وی (از بنی اسرائیل) بود و دیگری از دشمنان (از فرعونیان) بود. در آن حال آن شخص شیعه از موسی دادخواهی و یاری بر علیه آن دشمن خواست (موسی خشمناک به یاری مؤمن شتافت) و مشت محکمی بر سینه او زد و بر زمین افتاد و مُرد. موسی گفت: این کار از فریب و وسوسه شیطان بود که او دشمن و گمراه کننده آشکاری است».

شبهه: بر اساس «هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ» شیطان در موسی وسوسه کرد و او را واداشت که مرد فرعونی را بکشد و این، دلیل بر این است که گاهی شیطان بر انبیا چیره می شود.

پاسخ: از این که حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام گفت این عمل از شیطان است به این معنا نیست که شیطان در من وسوسه کرده و بر من چیره گشت، بلکه شیطان مقدماتی را فراهم کرد که منجر شد من به این زحمت دچار شوم چون شیطان گاهی برای اولیاء خدا ایجاد مزاحمت می کند. این آیه همانند «وَأَذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ» است. پس شیطان نمی تواند شخصاً بر انبیا چیره شود و آنها را وسوسه کند، و تحت فرمان خویش درآورد بلکه مقدماتی را فراهم می آورد تا بر انبیا آسیب و آزار برساند. چون شیطان

رانده شده؛ به هر حيله اى دست مى‌زند، اعم از اقتصادى، سياسى و اجتماعى و جز آن. ولى «كَتَبَ اللَّهُ لِأَعْلَبِ بْنِ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيْزٌ» خدا (به لطف خود در لوح محفوظ) نگاشته و حتم گردانیده که البته من و رسولانم (بردشمنان) غالب شويم که خدا بى حد قوی و مقتدر است. ۴. «وَ إِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَ إِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَتَعَدَّ بَعْدَ الذِّكْرِى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»^۱. چون گروهى را دیدى که آیات ما را استهزاء مى‌کنند از آنان دورى بجوى تا در سخنى ديگر وارد شوند و چنانچه شيطان البتّه فراموشت ساخت بعد از آن که متذکر کلام خدا شدی دیگر با گروه ستمگران مجالست مکن».

شبهه: در این آیه، خدای حکیم، رسول گرامیش را از مؤانست با منافقان پرهیز مى‌دهد. اگر پیش از این برای حضرت مهم نبود، اما از این زمان دیگر حق ندارد این کار را بکند. پس معلوم مى‌شود که برای شيطان امکان چیره شدن بر شعور و فهم و اراده پیامبر وجود دارد.

پاسخ: این آیه، نظیر آیه «وَ اذْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَ قُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنِي رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشْدًا» است. این آیات در حکم تعليم و خطاب به پیامبر ﷺ است گرچه مخاطب ممکن است شخص پیامبر باشد، اما لحن آن خطاب عام است، و دستور برای تمام مسلمانان. چون اصلاً پیامبر با اینها نمى نشست، و اینها را کاملاً مى‌شناخت، و این سفارش و هشدار خدا، از باب «إِيَّاكَ أَعْنَى وَ اَسْمَعَى يَا جَارِهِ» به در مى‌زنند تا دیوار بشنود است، که در واقع ما مسلمانها مورد نهی قرار گرفتیم نه پیامبر اکرم ﷺ.

۵. «سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنسَى إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَ مَا يَخْفَى»^۲. ما آیات قرآن را بر تو (مکرر) قرائت مى‌کنیم تا هیچ فراموش نکنی مگر آنچه خدا خواهد؛ که او به امور آشکار و پنهان عالم، آگاه است.

شبهه: دو نکته در این آیه نهفته است که از آن بوی سهو و نسیان در وجود شریف پیامبر عظیم الشان به مشام مى‌رسد. یکی این که جمله «سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنسَى» يعنى ما قرآن را برای تو مى‌خوانیم و ضمانت مى‌کنیم که فراموش نکنی، يعنى چه؟ و چرا رسول خدا ﷺ شروع به بازگو کردن آیات مى‌کرد تا کاتبان وحى آنرا بنویسند؟ دوّم این که: جمله «إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ» به چه

۱. انعام، آیه ۶۸.

۲. اعلی، آیه ۷-۶.

معناست، و این استثنا در جمله یعنی چه؟

پاسخ پرسش اول: به این ترتیب است که چون حضرت این را می دانست که قرآن کریم دو بُعد اساسی دارد و صرفاً معانی و پیامهای الهی مقصود نیست، بلکه الفاظ، عبارتها، جمله ها و ترکیب ساختاری ادیبانه نیز هدف است. چون قرآن علاوه بر این که کتاب قانون است، دلیل اعجاز نبوت هم محسوب می شود و دلیل اعجاز نه فقط در معانی است بلکه در الفاظ و تعبیر هم هست چون قرآن با ارائه بهترین الگوهای سخنوری و شیواترین واژه های ادیبانه باعث شد تا تمام سخنوران زبده تاریخ، انگشت حیرت به دندان گیرند. لذا سراسر قرآن اعجاز است که اعجاز هم در قرآن به سه نوع تقسیم می گردد: اعجاز بیانی، علمی، تشریحی. اعجاز علمی و تشریحی مربوط به معانی و کلام است. اما اعجاز بیانی، معنا و لفظ توأمان را در برمی گیرد، یعنی هرآیه ای از آیات قرآن یک تابلویی است که در آن فرمان ازلی به صورت فنی در هم پیچیده است. تک تک جملات و عبارتهای قرآن خود یک قطعه ادبی منحصر به فرد و فنی می باشد. به این ترتیب بود که عالیترین سخن شناسان سخنور، قرآن را یک معجزه بی همتا می دانند.

از این رو پیامبر اکرم ﷺ با آگاهی بر این که روی الفاظ قرآن عنایت ویژه ای شده تا این ترکیب فعلی دست دهد، جهت حفظ در امانت، فوراً شروع به بازگو کردن می کرد تا کاتبان وحی آن را بنویسند. به عنوان مثال، حرف فاء و یا واو در کجا باید باشد، کجا جمله اسمیه باشد، کجا حرفیه، و کجا موصوله و کجا اسم اشاره. تمام این خصوصیات در الفاظ قرآن مورد عنایت است و پیامبر نیز اینها را می دانست، لذا برای این که مبدا وقتی که می خواهد قرآن را نقل کند در حین بیان آن و یا کتابت، سهوی در این مراحل ایجاد شود، و یا در آن جابه جایی پدید آید. به همین علت خداوند حضرت رسول را از عجله کردن در تلاوت و تصمیم گیری نهی فرمودند. «وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا»^۱ ای رسول! پیش از آن که وحی قرآن تمام و کامل به تو رسد تعجیل (در تلاوت و تعلیم) آن مکن و دائم بگو پروردگارا بر علم من بیفزا.

این بود که خداوند نیز به خواهش رسولش اطمینان داد که «سَتُؤْتِيكَ فَلا تَنْسَى» ما بزودی

قرآن را بر تومی خوانیم و توفراموش نمی کنی. اطمینان خاطری که به پیامبر می دهد به مثابه پشتوانه قابل اعتماد برای رسول خدا به شمار می آید. پس مقصود از «سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنْسَى» تضمین و تأمین است، چون خداوند وعده داده که قرآن را از هر تحریفی و غلطی حفظ کند. «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» ما قرآن را بر تونازل کردیم و آن را محققاً (از آسیب حسودان و منکران) محفوظ خواهیم داشت.

در واقع این آیه بشارت می دهد که ای پیامبر فراموش کاری در تورا ندارد. به این جهت که ما تضمین کردیم. پس این آیه نمی خواهد بگوید وجود گرانمایه پیامبر از فراموشی مبرا است، بلکه رسول خدا ﷺ به دلیل شدت اهتمامی که به قرآن داشت فکرمی کرد شاید از حیث بشر بودن ممکن است بعضی از کلمات کم و زیاد شود. در نتیجه خدا او را دل قوی داشت که برای چون تو پیامبری، این مشکل پیش نخواهد آمد.

علامه طباطبائی رحمته الله علیه می فرماید: «منظور از اِقْرَاء این است که ما قدرتی به تومی دهیم که درست بخوانی، و آن طور که نازل شده بدون کم و کاست و غلط و تحریف بخوانی و فراموش نکنی و جمله (سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنْسَى) وعده ای است که از خدایتعالی به پیامبرش، به این که علم به قرآن و حفظ قرآن را در اختیارش بگذارد، بطوری که قرآن را آن طوری که نازل شده همواره حافظ باشد، و هرگز دچار نسیان نگردد»^۱

پاسخ پرسش دوم: که استثنا (الا ما شاء الله) در آیه به چه معناست؟

مفسر عالیقدر علامه طباطبائی رحمته الله علیه در این زمینه می فرماید: «این جمله برای بیان تداوم قدرت حق تعالی است. و این استثنا نظیر استثنایی است که در آیه شریفه «وَأَمَّا الَّذِينَ سَعَدُوا فِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرٍ مَّجْدُودٍ» آمده است. اگر خداوند گفت که انسانها در بهشت خالد و جاوید هستند با این وعده از خدا سلب قدرت نشده، چون مقصود از استثناء مشیت، اثبات بقاء مطلق قدرت اوست و می خواهد بفهماند که با این که بهشت عطایی قطع نشدنی و نعمتی دائمی است مع ذلک چنین نیست...»^۲. در نتیجه معنای «إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ» این است که: خداوند می خواهد بفهماند که علاوه بر این که

۱. المیزان، ج ۲۰، ص ۳۹۰.

۲. همان.

ما به وعده خود عمل می‌کنیم ولی این طور نیست که نتوانیم تخلف کنیم و وعده‌ی خود را پس بگیریم! گرچه پس نمی‌گیریم.

پرسش‌های درس

۱. ادله احمدالحسن بر عصمت خود چیست؟
۲. عصمت را تعریف کرده و محدوده آن را بیان کنید.
۳. روش اثبات عصمت در روایات را بیان کنید.
۴. سهو و نسیان را تعریف کنید.
۵. نظر علمای شیعه در خصوص سهوالنبي صلى الله عليه وآله را تشریح کنید.

درس هفتم

بررسی ادعاهای احمد احسن بصری

اهداف درس

آشنایی با:

• رجعت و خلافت ائمه معصومین علیهم السلام

رجعت

یکی از مسلمات شیعه، باور به رجعت است.^۱ بدین معنا که پس از امام دوازدهم علیه السلام برخی از برگزیدگان الهی به همراه ائمه معصومین علیهم السلام یکی پس از دیگری رجعت کرده و خلافت و حکومت عدل امام مهدی علیه السلام را تا روز قیامت ادامه خواهند داد.

احمد الحسن بصری با طرح این مسأله که پس از امام مهدی علیه السلام خلافت با مهدیین خواهد بود، اولاً بایستی ناسازگاری خلافت مهدیین را با خلافت ائمه رجعت علیهم السلام تبیین کرده و ثانیاً ثابت کند که با وجود ائمه رجعت علیهم السلام اولویت حکومت و خلافت با مهدیین است.

نکته اول: احمد بصری رجعت را روحانی و در آسمان اول دانسته و جسمانی و دنیوی بودن آن را همانند فرقه بهائیت و فرقه تصوف رد می‌کند، که البته برای اثبات این ادعا به هیچ روایت یا آیه‌ای استناد نکرده و این باور، برخلاف نصوص قطعی اهل بیت علیهم السلام است.^۲

نکته دوم: آنچه از روایات به دست می‌آید، اولاً بلافصل بودن رجعت امام حسین علیه السلام با

۱. قَالَ وَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنِ ابْنِ أَبِي عَمِيرَةَ عَنِ حَمَّادِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ مَا يَقُولُ النَّاسُ فِي هَذِهِ الْأَيَّةِ وَ يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فُوجًا قُلْتُ يَقُولُونَ إِنَّهَا فِي الْقِيَامَةِ - قَالَ لَيْسَ كَمَا يَقُولُونَ إِنَّ ذَلِكَ فِي الرَّجْعَةِ أَيَحْشُرُ اللَّهُ فِي الْقِيَامَةِ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فُوجًا وَ يَدْعُ الْبَاقِينَ - إِنَّمَا آيَةُ الْقِيَامَةِ قَوْلُهُ «وَ حَشَرْنَا هُمْ فَلَمْ نَعَادِرْهُمْ أَحَدًا» وَ قَوْلُهُ «وَ حَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ» فَقَالَ الصَّادِقُ ع كُلُّ قَرْيَةٍ أَهْلَكَ اللَّهُ أَهْلَهَا بِالْعَذَابِ - وَ تَحَضُّوا الْكُفْرَ تَحَضُّوا لَا يَرْجِعُونَ فِي الرَّجْعَةِ - وَ أَمَا فِي الْقِيَامَةِ فَيَرْجِعُونَ - أَمَا غَيْرُهُمْ يَمُنُّ لَمْ يَهْلِكُوا بِالْعَذَابِ (وَ تَحَضُّوا الْإِيمَانَ تَحَضُّوا) وَ تَحَضُّوا الْكُفْرَ تَحَضُّوا يَرْجِعُونَ. تفسير القمي، ج ۱، ص ۲۴.

۲. ر. ک: کتاب الرجعة ثالث ایام الله الكبرى، احمد الحسن بصری.

اواخر حکومت امام دوازدهم علیه السلام بوده و ثانیاً اجرای حکومت عدل الهی توسط ائمه رجعت می باشد و با وجود آن معصومین، خلافت به دیگری تعلق نخواهد یافت.

رجعت امام حسین علیه السلام

بر اساس روایات متعدد از معصومین علیهم السلام، اولین رجعت کننده بعد از امام دوازدهم علیه السلام، امام حسین بن علی علیه السلام خواهد بود. چنانچه امام صادق علیه السلام فرمود: «اول من یکر فی رجعتہ الحسین بن علی علیه السلام یمکث فی الارض حتی یسقط حاجباه علی عینیه». ^۱ اولین شخصی که به دنیا رجعت خواهد کرد، امام حسین علیه السلام است. ایشان آنقدر در زمین زندگی خواهد نمود تا آنکه از فرط پیری و ابروی او بر چشمانش بیافتد.

احمد الحسن در کتاب «الرجعة ثالث ایام الله الکبری» ^۲ در توجیه ناسازگاری همزمانی رجعت امام حسین علیه السلام با حکومت اولین مهدی پس از امام دوازدهم علیه السلام گفته است: اولاً رجعت در آسمان اول بوده و در این عالم محقق نخواهد شد و ثانیاً رجعت یکی از مسلماتی است که پس از مهدی دوازدهم اتفاق خواهد افتاد، نه امام دوازدهم علیه السلام! لذا بعد از امام دوازدهم، ۱۲ مهدی خواهند آمد و پس از ایشان رجعت اتفاق خواهد افتاد. حتی ناظم العقیلی در کتاب «سامری عصر الظهور» نیز بر این مسأله تحدی کرده و ادعا می کند که هیچ روایتی وجود ندارد که بیان کند رجعت امام حسین علیه السلام بعد از امام حجت ابن الحسن علیه السلام صورت می گیرد. بلکه همه روایات اشاره به رجعت بعد از مهدی یا رجعت بعد از قائم دارد که آنهم مراد مهدیین پس از امام دوازدهم علیه السلام می باشد. ^۳

این سخن در حالی است که در روایات متعددی رجعت امام حسین علیه السلام را پس از امام دوازدهم حجت ابن الحسن علیه السلام دانسته اند. به عنوان نمونه؛ قال فضل بن الشاذان النیشابوری

۱. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۶۳-۶۴، ح ۵۴.

۲. احمد الحسن اسم کتاب خود را (رجعت، سومین روز از روزهای بزرگ خدا) نامیده است در حالی که بر اساس روایات؛ رجعت دومین روز و قیامت کبری به عنوان سومین روز خدا نامگذاری شده است. چنانچه در روایات آمده است: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِي يَعْقُوبُ بْنُ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْمَيْمُونِيِّ عَنْ مُعْتَى الْحَنَاطِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام يَقُولُ أَيَّامُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ثَلَاثَةٌ يَوْمٌ يَقُومُ الْقَائِمُ وَيَوْمُ الْكُرَّةِ (أَي الرَّجْعَةِ) وَيَوْمُ الْقِيَامَةِ. الخصال، ج ۱، ص ۱۰۸.

۳. توجه شود که قبلاً شخصیه بودن «مهدی و قائم» به اثبات رسیده و مراد از مهدی و قائم در روایات، امام دوازدهم علیه السلام می باشد و بر شخص دیگری اطلاق نمی گردد.

حدثنا الحسن بن محبوب عن مالك بن عطيه عن ابي صفيه ثابت بن دينار عن ابي جعفر عليه السلام قال: «قال الحسين بن علي بن ابيطالب قبل ان يقتل بليله واحده: ان رسول الله قال لي: يا بني، انك ستساق الى العراق، وتنزل في ارض يقال لها (عموراء) و كربلا، وانك تستشهد بها ويستشهد معك جماعه. وقد قرب ما عهد الى رسول الله صلى الله عليه وآله واتي راحل اليه غدا فن احب منكم الانصراف فلينصرف في هذه اليله، فاتي قد اذنت له، وهو مني في حل و اكد فيما قاله تاكيدا بليغا وقالوا: والله ما نفارقتك ابدا حتى نرد موردك. فلما راي ذلك قال: فابشروا بالجنه فوالله انما نكث ما شاء الله تعالى بعد ما يجري علينا ثم يخرجنا الله و اياكم حين يظهر قائمنا فينتقم من الظالمين و انا و انتم نشاهدكم في السلاسل و الاغلال و انواع العذاب و النكال. فقيل له: من قائمكم يا بن رسول الله؟ قال: السايح من ولد ابني محمد بن علي الباقر و هو الحجة بن الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن ابني و هو الذي يغيب مده طويله، ثم يظهر و يملا الارض قسطا و عدلا كما ملئت جورا و ظلما»^۱.

امام صادق عليه السلام فرمودند: امام حسين بن علي عليه السلام يك شب قبل از شهادتش به اصحاب خود خطاب کرده فرمود که: روزی رسول خدا صلى الله عليه وآله با من گفت که ای فرزند من زود باشد که ترا بسوی عراق برسانند و فرود آورند تورا به زمینی که آن را عمورا و کربلا گویند و تودر آن زمین شهید شوی و جماعتی با توشهید شوند. به تحقیق که نزدیک شده است آن عهدی که رسول خدا صلى الله عليه وآله با من کرده و من فردا به نزد آن حضرت رحلت خواهم کرد، پس هر کس از شما که برگشتن را دوست می دارد، می باید که در همین شب برگردد که من او را اذن برگشتن دادم و او از من در حل و اجازه است. در این باب آن جناب تاکید و مبالغه تمام نمود، ایشان راضی به برگشتن نشدند و گفتند که: به خدا قسم که ترا و انمی گذاریم و از تو هرگز جدا نمی شویم تا به جایی که وارد می گردی ما نیز وارد گردیم. آن حضرت چون حال آنان را مشاهده نمود فرمود که: بشارت باد شما را به بهشت، به خدا قسم که بعد از آنچه بر ما جاری شود آنقدر مکث خواهیم کرد تا خداوند تعالی ما را و شما را در آن هنگام که قائم ما ظاهر شود بیرون آورد، پس انتقام خواهد کشید از ظالمان و ما و شما مشاهده خواهیم کرد ایشان را در سلاسل و اغلال و گرفتار به انواع عذاب و نکال. گفتند با آن حضرت که: کیست قائم شما ای فرزند رسول خدا؟ آن حضرت فرمود که: فرزند هفتمین است از اولاد فرزند من محمد بن علی که ملقب است

۱. اثبات الرجعه، فضل بن الشاذان النیشابوری، ص ۳۶ و مختصر کفایة المهتدی، میرلوحی، ص ۱۰۵ و ۱۰۶، ح ۱۹.

به باقروا و حجت بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علیست فرزند من و اوست آن کسی که غایب خواهد شد مدتی دراز و بعد از آن ظاهر خواهد شد و پر خواهد کرد زمین را از عدل و داد آنچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم.

همچنین در روایتی دیگر از امام صادق علیه السلام آمده است: «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ شُمُونَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ الْبَطَلِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى... وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا خُرُوجَ الْقَائِمِ عليه السلام - ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمْ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ خُرُوجَ الْحُسَيْنِ عليه السلام فِي سَبْعِينَ مِنْ أَصْحَابِهِ عَلَيْهِمُ الْبَيْضُ الْمَذْهَبُ لِكُلِّ بَيْضَةٍ وَجْهَانِ الْمُؤَدُّونَ إِلَى النَّاسِ أَنَّ هَذَا الْحُسَيْنَ قَدْ خَرَجَ حَتَّى لَا يَشُكَّ الْمُؤْمِنُونَ فِيهِ وَ أَنَّهُ لَيْسَ بِدَجَالٍ وَلَا شَيْطَانٍ وَالْحُجَّةُ الْقَائِمُ بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ - فَإِذَا اسْتَفْرَتِ الْمَعْرِفَةُ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ أَنَّهُ الْحُسَيْنُ عليه السلام جَاءَ الْحُجَّةَ الْمُؤْتَى فَيَكُونُ الَّذِي يُعَسِّلُهُ وَيُكَفِّنُهُ وَ يُحَنِّطُهُ وَ يَلْحُدُّهُ فِي حُفْرَتِهِ - الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام - وَلَا يَلِي الْوَصِيَّ إِلَّا الْوَصِيُّ»^۱.

... «وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا» یعنی ظهور امام قائم عليه السلام، و مقصود از آیه شریفه: «ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمْ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ...» رجعت امام حسین عليه السلام است که با هفتاد تن از یاران وفادار خود که کلاه خودهای زرین بر سردارند از دو سوبه مردم خبر می دهند که این حسین عليه السلام است که رجعت کرده و بیرون آمده تا هیچ مؤمنی درباره آن حضرت شک و تردید نکند و بدون تردید، او دجال و شیطان نیست و هنوز حجت قائم عليه السلام میان مردم است، و چون در دل مؤمنان استوار شود که او حسین عليه السلام است اجل امام دوازدهم که حجت است فرارسد، و همان امام حسین عليه السلام خواهد بود که او را غسل می دهد و کفن و حنوط می کند و به خاکش می سپارد، و عهده دار تجهیز جنازه وصی نشود مگر وصی و امام.

بنابراین، توجیه اینکه رجعت ائمه علیهم السلام پس از مهدی دوازدهم خواهد بود، سخن نادرستی بوده و از درجه اعتبار ساقط می باشد، چراکه بر اساس روایات، امام حسین عليه السلام بلافاصله پس از امام دوازدهم عليه السلام در مسند حکومت و خلافت قرار خواهد گرفت.

حکومت ائمه رجعت علیهم السلام

پس از اثبات این مسأله که رجعت ائمه معصومین علیهم السلام بلافاصله پس از امام دوازدهم عليه السلام

بوده و اولین رجعت کننده پس از ایشان، امام حسین بن علی علیه السلام خواهد بود، نوبت به آن می‌رسد تا حکومت آن معصومین علیهم السلام به اثبات برسد.

در روایات متعددی از ائمه علیهم السلام به حکومت جهانی آنان در عصر رجعت اشاره شده و ایشان را در آن زمان صاحب الامر و صاحب حکم دانسته‌اند. همین مسأله، امر و حکم هر شخصی غیر از ایشان را نفی کرده و آن را در وجود ائمه رجعت علیهم السلام منحصر می‌نماید. لازم به ذکر است که فلسفه رجعت ائمه علیهم السلام نیز در همین تشکیل حکومت عدل الهی جمع شده و هیچ دلیل دیگری غیر از آن برای مسأله رجعت متصور نیست. لذا در صورتی که ائمه رجعت علیهم السلام فاقد حکومت و خلافت بدانیم، نقض غرض خواهد شد. چنانچه در روایتی از امام رضا علیه السلام در خصوص زیارتنامه معصومین علیهم السلام آمده است: وَ رَوَيْتُ بِإِسْنَادِي الْمُتَّصِلِ عَنِ الصَّدُوقِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ بَابُوَيْهِ قَالَ: رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْزَمَكِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ التَّنْعَعِيُّ، قَالَ: قُلْتُ لِعَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام: عَلِمْتَنِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَوْلًا أَقُولُ بِهِ، بَلِيغًا كَامِلًا إِذَا زُرْتُ وَاحِدًا مِنْكُمْ، فَقَالَ: قُلْ، وَ ذَكَرَ الزِّيَارَةَ بِتَمَامِهَا، وَ ذَكَرَ فِي أَثْنَائِهَا مَا يَدُلُّ عَلَى رَجْعَتِهِمْ علیهم السلام. فَمِنْهَا: «فَأَنَا... مُصَدِّقٌ بِرَجْعَتِكُمْ، مُنْتَظِرٌ لِأَمْرِكُمْ، مُرْتَقِبٌ لِذَوْلَتِكُمْ... يُحْشِرُنِي زُمْرَتِكُمْ، وَ يَكُفِّرُنِي رَجْعَتِكُمْ، وَ يُمَلِّكُنِي فِي ذَوْلَتِكُمْ، وَ يُشْرِكُنِي فِي عَافِيَتِكُمْ، وَ يُمَكِّنُنِي فِي أَيَّامِكُمْ، وَ تَقَرُّ عَيْنُهُ عَدَا بُرُؤِيَّتِكُمْ وَ مَكْنَنِي فِي ذَوْلَتِكُمْ، وَ أَحْيَانِي فِي رَجْعَتِكُمْ، وَ مَلَكْنِي فِي أَيَّامِكُمْ»^۱.

موسی بن عبدالله نخعی از امام رضا علیه السلام نقل می‌کند. به ایشان عرض کردم در هنگام زیارت هر کدام از شما چه بگویم؟ لذا زیارت نامه را تماماً فرمود و در اثناء آن به رجعت اشاره کرد که از جمله فرمود: پس من رجعت تان را تصدیق می‌کنم و چشم به راه امر شما هستم، در انتظار حکومت شما به سر می‌برم... مرا از کسانی قرار بده که در گروه شما محشور می‌شوند، و در زمان رجعتان دوباره به دنیا باز می‌گردد، و در دولت شما به فرمانروایی می‌رسند و در دوران سلامت کامل شما مفتخر می‌گردند، و در روزگار شما اقتدار می‌یابند.

با این وجود، تشکیل حکومت افرادی با عنوان مهدیین، آنهم با وجود ائمه معصومین علیهم السلام که دلیل رجعتشان به تشکیل حکومت و خلافت عدل الهی است، بی‌معنی بوده و این

تضادی غیر قابل حل خواهد بود. مگر اینکه قائل به آن باشیم که مهدیین از حکام و والیانی هستند که توسط ائمه رجعت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ به ولایت‌های دور و نزدیک منصوب خواهند شد که آنهم مسأله‌ای غیر از خلافت مهدیین است.

خلافت

بحث از خلافت، یکی از مهم‌ترین اموری است که دیرینه آن به قبل از خلقت انسان بر می‌گردد. به طوری که خداوند متعال قبل از آفرینش در این خصوص با ملائکه خود سخن به میان آورده است: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»^۱ و زمانی که پروردگارت به ملائکه فرمود که من قرار دهنده خلیفه در زمین هستم.

در این آیه، خداوند متعال قبل از آنکه بیافریند، مسأله خلافت را مطرح کرده است که همین امر، نشان دهنده اهمیت خلافت، نسبت به فلسفه آفرینش می‌باشد. با این وجود سخن در آن است که آیا تعیین خلیفه تا روز قیامت، توسط خداوند انجام می‌گیرد یا اینکه انسان‌ها نیز توان انجام چنین کاری را دارند؟

در سخن خداوند متعال که فرمود: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، کلمه «جَاعِلٌ» که با تنوین ذکر شده است، صفت خداوند می‌باشد که خداوند خود را به آن عبارت وصف کرده است. همانند این آیه، سخن دیگر خداوند است که فرمود: «إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ»^۲ که کلمه «خالق» نیز با تنوین ذکر شده و خداوند به واسطه آن عبارت خود را وصف کرده و این صفات را در خود منحصر دانسته است. لذا بایستی اسامی خلفاء الهی از جانب ایشان اعلام شده و برای همگان روشن گردد. بنابراین با مراجعه به تمامی روایات معتبر و صادر شده از رسول گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، تعداد و اسامی خلفاء بعد از رسول خدا مشخص شده است.

چنانچه در روایتی از رسول گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است: «الْأُمَّتُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَوْهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَآخِرُهُمُ الْقَائِمُ هُمْ خَلْفَائِي وَأَوْصِيَائِي وَأَوْلِيَائِي وَحُجَجُ اللَّهِ عَلَى أُمَّتِي بَعْدِي الْمُتَّقِرِيهِمْ مُؤْمِنِينَ»

۱. بقره، ۳۰.

۲. ص، ۷۱.

وَالْمُنْكَرُ لَهُمْ كَافِرٌ^۱. امامان بعد از من دوازده نفرند. اولین آنها علی بن ابی طالب و آخرین آنها قائم آنان است. آنها خلفاء و اوصیاء و حجت های الهی بر اتمم بعد از من هستند. قبول کنندگان آنان مومن بوده و منکرین آنان کافر هستند.

همچنین فرمود: «... أَوْلِيكَ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ حَقًّا وَخُلَفَائِي صِدْقًا عِدَّتُهُمْ عِدَّةُ الشُّهُورِ وَهِيَ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا وَعِدَّتُهُمْ عِدَّةُ نُقَبَاءِ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ... فَأَلَا نَمَّةٌ بَعْدِي أَوْلُهُمْ عَلِيٌّ وَأَخْرَهُمُ الْمُتَهِدِّي صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ»^۲. آنان حقیقتاً اولیاء خدا هستند و به راستی خلفاء من هستند که عدد آنان به تعداد ماه های سال است که دوازده ماه می باشند و عده آنان به تعداد نقباء موسی بن عمران است. پس ائمه بعد از من اولشان علی و آخرشان مهدی است.

علاوه بر بیان تعداد خلفاء، در روایتی دیگر از پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به اسامی خلفاء اشاره شده و آمده است: «یا علی أنا اولی بالمؤمنین من أنفسهم ثم أنت یا علی اولی بالمؤمنین من أنفسهم ثم الحسن ثم الحسين ثم علی بن محمد بن علی، ثم جعفر بن محمد، ثم موسی بن جعفر، ثم علی بن موسی، ثم محمد بن علی، ثم علی بن محمد، ثم الحسن بن علی، ثم الحجة بن الحسن الذی تنتهی الیه الخلافة والوصایة و یغیب مدة طویلة، ثم ینظرو میلاً الأرض عدلاً و قسطاً كما ملئت جوراً و ظلماً»^۳. ای علی! من اولی به مؤمنین از خودشان هستم و سپس تو و سپس حسن و سپس حسین و سپس علی بن حسین و سپس محمد بن علی و سپس جعفر بن محمد و سپس موسی بن جعفر و سپس علی بن موسی و سپس علی بن موسی و سپس محمد بن علی و سپس علی بن محمد و سپس حسن بن علی و سپس حجت بن الحسن است که خلافت و وصایت به واسطه وی به پایان می رسد و مدت طولانی غایب شده و سپس ظاهر می شود و زمین را از عدل پر می کند همانطور که از جور و ظلم پر شده است.

بر اساس روایات متعدد و معتبر، عدد خلفاء بعد از رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دوازده بوده و اسامی یک یک آنان بیان گردیده است که ختم خلافت نیز به واسطه امام دوازدهم بوده و پس از ایشان خلیفه ای با عنوان مهدیین نخواهد بود چرا که در این صورت به عدد خلفاء افزوده

۱. کفایة الأثر فی النص علی الأئمة الإثنی عشر، ص ۱۴۵.

۲. الإختصاص، ص ۲۲۴.

۳. إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج ۲، ص ۲۳۴.

شده و با روایات مذکور ناسازگار خواهد شد.

پرسش‌های درس

۱. نظر احمد الحسن درباره رجعت چیست و تضاد آن را با مهدیین چگونه حل می‌کند؟
۲. زمان اولین رجعت بعد از امام دوازدهم علیه السلام را با بیان روایت توضیح دهید.
۳. حکومت ائمه رجعت به چه ادله‌ای ثابت می‌شود؟
۴. خلافت را تعریف کرده و تعداد خلفای بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله را بیان کنید.
۵. انحصار تعیین خلیفه توسط خداوند با چه دلایلی به اثبات می‌رسد؟

درس هشتم

بررسی ادعاهای احمد احسن بصری

اهداف درس

آشنایی با:

- نیابت و سفارت‌گرایی
- توقیت‌گرایی نوین
- تعجیل‌گرایی

نیابت و سفارت‌گرایی

از جمله ادعاهای احمدالحسن بصری، نیابت و سفارت از جانب امام دوازدهم علیه السلام است. وی در کتاب بیان الحق و السداد من الأعداد می‌گوید: «لا أقول و لم أقل إني الامام المهدي عليه السلام، بل أنا المهدي الاول من ولده عليه السلام ورسوله ووصيه وایمانی». ^۱ هرگز نگفته و نمی‌گویم که من امام مهدی علیه السلام هستم، بلکه من مهدی اول از اولاد امام و فرستاده و جانشین او و یمان‌ی هستم.



غیبت صغری که با آغاز امامت امام دوازدهم علیه السلام آغاز گردید، دارای دو شاخصه و مؤلفه اساسی است که آن را از غیبت کبری متمایز می‌نماید. لذا موقت بودن و نایب خاص داشتن امام دوازدهم علیه السلام، دو شاخصه‌ای هستند که غیبت کبری فاقد آن دو می‌باشد. بنابراین زمان و مدت غیبت کبری مشخص نبوده و کسانی که برای آن وقت تعیین کرده باشند در زمره دروغگویان خواهند بود. چنانچه امام صادق علیه السلام فرمود: «كَذَبَ الْوَقَّاتُونَ». ^۲ تعیین‌کنندگان وقت دروغ گفته‌اند. همچنین در زمان غیبت کبری ارتباط با واسطه حضرت، از طریق نائب خاص قطع بوده و کسانی که ادعای مشاهده، وساطت و نیابت خاصه و سفارت کرده باشند

۱. بیان الحق و السداد من الأعداد، ج ۱-۲، ص ۴۰.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۳۶۸.

دروغگو و افتراگومی باشند، چنانچه روایات متعددی به آن اشاره کرده است که به عنوان نمونه به مواردی اشاره می‌گردد:

الحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ وَعَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّينَ، عَنْ أَبِي شُعَيْبٍ مُحَمَّدِ بْنِ نَصْرِ، عَنْ عَمْرِ بْنِ الْفَرَاتِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُفَضَّلِ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: سَأَلْتُ سَيِّدِي الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا سَيِّدِي فَنِي أَيِّ بَقْعَةٍ يَظْهَرُ الْمُهْدِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لَا تَرَاهُ عَيْنٌ فِي وَقْتِ ظُهُورِهِ، وَلَا رَأْيُهُ كُلُّ عَيْنٍ، فَنَنْ قَالَ لَكُمْ غَيْرَ هَذَا فَكِدِّبُوهُ». ^۱ به امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ عرض کردم: ای سرور من! مهدی در چه سرزمینی ظهور می‌کند؟ حضرت فرمود: چشمی در زمان ظهور او را نمی‌بیند مگر این که همه چشم‌ها او را ببینند و هر کسی جز این را به شما گفت او را تکذیب کنید.

حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ رَبَاحِ الزُّهْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَلِيِّ الْحِمَيْرِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو الْمُثَعَمِيِّ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: «لَا يَثُومُ الْقَائِمُ حَتَّى يَثُومَ اثْنَا عَشَرَ رَجُلًا كُلُّهُ يُجْمَعُ عَلَى قَوْلِ أَتَمَّهُمْ قَدْ رَأَوْهُ فَيَكْذِبُهُمْ». ^۲ قائم قیام نمی‌کند تا اینکه ۱۲ مرد که همگی بر دیدن حضرت اتفاق نظر دارند ظهور کنند در حالیکه امام عَلَيْهِ السَّلَامُ همه آنها را تکذیب می‌کند.

براساس دیدگاه و نظرات تمامی علمای شیعه، ادعای نیابت خاصه و همچنین سفارت در زمان غیبت کبری مساوی با کفر بوده و هر کس مدعی آن باشد گمراه و گمراه‌گرمی باشد. به عنوان نمونه شیخ طوسی از قول ابن قولویه رَحِمَهُ اللَّهُ ^۳ در باب ذکر مذمت مدعیان بابیت و نیابت می‌فرماید: «إِنَّ عِنْدَنَا (أَيُّ الطَّائِفَةِ الْإِمَامِيَّةِ) أَنَّ كُلَّ مَنْ ادَّعَى الْأَمْرَ بَعْدَ السَّمَرِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ فَهُوَ كَافِرٌ مُتَمَسِّسٌ صَالٌّ مُضِلٌّ وَبِاللَّهِ التَّوْفِيقُ». ^۴ همانا در نزد ما طائفه امامیه نظر بر این است که؛ هر کسی که بعد از سمیری رَحِمَهُ اللَّهُ ادعای امر (سفارت و نیابت خاصه) کند، کافر گمراه و گمراه‌گراست.

با وجود چنین فتوایی که پایه و اساس آن، توقیع سمیری، نایب چهارم امام دوازدهم عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌باشد، به بررسی آن توقیع شریف، پرداخته می‌شود:

حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ الْمُكْتَبِ قَالَ: كُنْتُ بِمَدِينَةِ السَّلَامِ فِي السَّنَةِ الَّتِي تُوْفِّي فِيهَا الشَّيْخُ عَلِيُّ

۱. بحار، ج ۵۳، ص ۶.

۲. غيبة نعمانی، ص ۲۷۷.

۳. شیخ ابوالقاسم بن محمد بن قولویه، استاد شیخ مفید در فقه بوده است.

۴. غيبة طوسی، کتاب الغيبة للحجة، ص ۴۱۲.

بْنُ مُحَمَّدٍ السَّمْرِيُّ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ فَحَضَرْتُهُ قَبْلَ وَفَاتِهِ بِأَيَّامٍ فَأَخْرَجَ إِلَى النَّاسِ تَوْقِيْعاً نُسَخْتُهُ: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - يَا عَلِيُّ بْنَ مُحَمَّدٍ السَّمْرِيُّ أَعْظَمَ اللَّهُ أَجْرَ إِخْوَانِكَ فِيكَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ مَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ سِتَّةِ أَيَّامٍ فَاجْمَعْ أَمْرَكَ وَلَا تُوصِ إِلَى أَحَدٍ يَقُومُ مَقَامَكَ بَعْدَ وَفَاتِكَ فَقَدْ وَقَعَتِ الْغَيْبَةُ الثَّانِيَةُ فَلَا ظُهُورَ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَذَلِكَ بَعْدَ طُولِ الْأَمَدِ وَقَسْوَةِ الْقُلُوبِ وَامْتِلَاءِ الْأَرْضِ جُوراً وَسَيَأْتِي شِيعَتِي مَنْ يَدَّعِي الْمُشَاهَدَةَ إِلَّا فَسَنِ ادَّعَى الْمُشَاهَدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السُّفْيَانِيِّ وَالصَّيْحَةِ فَهُوَ كَادِبٌ مُفْتَرٍ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ - قَالَ فَتَسَخَّنَا هَذَا التَّوْقِيْعَ وَخَرَجْنَا مِنْ عِنْدِهِ فَلَمَّا كَانَ الْيَوْمُ السَّادِسُ عُذْنَا إِلَيْهِ وَهُوَ يَجُودُ بِنَفْسِهِ فَقِيلَ لَهُ مَنْ وَصِيَّتِكَ مِنْ بَعْدِكَ فَقَالَ اللَّهُ أَمْرُهُو بِالْعُغَةِ وَمَضَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَهَذَا آخِرُ كَلَامٍ سَمِعَ مِنْهُ»^۱. ای علی بن محمد سمری! خداوند اجر برادرانت را در عزای تو عظیم گرداند که تو ظرف شش روز آینده خواهی مرد، پس خود را برای مرگ مهیّا کن و به احدی وصیت مکن که پس از وفاتت قائم مقام تو شود زیرا غیبت تامّه واقع شده و ظهوری نیست مگر پس از اذن خدای تعالی و آن پس از مدتی طولانی و قساوت دلها و پیر شدن زمین از ستم واقع خواهد شد و به زودی کسانی نزد شیعیان من آیند و ادعای مشاهده کنند، بدانید هر که پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی ادعای مشاهده کند دروغگوی افترا بند است و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم. پس؛ حاضرین از آن توقیع استنساخ کردند و از نزد او خارج شدند و چون روز ششم فرارسید نزد او بازگشته و او را در حال احتضار بود، یکی از مردمان پرسید: وصیّ پس از شما کیست؟ گفت: خداوند را امری است که خود او رساننده آن است و فوت کرد و این آخرین کلامی بود که از او شنیده شد.

آنچه در این توقیع بدان اشاره شده است نکاتی است که حائز اهمیت بوده و بایستی بدان اشاره کرد:

الف: تعیین نایب خاص

بر اساس متن توقیع، تعیین نایب خاص و سفارت، بایستی توسط نایب قبلی باشد. چنانچه امام علیه السلام فرموده است: «وَلَا تُوصِ إِلَى أَحَدٍ يَقُومُ مَقَامَكَ بَعْدَ وَفَاتِكَ»، لذا علی بن محمد

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۱۶ و غیبة طوسی، ص ۳۹۵ و الثاقب فی المناقب، ص ۶۰۱ و الاحتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۲۹۶ و الطرائف، ص ۱۸۴ و کشف الغمة، ج ۳، ص ۳۳۸ و الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۳۶ و اسرار الامامة، ص ۸۹ و حدیقة الشیعة، ج ۲، ص ۹۹۰ و اثابة الهداة، ج ۵، ص ۳۲۱ و منتهی الامال، ج ۲، ص ۸۴۲ و بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۶۱ و اعیان الشیعة، ج ۲، ص ۴۸ و ...

سمری حق انتخاب شخص دیگری به عنوان قائم مقام خود به عنوان نائب خاص حضرت نداشته و بر این اساس، باب نیابت تا موعدی خاص بسته شده است.

ب: علت انسداد باب نیابت خاص

علت ممنوعیت وصیت سمری به شخص دیگر، آغاز غیبت کبری است. چنانچه امام علیه السلام در متن توقیع بدان اشاره فرموده و آمده است: «فَقَدْ وَقَعَتِ الْغَيْبَةُ الثَّانِيَةُ فَلَا ظَهْرَ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَذَلِكَ بَعْدَ طَوْلِ الْأَمَدِ وَقَسْوَةِ الْقُلُوبِ وَامْتِلَاءِ الْأَرْضِ جُورًا»، بنابراین با توجه به اینکه «فاء» در «فَقَدْ وَقَعَتِ» تعلیلیه است، لذا آغاز غیبت کبری علت اصلی انسداد باب نیابت بوده و دلیلی بر نقض این مسأله از جانب حضرت وجود ندارد.

ج: پیشگویی ظهور مدعیان دروغین

حضرت در ادامه توقیع به ظهور زود هنگام مدعیان دروغین نیابت خاصه اشاره فرموده و شیعیان را از آن خطر بزرگ بر حذر می دارند. لذا فرمودند: «سَيَأْتِي شِيعَتِي مَنْ يَدَّعِي الْمَشَاهِدَةَ».

د: ادعای مشاهده تا موعد خاص

ادعای مشاهده و نیابت تا قبل از خروج سفیانی و ندای آسمانی مورد قبول نیست. چنانچه حضرت فرمودند: «أَلَا فَنِ إِدَّعَى الْمَشَاهِدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السُّفْيَانِيِّ وَالصَّيْحَةِ فَهُوَ كَاذِبٌ مُفْتَرٍ». لذا چنانچه فردی همچون احمد الحسن در صدد ادعای نیابت خاصه است، از دو حالت خارج نیست. یا اینکه بایستی از نایب چهارم وصیتی به همراه داشته باشد که دال بر نیابتش باشد، که صدور آنها بنا به دستور حضرت ممنوع گردیده است. یا اینکه تا خروج سفیانی و ندای آسمانی صبر کرده و پس از آن بر ادعای خود پافشاری نماید.

اگر اشکال شود که در این توقیع، مدعیان مشاهده تکذیب شده اند و ربطی به مدعیان نیابت و سفارت ندارد، اینگونه پاسخ داده می شود:

اولاً؛ شأن صدور توقیع، پیرامون مسأله نیابت خاص بوده و حضرت، علی بن محمد سمری را از انتخاب وصی و قائم مقام بعدی بر حذر داشته اند و این به این معناست که حضرت با صدور این توقیع مبارک، در صدد انکار مدعیان نیابت و سفارت، بعد از نایب

چهارم می باشد.

ثانیاً؛ حضرت در ادامه این توقیع می فرماید: «فَمَنْ ادَّعى المُشَاهِدَةَ... فَهُوَ كاذِبٌ مُفْتَرٍ». یعنی مدعی مشاهده کذاب و افتراگواست. باید توجه داشت که بین کذاب و مُفْتَر فرق واضحی است. لذا اگر کسی صرف ادعای مشاهده داشته باشد، کذاب می باشد اما اگر همان شخص ادعای نیابت یا توکیل کند و آن استنابه را به حضرت منتسب نماید، این شخص افتراگو بوده و چیزی را به دروغ به ایشان نسبت می دهد. لذا در متن توقیع هردو عبارت در کنار هم آمده است تا کسانی را که ادعای مشاهده و توکیل می کنند را رد نماید. بنابراین اگر حضرت فقط می فرمود: «فَمَنْ ادَّعى المُشَاهِدَةَ فَهُوَ كاذِبٌ» در آن صورت این حکم شامل تمامی افرادی که ادعای دیدار با حضرت را داشتند می شد، در حالیکه بیش از هزار داستان معتبر از احوالات تشرف یافتگان در کتب شیعه ذکر شده است که هیچ کدام کذاب نبوده و در ادعای خود صادق هستند.

نکته قابل توجه اینکه احمدالحسن برخلاف مبنای خود در خصوص عدم پذیرش علم رجال و نادرست بودن بررسی سندی روایات، اینبار مجبور به تمسک به علم رجال شده و این توقیع مبارک را ضعیف السند دانسته و می گوید: «فهی مَطْعُونٌ فی سنده و غیر تامه السند». این روایت مورد طعنه علماء قرار گرفته و سند آن به معصوم نمی رسد.^۱

بررسی سند توقیع سمیری

با توجه به اینکه احمد الحسن بصری و برخی تابعین آن، سند این روایت را مخدوش و مطعون دانسته اند، به سند این توقیع اشاره شده و در حد کفایت مورد بررسی قرار می گیرد:

۱. شیخ صدوق (۳۰۶م) این توقیع را در کتاب کمال الدین و تمام النعمه به نقل مستقیم از استاد خود، «ابو محمد حسن بن احمد مُکْتَب» و ایشان نیز به نقل مستقیم از علی بن محمد سمیری آورده است لذا این روایت بدون واسطه بوده و در سند آن نیز سقطی وجود ندارد. علاوه بر آن، شیخ صدوق رحمته الله علیه در زمان صدور این توقیع مبارک در سال (۳۲۹هـ) حدوداً ۲۳ ساله داشته و احتمال تضعیف سند غیر ممکن است. همچنین این توقیع، پایه

صدور فتاوی علمای بزرگ شیعه، مبنی بر کفر مدعی سفارت و نیابت در غیبت کبری بوده است که همین مسأله دلالت بر قوت سندی توفیق دارد.^۱

برخی در راستای اثبات مرسله بودن این توفیق، به جلد ۳۵ کتاب بحار الانوار مرحوم مجلسی رحمته الله علیه استناد کرده اند که در آنجا آمده است: «أنه خبرٌ واحد مرسل» این توفیق خبر واحد بوده و سند آن به معصوم متصل نشده است.^۲ در پاسخ به این استناد باطل گفته می شود: اولاً این عبارت در جلد ۵۳ بحار الانوار آمده است که مؤلف کتاب مع عبد الصالح آن را به اشتباه یا به عمد (الله اعلم) با عنوان جلد ۳۵ معرفی کرده است.

ثانیاً؛ این سخن و نظر علامه مجلسی نبوده، بلکه رأی و نظر میرزای نوری است که در قالب کتاب «جنة المأوی» در جلد ۵۳ بحار الانوار نقل شده است.

ثالثاً؛ میرزای نوری رحمته الله علیه این توفیق را از الاحتجاج طبرسی رحمته الله علیه نقل کرده است که در آنجا سندی برای توفیق ذکر نشده و همین مسأله موجب اشتباه میرزای نوری در خصوص مرسله بودن توفیق شده است. چنانچه خود نیز در کتاب جنة المأوی به این برداشت اشاره کرده است.^۳

۲. برخی از اتباع احمد بصری، از جمله ضیاء الزیدی بر این باور هستند که «ابو محمد حسن بن احمد مکتب» مجهول بوده و از جانب علمای رجالی توثیق نشده است.^۴ این سخن در حالی است که اولاً؛ کتب علماء شیعه، عباراتی مبنی بر وثاقت ایشان صادر شده و او را به عظمت یاد کرده اند. ثانیاً؛ توثیق از طریق ترضی و ترحم شیخ صدوق رحمته الله علیه درباره ایشان فراوان بوده و مرحوم مامقانی رحمته الله علیه نیز در این باره می نویسد: «إته یروی الصدوق رحمته الله علیه عنه مترضیاً و مترحماً».^۵ صدوق رحمته الله علیه از ایشان نقل حدیث می کرد در حالیکه از او اعلام رضایت کرده و بروی رحمت می فرستاد. همچنین در مکیال المکارم آمده است: «و یروی عنه الصدوق رحمته الله علیه مکرراً مترضیاً مترحماً و هذا من أمارات الصحة و الوثاقة».^۶ بارها شیخ صدوق رحمته الله علیه

۱. غیبة طوسی، ص ۴۱۲.

۲. مع عبد الصالح، ص ۲۸.

۳. نص خالد در ابطال معاند، ص ۵۰.

۴. الزیدی، ضیاء، قراءة جدیدة فی روایة السمري، ص ۱۸.

۵. تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۲۱، ص ۱۹۴.

۶. مکیال المکارم، ج ۲، ص ۳۳۴.

در حالی از وی یاد می‌کرد که رضایت داشته و بروی رحمت می‌فرستاد و این عمل شیخ، از نشانه‌های صحت و وثاقت راوی توقیع است.

۳. از جناب «ابومحمد حسن بن احمد» با کنیه‌های گوناگونی یاد شده است. لذا در برخی اسانید از وی با عنوان «المؤدب» یا «المکتب» یا «الکاتب» تعبیر شده است. این در حالی است که اکثریت غریب به اتفاق در کتب علمای شیعه از جمله؛ مستدرکات علم رجال^۱، المعجم الموضوعی احادیث الامام المهدي عليه السلام^۲، مکیال المکارم^۳، الموسوعة الرجالية^۴ و... این سه کنیه را به یک فرد منسوب دانسته و به کسی جز راوی مذکور ارتباط نداده‌اند. چنانچه در کتاب الموسوعة الرجالية آمده است: «المؤدب، المکتب، الکاتب روی عنه فی الفقیه و العلل و التهذیب، وقع فی مشیخة الفقیه و هو من مشایخ الصدوق ترصی علیه فی جمیع الموارد»^۵.

امکان دیدار

بر اساس برخی روایات و اقوال علمای بزرگ شیعه، دیدار حضرت برای برخی انسان‌ها ممکن می‌باشد که آنهم با بحث مشاهده و نیابت خاصه تفاوت بسیاری دارد. چنانچه سید بن طاووس رحمته الله علیه می‌فرماید: «إذ كان عليه السلام غير ظاهر الآن لجميع شيعته فلا يمتنع أن يكون جماعة منهم يلقونه و ينتفعون بمقاله و فعاله و يكتمونونه»^۶ در حال حاضر، امام عليه السلام برای جمیع شیعیان غیر ظاهراست اما این ممتنع نیست که گروهی از آنان به ملاقات ایشان مشرف شده و از سخنان و کردارشان استفاده کرده و از دیگران پنهانش کنند.

دقت گردد که در این قول، سخن از کتمان است که برخلاف اعلان ملاقات و حتی ادعای نیابت می‌باشد.

۱. مستدرکات علم رجال، ج ۲، ص ۳۳۴.

۲. المعجم الموضوعی احادیث الامام المهدي عليه السلام، ص ۱۰۵.

۳. مکیال المکارم، ج ۲، ص ۳۳۳.

۴. الموسوعة الرجالية، شماره ۱۷۵۰.

۵. همان.

۶. الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف، ج ۱، ص ۱۸۵.

توقیت‌گرایی نوین

یکی از آسیب‌های پیش روی در مباحث مهدویت، گرایش به نوع جدیدی از توقیت و تعیین محدوده زمانی برای ظهور امام دوازدهم عجل الله فرجه است که توسط احمد الحسن و پیروان وی صورت پذیرفته است. هر چند که معنای توقیت؛ تعیین دقیق زمان و ساعت ظهور است اما تعیین محدوده ظهور و تاکید بر اینکه در حال حاضر در عصر ظهور هستیم، سخنی ناروا و مغرضانه می‌باشد که از آن با عنوان «توقیت‌گرایی نوین» یاد شده است.

البته این نوع از توقیت‌گرایی در میان مدعیان دروغین مهدویت تا زگی نداشته و تمامی آنان با بیان اینکه در عصر ظهور بوده و فاصله ما با ظهور بسیار کم است، احساسات دینی مردم را تحریک کرده و پس از مدتی کوتاه، خود را به عنوان مهدی معرفی کرده‌اند. به عنوان نمونه می‌توان به «محمد بن قومرت» اشاره کرد که در آغاز حرکت، مردم را به نزدیکی ظهور مهدی بشارت می‌داد، لکن در سال (۵۲۲ ه.ق) خود را همان مهدی موعود عجل الله فرجه معرفی نمود. البته رد توقیت‌گرایی نوین بدان معنا نیست که ظهور امام عجل الله فرجه از منظر شیعه دور دیده شده باشد، بلکه بدین معناست که علاوه بر تعیین زمان دقیق برای آن، حتی تعیین محدوده ظهور نیز مطرود بوده و مورد پذیرش نیست. چراکه بر اساس روایات، ظهور حضرت، همانند برپایی قیامت ناگهانی است^۱ که خداوند درباره آن فرمود: «إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا وَرَأَاهُ قَرِيبًا». با این وجود توجه گردد که این آیه به معنای آن نیست که چندی بعد قیامت خواهد شد، بلکه آیه در مقام بیان حقانیت و حتمی بودن قیامت است.

لذا از آنجا که تعیین محدوده زمانی برای برپایی قیامت صحیح نیست، بر همان اساس، تعیین محدوده برای ظهور نیز نادرست است، بلکه بایستی صرفاً همانند امر قیامت، حقیقت و حتمیت آن را پذیرفت و اعمال خود را با دین اسلام تطبیق داد تا در صورت مصادف و مواجه شدن با ظهور، در صف مؤمنین قرار بگیریم. به عبارتی دیگر؛ باور به نزدیکی ظهور همانند باور به نزدیکی قیامت است که حتی تعیین محدوده زمانی برای آن نامعقول و نادرست می‌باشد.

۱. جابر بن یزید الجعفی عن أبي جعفر محمد بن علي الباقر؟ ع... قَالَ: قُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ؟ ص؟ فَتَنِي يَخْرُجُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ لَقَدْ سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ؟ ص؟ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ إِنَّمَا مَثَلُهُ كَمَثَلِ السَّاعَةِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً. كفاية الأئمة النص على الأئمة الإثني عشر، ص ۲۴۶

۲. معارج، ۷.

تعجیل‌گرایی

پس از ترویج باور به نزدیکی ظهور از سوی جریان‌های مدعی مهدویت، نوبت به یارگیری برای حضرت رسیده و مردم را به سمت تعجیل فرا می‌خوانند، چنانچه برخی از همین جریان‌ها، براساس آیه «يَا بَنِي آدْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوْسُفَ وَأَخِيهِ»^۲ حکم به جستجوی حضرت مهدی عج داده و دوران انتظار را پایان یافته اعلام کرده و پروژه جدیدی را در بحث استعجال آغاز نموده‌اند. همچنين احمدالحسن بصری نیز با جمع‌آوری یار و انصار به نام امام عصر عج، مردم را در وادی تعجیل متحیر نموده است. پاسخ به تمامی اینها در چند محور ارائه می‌گردد:

۱. تکلیف شیعیان در عصر غیبت کبری، تمسک به وظایفی است که قبلاً مورد عمل قرار می‌گرفت که در روایات بدان تصریح گردیده است. چنانچه از امام صادق عج درباره وظیفه شیعیان در زمان غایب شدن صاحب امر و امام زمان کسب تکلیف شد و ایشان در پاسخ فرمودند: «به آنچه از سابق عمل می‌کردید و برایتان مسلم و آشکار بوده از دین، متمسک شوید تا (حق) برای شما روشن و هویدا گردد».^۳

علاوه بر آن، انتظار فرج و ظهور امام زمان عج نیز به عنوان یک عمل و حتی بهترین عمل دانسته شده و آن را وظیفه‌ای برای مؤمنین معرفی کرده‌اند. چنانچه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «أَفْضَلُ أَعْمَالٍ أُمَّتِي أَنْتِظَارُ الْفَرَجِ».^۴ برترین اعمال امت من، انتظار فرج ظهور است.

۲. براساس روایات، تعجیل‌کنندگان در امر ظهور، مساوی با هلاک شدگان دانسته شده‌اند. چنانچه امام صادق عج فرمود: «هَلَكَ الْمُسْتَعْجِلُونَ وَ نَجَّى الْمُسْلِمُونَ».^۵ شتاب‌کنندگان هلاک شدند و تسلیم شدگان نجات یافتند. نکته قابل توجه آنکه؛ سنت تعجیل و هلاکت، در اقوام پیشین نیز دیده شده است، چنانچه قرآن کریم، علت گمراهی و هلاکت بنی اسرائیل را به غیبت حضرت موسی عج و تعجیل آنان ارتباط داده و می‌فرماید: «قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ

۱. جریان علی یعقوبی، مدعی ارتباط با معصومین علیهم السلام و نعمات خاصه. فایل تصویری در نزد نویسنده موجود است.

۲. یوسف، ۱۱۱.

۳. باسناده عن أبي عبد الله عج قال: قلت: انانروی بان صاحب هذا الامر يفقد زماناً فكيف تصنع عند ذلك؟ قال: تمسكوا بالامر الأول الذي أنتم عليه حتى يبين لكم. غيبة نعمانی، ص ۸۱.

۴. الإمامة والتبصرة من الحيرة، ص ۲۱.

۵. کافی، ص ۳۶۸.

مِنْ بَعْدِكَ وَأَصْلَهُمُ السَّامِرِيُّ»^۱ ما از پی توقومت را امتحان کردیم و سامری گمراهشان کرد. لذا با دوری حضرت موسی از قوم خود، ابلیس مردم را از بازگشت ایشان ناامید کرد و مردم که به حجت ظاهره عادت کرده بودند، در رسیدن به حجت ظاهره تعجیل کرده و گوساله سامری را به عنوان جانشینی برای خدای خود در روی زمین پذیرفتند.

در تفسیر قمی آمده است: وقتی حضرت موسی برای گرفتن تورات و الواح به کوه طور رفت و در موعد مقرر باز نگشت، بنی اسرائیل با فریب ابلیس سر به طغیان نهادند و خواستند جانشین او هارون را بکشند؛ در این میان ابلیس به صورت مردی نزد ایشان آمد و گفت: موسی فرار کرده و دیگر بر نمی‌گردد، برای این که بدون خدا نمانید، زیورهایتان را جمع کنید تا برایتان معبودی بسازم که عبادتش کنید... سامری با خاکی که از زیر پای اسب جبرئیل برداشته و آن را مایه مباحات خویش می‌دانست، گوساله‌ای از طلا ساخت و آن خاک را در آن ریخت، گوساله به صدا درآمد و بنی اسرائیل در برابر آن به سجده افتادند، و عدد آنهایی که به سجده افتادند هفتاد هزار نفر بود...^۲

بنابراین، این انحراف عاقبت کسانی است که در تعیین ولیّ خدا عجله کرده و تحمل انتظار را ندارند در حالیکه قرآن کریم فرمود: «أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ»^۳. امر خدا آمدنی است، پس درباره آن شتاب نکنید، او منزّه و برتر است از آنچه آنها شرک می‌ورزند.

۳. بر اساس قرآن کریم، تعجیل در امر ظهور ناپسند بوده و علاوه بر آن، کسانی که در امر ظهور تعجیل می‌کنند، به آن حضرت ایمان ندارند. لذا در قرآن آمده است: «يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَالَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ»^۴ کسانی که به آن ایمان ندارند، به آمدنش شتاب دارند و کسانی که ایمان دارند، از آن بیمناکند و می‌دانند که بی تردید آن حق است، یقیناً کسانی که درباره آن ساعت تردید می‌کنند، در گمراهی دور و درازی هستند.

۱. طه، ۸۵.

۲. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۶۱-۶۲.

۳. نحل، ۱.

۴. شوری، ۱۸.

از امام صادق علیه السلام درباره این آیه سؤال شد و ایشان فرمودند: «حَاشَ لِلَّهِ أَنْ يُؤَقَّتَ لَهُ وَقْتُ [وَقْتًا] أَوْ تُؤَقَّتَ شَيْعَتُنَا قُلْتُ: يَا مَوْلَايَ مَا مَعْنَى: يُمَارُونَ قَالَ: يَقُولُونَ: مَتَى وُلِدَ؟ وَمَنْ رَأَهُ؟ وَأَيْنَ هُوَ؟ وَأَيْنَ يَكُونُ؟ وَمَتَى يَظْهَرُ؟ كُلُّ ذَلِكَ اسْتِعْجَالًا لِأَمْرِ اللَّهِ وَشَكَا فِي قَضَائِهِ وَقُدْرَتِهِ». ^۱ مبادا شیعیان ما برای او وقت تعیین کنند. گفتم ای مولای من! معنای یمارون در آیه چیست؟ فرمود: یعنی کسانی که بگویند؛ کی به دنیا آمد؟ چه کسی او را دیده است؟ او کجاست؟ کی ظهور می کند؟ همه این سخنان، عجله کردن در امر خداوند و شک در حکم و قدرش است.

۴. روایات متعددی در دست هستند که حاکی از عدم هماهنگی و وعده قبلی یاران قائم علیه السلام برای ظهور می باشند. که به چند نمونه اشاره می گردد:

۵. عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِي قَوْلِهِ فَاسْتَبِقُوا الخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا قَالَ «نَزَلَتْ فِي الْقَائِمِ وَأَصْحَابِهِ يَجْتَمِعُونَ عَلَى غَيْرِ مِيعَادٍ». ^۲

۶. جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ المَعْفِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ البَاقِرِ علیه السلام قَالَ «فَيَجْمَعُ اللَّهُ عَلَيْهِ أَصْحَابَهُ ثَلَاثِمِائَةٍ وَثَلَاثَةَ عَشَرَ رَجُلًا وَيَجْمَعُهُمُ اللَّهُ لَهُ عَلَى غَيْرِ مِيعَادٍ». ^۳

۷. عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حمزة قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ علیه السلام «بَيْنَمَا سَبَّابُ الشَّيْعَةِ عَلَى ظُهُورِ سَطُوحِهِمْ نِيَامًا إِذْ تَوَافَوْا إِلَى صَاحِبِهِمْ فِي لَيْلَةٍ وَاحِدَةٍ عَلَى غَيْرِ مِيعَادٍ فَيُضْبِحُونَ بِمَكَّةَ». ^۴

پرسش های درس

۱. وجه تمایز غیبت کبری و صغری را بیان کنید. دو مورد.
۲. سه مورد از نکات ذکر شده در متن توقیع سمری را تشریح کنید.
۳. ارتباط توقیع سمری با مساله نیابت را بیان کنید.
۴. توقیت گرایي نوین را تعریف کرده و نظر تشیع را در این خصوص بفرمایید.
۵. نظر اسلام در باره تعجیل گرایي چیست؟

۱. الهدایة الکبری، ص ۳۹۲.

۲. غیبت نعمانی، ص ۲۴۱.

۳. همان، ص ۲۷۹.

۴. همان، ص ۳۱۶.



درس نهم

بررسی ادعاهای احمد احسن بصری

اهداف درس

آشنایی با:

- خواب و رؤیا
- استخاره

خواب و رؤیا

احمدالحسن خواب را به عنوان یکی از شهادت‌های پروردگار بر خود دانسته و آن را حجت قطعی برای اثبات خود معرفی کرده است.^۱ وی علاوه بر آن، اولین آشنایی خود با حضرت مهدی علیه السلام را در قالب خواب تعریف کرده و می‌گوید: «وقصة هذا اللقاء هي أنني كنت في ليلة من الليالي نائماً، فرأيت رؤيا في المنام، كأنَّ الإمام المهدي واقف بالقرب من ضريح سيد محمد أخوالإمام العسكري، وأمرني بالحضور للقائه، وبعد ذلك استيقظت، وكانت الساعة الثانية ليلاً^۲. لازم می‌بینم که ماجرای دیدار خودم را ولوبه اختصار تعریف کنم... ماجرای دیدار این است که من شبی از شبها در خواب بودم که رؤیایی در آن خواب دیدم؛ گویی که امام مهدی علیه السلام کنار درب نزدیک به ضريح سيد محمد برادر امام حسن عسكري ايستاده بود و به من امر می‌کرد که به دیدارش بروم. بعد از آن از خواب بیدار شدم و ساعت هم دو نصف شب بود!

البته این نوع ادعاها در میان فرقه‌ها و جریان‌های انحرافی تازگی نداشته و حتی بسیاری از مدعیان دروغین مهدویت نیز از این روش بهره برده‌اند. لذا برخی از کسانی که به واسطه خواب و رؤیا مدعی ملاقات با حضرات معصومین علیهم السلام شده‌اند عبارتند از:

۱. الجواب المنير، ج ۱، ص ۷.

۲. بيان قصة اللقاء، ص ۱۵.

• سید محمد نوربخش (بنیانگذار نوربخشیه)، مدعی مهدویت؛ وی جهت اثبات مهدویت خود به خواب برخی از افراد در خصوص مهدی بودن خود استناد کرده و می‌گوید: «خلیل الدین بن رکن الدین بغلانی گفت: رسول خدا ﷺ را دیدم که به مردم خطاب می‌کرد که بیایید و با فرزند من بیعت کنید و با دست به تو اشاره می‌کرد و آنان یقین داشتند که تو همان مهدی موعود هستی».^۱

• علی یعقوبی (بنیانگذار فرقه یعقوبی)، مدعی ارتباط با حضرت زهرا علیها السلام؛ وی می‌گوید: «اگر سلمان یک صحنه دید و ایمان آورد، یعنی یک رفتار دید، من آن رفتار را هم ندیدم، یک صحنه نسبتاً ثابت دیدم، عکس نبوده‌ها، صحنه سه بعدی بود (در خواب) ولی شخص ایستاده بود نگاه می‌کرد، معلم ایستاده بود نگاه می‌کرد. تمام زندگیم را از آن لحظه به بعد برایش گذاشتم، تا کجا؟ تا آن جا که گفتیم همه چیزمان باید از فاطمه باشه، با فاطمه، همیشه باید با فاطمه باشیم».^۲

• فضل الله حروفی (بنیانگذار حروفیه)، مدعی مهدویت؛ وی برای اثبات مهدویت خود می‌گوید: «در اوایل جمادی الاولی (۷۶۸ هـ) دیدم در ذی حجه که جامه من سپید و پاک به غایت شسته بودند و بیانداخته و من دانستم که جامه من است و می‌دانستم که جامه مهدی است. امام، یعنی می‌دانستم منم».^۳

• سید کاظم رشتی (از ارکان بابیت)، مدعی رکن رابع؛ وی می‌گوید: «پس فاطمه زهراء علیها السلام را در خواب دید و آن حضرت او را بر شیخ بزرگوار شیخ احمد احسائی دلالت فرمود سپس بار دیگر آن حضرت علیها السلام را در شب چهارم از شب خواب اول دید که ایشان او را به جا و مکان شیخ آگاه نمود».^۴

• میرزا احمد قادیانی (بنیانگذار فرقه قادیانیه)، مدعی مهدویت و نبوت؛ وی می‌گوید: «پس اولین باب ملاقات ایشان که به رویم باز شد خواب و رؤیای صالحه بود و من خوابی نمی‌دیدم جز اینکه در نهایت وضوح باشد و من در آن روزها قریب به دو هزار یا بیشتر خواب صادق و

۱. رساله الهدی، سید محمد نوربخش، ج ۱، ص ۲۵.

۲. سخنرانی علی یعقوبی در تاریخ ۱۰/۱/۱۳۸۰. فایل تصویری در نزد نویسنده موجود است.

۳. رسول جعفریان، مهدیان دروغین، ص ۱۰۷.

۴. فهرست کتب المشایخ العظام، ص ۹۳.

صالحه دیدم که برخی از آنها در ذهنم هست و بسیاری را فراموش کرده‌ام.^۱

حقیقت رؤیا

«رؤیا» از ماده «رَأَى» گرفته شده است. لذا تمامی مشتقات این ماده در معنای «دیدن» مشترک می‌باشند، با این تفاوت که رؤیت، دیدن در بیداری بوده و به دیدن در خواب، رؤیا می‌گویند.^۲

در بیان علمای اسلام، رؤیا به دوگونه کلی تقسیم می‌گردد:

۱. خواب فاقد تعبیر، که اضغاث احلام یا رؤیاهای کاذبه نامیده می‌شود. این رؤیاها می‌تواند نتیجه عوامل گوناگونی باشد که به آن‌ها اشاره می‌گردد:

الف: ممکن است بر اثر پُرخوری، پُرخوابی و بیماری‌های روحی و جسمی رؤیا دیده شود.

ب: شاید آنچه برای انسان در روزهای گذشته روی داده به هنگام خواب در مقابل فکرش مجسم گردد. لذا ممکن است نام فردی خاص که فکرش را مشغول کرده یا داستانی که اخیراً مشغول خواندن آن شده است را ببیند.

ج: ممکن است آرزوهای برآورده نشده باعث رؤیا شود. همان‌طور که شخصی تشنه، آب در خواب می‌بیند و کسی که در انتظار سفر کرده‌ای است، آمدن او را از سفر در خواب می‌بیند.

د: ممکن است ترس از چیزی باعث شود که انسان خواب آن را ببیند.

۲. خواب دارای تعبیر، که خود بردو گونه است:

الف): خوابی که تعبیری غیر از صورت خواب ندارد.

ب): خوابی که دارای تعبیر است و رؤیای صادقانه نامیده می‌شود. در این‌گونه رؤیاها مستقیماً، یا پس از تأویل و تعبیر و با استفاده از رموز، می‌توان مطلبی را کشف نمود. در روایات، این رؤیاها به عنوان نتیجه ملاقات روح با ملائک معرفی شده‌اند.^۳

۱. غلام‌احمد قادیانی، التبلیغ، ۱۰۵.

۲. قاموس قرآن، ج ۳، ص ۳۷ و ۳۸.

۳. رضوان طالب، محمدرضا، رویا از نظر دین و روانشناسی، ص ۶۶ و ۶۷.

با توجه به گزارشاتی که در خصوص رؤیای احمد الحسن به دست رسیده است، رؤیاهای مربوط به وی، تنها برای کسانی اتفاق افتاده است که با نام و جریان او آشنا بوده و مدتی با آن درگیر هستند و حتی در این میان یک نمونه گزارش نشده است که شخصی بدون اطلاع از نام و جریان و دل مشغولی‌های ایجاد شده در این خصوص، خواب احمد الحسن را دیده باشد. لذا بر اساس تقسیم بندی رؤیا، این نوع از رؤیاهای در گروه رؤیای کاذبه قرار گرفته و قابل تعبیر نمی‌باشند. گذشته از آن، گزارشاتی بوده است که ناحق بودن احمد الحسن را در خواب دیده و از پیوستن به وی نهی گردیده‌اند.

اما در خصوص رؤیاهای صادقه که برخی بر این باورند که احمد الحسن را در رؤیای صادقه دیده‌اند، باید گفت؛ حتی در صورتی که فردی وی را در رؤیای صادقه دیده باشد- که البته تشخیص آن به عهده کسانی است که از جانب خداوند به علم تعبیر آگاهی دارند- باز هم برای آن فرد تکلیف ساز نخواهد بود، بنابراین، نهایت چیزی که می‌توان برای رؤیای صادقه قائل شد، مبشرات و عتاب‌هایی است که در خواب حاصل می‌شود، که البته هیچکدام شأنیت معرفی وصی حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و تعیین تکلیف شرعی را ندارند.

شاید برخی از انصار احمد الحسن ادعا کنند که ائمه معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام را در رؤیا دیده‌اند که به حقانیت وی شهادت داده‌اند و برای اثبات حجیت سخن خود به روایتی از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ استناد کنند که فرمود: «مَنْ رَأَى فِي الْمَنَامِ فَقَدْ رَأَى فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَتَمَثَّلُ بِي فِي نَوْمٍ وَلَا يَقْطَعُ وَلَا بِأَحَدٍ مِنْ أَوْصِيَائِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ». «هر کسی مرا در خواب دید، به درستی که مرا دیده است. زیرا شیاطین به صورت من در خواب و بیداری مجسم نمی‌شوند. حتی به صورت اوصیاء من نیز تا روز قیامت در نمی‌آیند.

در پاسخ باید گفت:

اولاً؛ حقیقت خواب سازی توسط شیطان و جن، توسط احمد الحسن نیز تأیید شده است.^۲ لذا بعید نیست که ابلیس و نیروهای آن، در خواب افراد تصرف کرده و خود را به عنوان معصوم معرفی کرده و احمد الحسن را تأیید کنند.

۱. بحار الانوار، ج ۶۱، ص ۲۳۵.

۲. الجواب المنير عبر الاثني عشر، ج ۱-۳، ص ۳۲۱.

ثانیا؛ مرحوم نراقی رحمته الله علیه در این خصوص می فرماید: دیدار معصوم در خواب، فرع آن است که او را در بیداری دیده باشیم و گرنه چگونه می توان گفت: آنکه را در خواب دیده ایم همان معصوم است. لذا آنچه مسلم است حجیت کلام معصوم در بیداری و وضع عادی است، نه در خواب و رؤیا.^۱

ثالثاً؛ علامه حلّی رحمته الله علیه در جواب پرسشگری - سیّد مهتّا - که گفته است: در صورتی که شخصی در قالب معصوم به رؤیای افراد ظاهر شده و دستورات و القائاتی داشته باشد تکلیف چیست، گفته است: در این صورت مسأله از دو حالت خارج نیست:
الف: دستوراتی که خلاف ظواهر کتاب و سنت است.

ب: دستوراتی که موافق کتاب و سنت است.

با این وجود، گروه اوّل مردود بوده و گروه دوم جائز العمل است نه واجب العمل.^۲ این در حالی است که تمامی رؤیاهای دیده شده در خصوص احمد بصری با دستورات کتاب و سنت مخالف می باشند که در درس های قبلی بدان اشاره شده و به اثبات رسید. گذشته از آن، در فرض محال، اگر حقانیت احمد الحسن با کتاب و سنت موافق بود باز هم واجب العمل نبوده و تکلیف ساز نمی شد.

قابل توجه اینکه؛ تاکنون هیچ پیامبری از جانب خداوند به واسطه خواب و رؤیا به مردم معرفی نشده و حتی رسالت هیچ پیامبری، در خواب به وی اعطا نگردیده است. آنچه بوده، با برهان قاطع و اعجاز ساطع بوده و اعلام رسالتشان به واسطه فرشتگان و ملائک در عالم بیداری بوده است.

استخاره با قرآن کریم

احمد الحسن قرآن کریم را شاهد بر حقانیت خود دانسته و بر این ادعا پافشاری می کند. لذا ادعا می کند که هر کسی با نیت حقانیت من استخاره کند، قرآن کریم سخن مرا تایید

۱. مناہج الاحکام، پایان بحث خبر واحد، ص ۲۳۲.

۲. مصابیح الانوار، ج ۲، ص ۱۴.

خواهد کرد.^۱ البته با مطالعه در کارنامه سایر مدعیان دروغین مهدویت، مشاهده می‌شود که افرادی که این ادعا را داشته و مردم را با استخاره فریب داده‌اند کم نبوده و با همین روش حقانیت خود را اعلام کرده‌اند. به عنوان نمونه؛ میرزا غلام احمد قادیانی (۱۲۶۵ ه.ق) که در ابتدا ادعای مهدویت کرده و سپس خود را نبی خدا نامید، استخاره را به عنوان اولین شهادت خدا بر حقانیت خود معرفی کرد.^۲ وی می‌گوید: «من شبانه روز قوم خود را انداز داده و آنها را بحق دعوت کردم؛ آنها را آشکارا و نهان به ایمان فرا خواندم و در خلوت هاشان و اجتماعاتشان آنها را بسوی حق دعوت کرده و گفتم: استغفروا ربکم واستخبروا واستخبروا. از خدا طلب مغفرت کرده و استخاره کنید تا خبردار شوید! و از خداوند بخواهید که در امر من شمارا با الهامات یاری کند!»^۳

حقیقت استخاره باقرآن

پیرامون حقیقت استخاره، توجه به نکات ذیل حائز اهمیت است که بدان‌ها اشاره می‌گردد:

۱. نهایت چیزی که استخاره برای انسان به ارمغان می‌آورد، رفع تحیر بین دو امر است که هیچگاه تکلیف آور برای موضوع خاص نمی‌باشد. چنانچه پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به امیرالمومنین عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید: «يَا عَلِيُّ، مَا حَارَ مِنْ اسْتِخَارَةٍ، وَلَا نَدِمَ مِنْ اسْتِشَارَةٍ».^۴ ای علی! متحیر نمی‌ماند کسی که استخاره کند و پشیمان نمی‌گردد کسی که مشورت کرده باشد. لذا کسی که به قصد تعیین تکلیف مصداقی، نه به قصد رفع تحیر به قرآن مراجعه کند، مصداق تَفَالٌ به قرآن می‌باشد که مورد نهی معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام می‌باشد. زیرا تَفَالٌ به معنای تعیین حکم مصداق بوده و مورد نهی امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام قرار گرفته است. چنانچه فرمودند: «لَا تَتَفَالُ بِالْقُرْآنِ».^۵ به قرآن تَفَالٌ نزنید.

۱. ادله جامع میانی، ص ۵۲.

۲. أَدْعِيَاءُ الْمَهْدُويَّةِ، ص ۵۴.

۳. غلام احمد القادیانی، التبلیغ، ص ۱۱۹.

۴. تحف العقول، ص ۲۰۷.

۵. کافی، ج ۲، ص ۶۲۹.

مؤید این سخن، کلام سید بن طاووس است که می‌فرماید: «یکی از پادشاهان بزرگ دنیا، بارها به من نامه نوشت تا در سرایی از او دیدار کنم که بسیاری از مردم غافل، آرزوی به آنجا رفتن را داشتند. من نیز بارها به او نوشتم، چیزی که در آغاز زندگی دیدار پادشاهان را بر من تحمیل می‌کرد، اعتماد به استخاره بود. اما اکنون به موهبت انواری که خداوند به من عنایت فرموده است متوجه شدم که استخاره کردن در این موارد، دور از صواب و مبارزه با رب الارباب است»^۱.

۲. با توجه به روایات استخاره با قرآن، روشن می‌گردد که منسوب کردن نتیجه استخاره با قرآن به خداوند، هیچ توجیه شرعی نداشته و کاری که مستند به این نوع استخاره باشد، حجیت و قابلیت دفاع در محضر خداوند را دارا نیست. البته برای رهایی از شک و تردید، توصیه‌های فراوانی در روایات معتبر وارد شده است که در بعضی از روایات به نماز استخاره و ذکر و دعا، مخصوصاً در مکان مقدسی مثل مسجد توصیه شده و در بعضی روایات دیگر، مثل صحیح‌ه هارون بن خارجه، امام توصیه می‌کند که از خدا طلب خیر کند و سپس مشورت کند که خدا خیر را به زبان هر کس از خلق که بخواهد جاری می‌کند.

چنانچه از امام باقر علیه السلام نقل شده است: «إِنِّي إِذَا أَرَدْتُ الْإِسْتِخَارَةَ فِي الْأَمْرِ الْعَظِيمِ اسْتَخَرْتُ اللَّهَ فِي مَقْعَدِ مِائَةِ مَرَّةٍ وَإِنْ كَانَ شِرَاءَ رَأْسٍ أَوْ شِبْهِهِ اسْتَخَرْتُهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فِي مَقْعَدٍ أَقُولُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَنَّكَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ كَذَا وَكَذَا خَيْرٌ لِي فَخِرْهُ لِي وَيَسِّرْهُ وَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُ شَرٌّ لِي فِي دِينِي وَدُنْيَايَ وَآخِرَتِي فَاصْرِفْهُ عَنِّي إِلَى مَا هُوَ خَيْرٌ لِي وَرَضِي فِي ذَلِكَ بِقَضَائِكَ فَإِنَّكَ تَعْلَمُ وَلَا أَعْلَمُ وَتَقْدِرُ وَلَا أَقْدِرُ وَتَقْضِي وَلَا أَقْضِي إِنَّكَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ»^۲. هرگاه اراده استخاره (طلب خیر) در یک کار مهم را داشتیم، صد بار از خدای متعال در سجده طلب خیر می‌کردم و اگر امری مانند فروش گوسفند یا مانند آن بود، سه بار در سجده طلب خیر از خدا می‌کردم. استخاره و طلب خیر من چنین بود که می‌گفتم: خدایا! از تو که عالم غیب و شهادت هستی درخواست می‌کنم، اگر این کاری که می‌خواهم انجام دهم برای من خیر دارد، آن را برای من انجام بده و یاریم کن و اگر علم داری که شر من در انجام آن است، مرا از انجامش منصرف کن و مرا به امر خیر

۱. کشف المحجة لثمره المهجة، ص ۱۶۲.

۲. المحاسن، ج ۲، ص ۶۰۰.

هدایت فرما.

۳. هیچ دلیل عقلی و نقلی وجود ندارد که تشخیص وصی حضرت رسول گرامی ﷺ را به استخاره با قرآن توصیه کرده باشد. چنانچه شیخ طوسی رحمته الله علیه در پاسخ به ادله واقفیه نسبت به سست جلوه دادن دلیل پذیرش امامت علی بن موسی الرضا علیه السلام توسط صفوان بن یحیی آورده است:

«روی علی بن معاذ قال: قلت لصفوان بن یحیی: بأی شیء قطعت علی علی؟ قال: صلیت ودعوت الله واستخرت (علیه) و قطعت علیه. قال شیخ الطوسی: فهذا ليس فيه أكثر من التشييع على رجل بالتقليد، وإن صحّ ذلك فليس فيه حجة على غيره، على أنّ الرجل الذي ذكر ذلك عنه فوق هذه المنزلة لموضعه وفضله وزهده ودينه، فكيف يستحسن أن يقول لخصمه في مسأله علميه: أنه قال فيها بالاستخاره؛ اللهم إلا أن يعتقد فيه من الثبلة والغفلة ما يخرج عن التكليف، فيسقط المعارضه لقوله». «علی بن معاذ گفته است: به صفوان بن یحیی گفتم: به چه دلیلی یقین به [امامت] علی [بن موسی الرضا] پیدا کردی؟ گفتم: اقامه نماز کردم و بعد از خداوند خواسته و استخاره کردم و [نتیجه این شد که به امامت او] قطع و یقین برایم حاصل شد. شیخ طوسی در توضیح این خبر می فرماید: این خبر صرفاً سرزنش و پلید جلوه دادن شخصی است که در امور اعتقادی تقلید کرده است و حتی اگر خبر صحیح باشد این خبر هیچ حجتی برای دیگران نیست؛ همچنین شخصی که این خبر بروی منتسب شده (صفوان بن یحیی) بحسب مقامات و زهد و دیانتی که دارد اجل و برتر از اینچنین مطلبی است. بنابراین چطور برای او درست است که در مسأله علمی [آن هم اهمّ مسائل] به مخالف بگوید که به خاطر استخاره به امامت ایشان معتقد شدم. مگر این که [بگوییم] صفوان معتقد بوده که شخص سؤال کننده در درجه ای از بلاهت و نادانی است که ابله‌اش موجب خروج او از دایره تکلیف شده [مثل مجنون] اگر چنین باشد، معارضه و بحث ساقط است. یعنی به خاطر بلاهت فرد سؤال کننده، از بیان ادله و براهین قطعی اعراض کرده و این پاسخ را به وی داده است.

بنابراین شیخ طوسی رحمته الله علیه؛ تمسک به استخاره در امر مهم امامت و حجت الهی را تقبیح و تمسخر کرده و دور از شأن صفوان بن یحیی می داند و براین باور است که اگر هم کسی

بخواهد دیگران را به انتخاب حجت الهی به وسیله استخاره دعوت کند، مخاطبین را نادان می‌داند.

ابهام زدایی از یک حدیث

احمد الحسن با سوء برداشت از یک روایت، سعی در اثبات حجیت استخاره برای اثبات وصی و جانشین رسول خدا ﷺ داشته است که به آن اشاره می‌گردد:

سَلِيمَانُ بْنُ بِلَالٍ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ نَبَيْتُنَا بِمَهْدِيَّكُمْ... اللَّهُمَّ فَاجْعَلْ بَعْثَهُ خُرُوجاً مِنَ الْعُمَّةِ وَاجْمَعْ بِهِ شَمَلَ الْأُمَّةِ فَإِنَّ خَارَ اللَّهِ لَكَ فَاعْزِمِ وَلَا تَنْتَهِنِ عَنْهُ إِنَّ وَقْفَتَ لَهُ وَلَا تَجُوزَنَّ عَنْهُ إِنْ هُدِيَتْ إِلَيْهِ هَاهُ وَ أَوْماً يَبِيدُهُ إِلَى صَدْرِهِ شَوْقاً إِلَى رُؤْيَيْتِهِ». ^۱ مردی نزد امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ آمد و عرض کرد: ای امیرالمؤمنین! مرا از مهدی خود آگاه کنید. حضرت فرمود... خدایا! برانگیخته شدن او را مایه به در آمدن و سر رسیدن دلتنگی و اندوه قرار بده و به واسطه او پراکندگی امت را جمع ساز. اگر خدا برای تو خیر خواست، عزم خود را استوار کن و اگر در راه رسیدن به خدمت او توفیق یافتی، از او به دیگری باز مگرد و هرگاه به سویش راه یافتی از او در مگذر. پس این آن، آهی کشید و با دست خود به سینه اش اشاره کرد و فرمود: چه بسیار به دیدن او مشتاقم.

احمد الحسن با استفاده از عبارت «فَإِنَّ خَارَ اللَّهِ لَكَ فَاعْزِمِ» سعی در اثبات حجیت استخاره در امر امامت دارد که در پاسخ باید گفت:

اولاً؛ عبارت خَارَ اللَّهِ لَكَ، هیچ ارتباطی با استخاره با قرآن نداشته و به معنای خیر خواستن خداوند برای انسان است، نه طلب خیر از خدا. چنانچه در تمامی کتب لغوی بدان اشاره شده و گفته‌اند:

۱. خَارَ اللَّهِ لَكَ؛ أي أعطاك الله ما هو خير لك. ^۲ یعنی؛ خداوند به تو خیر عطا کند.
۲. خَارَ اللَّهِ لَكَ فِي الْأَمْرِ؛ أي جعل الله فيه الخير. ^۳ یعنی؛ خداوند در کار تو خیر قرار دهد.

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۱۲.

۲. مجمع البحرین، ج ۳، ص ۲۹۷ و لسان العرب، ج ۴، ص ۲۶۷ و الصحاح، ج ۲، ص ۶۵۲ و النهایة، ج ۲، ص ۹۲.

۳. القاموس المحيط، ج ۲، ص ۵۵۰.

ثانیاً؛ در لسان عرب نیز، عبارت «خَارَ اللَّهُ لَكَ» به معنای استخاره کردن و طلب خیر نبوده و به معنای عطای خیر می باشد که به دو نمونه اشاره می گردد:

• همسر زهیر بن قین هنگام خدا حافظی با همسرش گفت: «خَارَ اللَّهُ لَكَ أَسْأَلُكَ أَنْ تُدْكُرَنِي فِي الْقِيَامَةِ عِنْدَ جَدِّ الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِ السَّلَام)». ^۱ خدا به تو خیر دهد، درخواست می کنم که مرا در قیامت نزد جد حسین (عَلَيْهِ السَّلَام) شفاعت کنی.

• عبد الله بن سلیمان و منذر بن مشمعل نقل می کنند که به امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَام) شهادت مسلم بن عقیل را دادیم و ایشان فرمود: «لَا خَيْرَ فِي الْعَيْشِ بَعْدَ هَؤُلَاءِ فَعَلِمْنَا أَنَّهُ قَدْ عَزَمَ رَأْيُهُ عَلَى الْمَسِيرِ فَقُلْنَا لَهُ خَارَ اللَّهُ لَكَ». ^۲ خیری در دنیا بعد از مرگ این جوان نیست. پس ما فهمیدیم که امام (عَلَيْهِ السَّلَام) قصد ادامه مسیر دارد. پس عرض کردیم: خداوند به شما خیر عطا کند.

پرسش های درس

۱. دو نمونه از افرادی که بر اساس رؤیا ادعای خود را علنی کردند را نام ببرید.
۲. تقسیم کلی رؤیا از نگاه علما را بیان کنید.
۳. پاسخ علامه حلی به سید مهتّا را تشریح کنید.
۴. نهایت چیزی که با استخاره با قرآن ثابت می گردد را بیان کنید.
۵. پاسخ به ابهام در روایت فإن خار الله لك را توضیح دهید.

۱. مشیرالأحزان، ص ۴۶.

۲. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ۲، ص ۷۵.



درس دهم

بررسی ادعاهای احمدالحسن بصری

اهداف درس

آشنایی با:

- معجزات فرستادگان خدا
- معجزه احمدالحسن بصری

معجزه

بر اساس روایات اهل بیت علیهم السلام، اعجاز و معجزه^۱ آوردن، از نشانه‌های کسانی است که ادعای منصبی از مناصب الهی را دارند تا بدین وسیله مدعی صادق از مدعی کاذب بازشناخته شود.^۲ براین اساس، امام صادق علیه السلام در تعریف معجزه می‌فرماید: «الْمُعْجَزَةُ عَلامَةٌ لِلَّهِ لَا يُعْطِيهَا إِلَّا أَنْبِيَاءُهُ وَرُسُلُهُ وَحُجَجُهُ لِيُعْرَفَ بِهِ صِدْقُ الصَّادِقِ مِنْ كَذِبِ الْكَاذِبِ».^۳ معجزه؛ نشانه‌ای از خداوند است که آن را جز به پیامبران و فرستادگان و حجت‌های خود نمی‌دهد، تا به وسیله آن، راستگویی (مدعیان ارتباط با خدا) از دروغگویی (مدعیان دروغین) شناخته شود.

لذا این مسأله به سبب کثرت تأکید و تصریح روایات، به یک اساس قابل اعتماد در بین عموم شیعیان تبدیل گردیده است، بگونه‌ای که در طول تاریخ، هرگاه شخصی مدعی

۱. واژه معجزه از «عجز» مقابل قدرت گرفته شده و از وصفیت به اسمیت نقل گردیده و تا راه علامت نقل آورده‌اند، مانند تالی «صمدیه» و برخی آن را تالی مبالغه می‌دانند، مانند تادر «علامه». لذا چنان که از لفظش پیدا است، معجزه یعنی؛ عاجزکننده و آن عملی است که نوع بشر، حتی نوابغ در تمام زمان‌ها از آوردن آن عاجز یا بشند، و اساساً معجزه فراتر از نیروی بشر است و پیامبران به اراده و مشیت خدا، برای اثبات درستی ادعای رسالت خویش، انجام می‌دهند و دعوت به «مقابله به مثل» (تحدی) نیز می‌نمایند. رک: کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، علامه حلی، تعلیق و تصحیح آیت الله حسن زاده آملی، ص ۳۵۰ و ۳۵۳.

۲. خواه منصب نبوت باشد یا امامت و یا اینکه ادعای سفارت و نیابت امام علیه السلام را نموده و یا به نحوی خود را برگزیده خداوند متعال بدانند.

۳. علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۲۲.

منصبی از جانب خداوند بوده است، پس از شنیدن و قبول ادله عقلی و نقلی او، از وی معجزه‌ای برای اثبات الهی بودن آن منصب خواسته شده است. چنانچه امام صادق علیه السلام درباره علامات امام علیه السلام می‌فرماید: «عَشْرُ خِصَالٍ مِنْ صِفَاتِ الْإِمَامِ؛ الْعِصْمَةُ وَالنُّصُوصُ وَأَنْ يَكُونَ أَعْلَمَ النَّاسِ وَأَتْقَاهُمْ لِلَّهِ وَأَعْلَمَهُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَأَنْ يَكُونَ صَاحِبَ الْوَصِيَّةِ الظَّاهِرَةِ وَ يَكُونَ لَهُ الْمُعْجِزُ وَالذَّلِيلُ وَتَنَامَ عَيْنُهُ وَلَا يَنَامَ قَلْبُهُ وَلَا يَكُونَ لَهُ فِيءٌ وَ يَزِي مِنْ خَلْفِهِ كَمَا يَزِي مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ»^۱. ده خصلت، از علامات امام علیه السلام است، عصمت (پاکی از عیب و گناه و اشتباه)، نصوص (متون یا گفتارهای الهی) و از تمامی مردم عالم تر و داناتر باشد و پرهیزگارترین آنها نسبت به خداوند باشد و آگاه‌ترین مردم به کتاب خدا باشد و دارای وصیت ظاهره (نص و دلالتی صریح بر تعیین مصداق امامت) باشد و معجزه و برهان داشته باشد و دیده‌اش می‌خواهد در حالی که قلب او بیدار است و سایه ندارد.

علاوه بر همه اینها، در برخی از روایات اهل بیت علیهم السلام، ارائه معجزه از جانب صاحب الامر، امام دوازدهم علیه السلام، به عنوان یکی از نشانه‌های هدایت معرفی شده است. که به مواردی اشاره می‌گردد:

امام علی علیه السلام فرموده است: «... وَلَا تَزُولُوا عَنْ صَاحِبِ الْأَمْرِ فَتَذَقُوا [فَتَذَمُّوا] غَيْبَ أَفْعَالِكُمْ؛ أَلَّا فَتَمَسَّكُمْ مِنْ إِمَامِ الْمُهْدَى بِمُعْجِزَتِهِ، وَخُذُوا مَنْ يَهْدِيكُمْ وَلَا يُضِلُّكُمْ»^۲. از صاحب این امر منحرف نشوید! چراکه دچار بد رفتاری خواهید شد. آگاه باشید! کسی که به اعجاز امام هدایتگر تمسک کند و هدایتش را دریابد، گمراه نمی‌شود.

امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّ الْمُهْدَى علیه السلام إِنَّمَا يَفْتَحُهَا بِالتَّسْبِيحِ وَالتَّكْبِيرِ لِذِي الْجَلَالِ مِنْ غَيْرِ قِتَالٍ فَيَكُونُ ذَلِكَ مِنَ الْمَعَاجِزِ الْجَلِيلَةِ الْخَارِجَةِ عَنْ قُوَّةِ الطَّاقَةِ الْبَشَرِيَّةِ»^۳. همانا مهدی علیه السلام شهرها را با ذکر و تکبیر خدا و بدون کشتار فتح می‌کند، پس این همان معجزه آشکار و نمایان اوست که از توان و طاقت انسان‌ها خارج است.

سید حسنی در مواجهه با امام دوازدهم علیه السلام عرض خواهد کرد: «يا ابن العمّ أنا أحقّ منك

۱. الخصال، ج ۲، ص ۴۲۸.

۲. طبری آملی کبیر، المسترشد فی امامة علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۴۰۳.

۳. إلزام الناصب فی إثبات الحجة الغائب عجل الله تعالی فرجه الشریف، ج ۲، ص ۲۳۷.

بهذا الأمر لأتّى من ولد الحسن وهو أكبر من الحسين فيقول المهدي: إنّى أنا المهدي فيقول له: هل عندك آية أو معجزة أو علامة فينظر المهدي إلى طير في الهواء فيومى إليه فيسقط في كفّه فينطق بقدرّة الله تعالى و يشهد له بالإمامة^۱. ای پسر عمو! من برای این امر نسبت به تو سزاوارترم، زیرا من فرزند حسن علیه السلام هستم که از حسین علیه السلام بزرگتر بود. امام علیه السلام پاسخ خواهد داد: من مهدی هستم. سید حسنی می‌گوید: آیا دلیل یا معجزه یا نشانه‌ای داری؟ امام علیه السلام به آسمان نگاه می‌کند و به پرنده‌ای اشاره کرده و در دست ایشان می‌نشیند و به قدرت خداوند با حضرت سخن گفته و به امامت حضرت شهادت می‌دهد.

درخواست معجزه

همانطور که گفته شد، معجزه یکی از نشانه‌های اثبات حقایق از سوی خداوند است، اما باید توجه داشت که غالباً در طول تاریخ، ارائه معجزه در گام اول و آغاز ادعا نبوده، بلکه پس از بیان ادعا و اعلام براهین قاطع، بنا به درخواست مردم ارائه گردیده است تا فرد مدعی، الهی بودن منصب خود را ثابت کند. لذا بیشترین تعداد ایمان آورندگان به فرستادگان الهی، قبل از ارائه معجزه بوده و عده بسیار کمی از آنان به خاطر معجزه ایمان آورده‌اند.

علاوه بر آن، اختصاص معجزه به فرستاده خداوند، به معنای الزام حجت خدا بر ارائه معجزه‌های درخواستی نبوده و ممکن است به بسیاری از درخواست‌هایی که از سوی مردم اعلام شده است اعتنایی نشود. چراکه تاریخ انبیاء و اولیاء نشان دهنده آن است که تنها به درخواست‌های معقول و منطقی و در راستای حقیقت جویی، پاسخ مثبت داده شده و هرگز به درخواست‌های مردم بهانه جو پاسخ نمی‌دادند، مگر آنکه بخواهند با آوردن معجزه، زبان بهانه جویان را بسته و این کار را حجتی در برابر مؤمنین قرار دهند. اما چنانچه فردی تصمیم به آوردن معجزه‌ای از جانب خداوند داشت، بایستی شرایط اعجاز را مد نظر داشته و هر اتفاق یا هر خبر ثابت نشده‌ای را با عنوان معجزه معرفی ننماید. بنابراین، آنچه در اصطلاح حدیثی با عنوان ارتکاز متشرعین از آن یاد می‌شود، تأکید بر این مطلب می‌کند که صاحب منصب الهی برای اینکه از دیگران متمایز شود، باید توان آن را داشته باشد تا معجزه‌ای فراگیر

و عالم تاب (همانند معجزه شق القمر) ظاهر کند.

گذشته از توان انبیاء و معصومین علیهم السلام برآوردن معجزه، حتی نواب و سفرای آنان نیز دارای قدرت اعجاز بوده و در صورت مواجهه با درخواست مردم، معجزه می‌آورند. چنانچه شیخ طبرسی رحمته الله علیه می‌گوید: «هیچ کدام از سفرای و سفیران امام مهدی علیه السلام ادعای سفارت از طرف ناحیه شریفه نمی‌کردند مگر این که نص، کلام، و یا توقیعی (در مورد منصب وی) از جانب امام عصر علیه السلام یا از طرف یکی از نواب ایشان که قبل از وی بوده نصب شده باشد، به دست شیعیان برسد. علاوه بر آن، شیعیان هیچگاه کلام سفرای را قبول نمی‌کردند، مگر اینکه نشانه و معجزه‌ای که از طرف امام علیه السلام باشد، به دست یکی از آنان ظاهر شده باشد، تا دلالت بر راستی کلامشان کند».^۲

به عنوان نمونه به دو مورد از معجزات امام عصر علیه السلام که به دست نائب ایشان؛ جناب حسین بن روح نوبختی رحمته الله علیه محقق شده است اشاره می‌گردد:

۱. شیخ صدوق رحمته الله علیه از محمد بن حسن صیرفی حکایتی نقل می‌کند که: از بلخ برای حج خارج شدم و اموالی نزد من بود که باید آنها را به حسین بن روح نوبختی رحمته الله علیه تحویل می‌دادم. در بین راه یکی از کیسه‌ها گم شد و من مقداری از مال خود را به جای آن قرار دادم و وقتی به نزد شیخ حسین بن روح رحمته الله علیه رسیدم اموال را تحویل دادم. شیخ آن کیسه‌ای را که از اموال خود جایگزین کرده بودم را خارج کرد و به من برگرداند و گفت این از اموال ما نیست. کیسه ما در فلان محل جا مانده است برگرد و آن را از همان جا پیدا کن و بیاور. اما وقتی باز گردی من از دنیا رفته‌ام. محمد بن حسن صیرفی می‌گوید: بازگشتم و در همان محل که حسین بن روح رحمته الله علیه آدرس داد، کیسه را پیدا کردم. وقتی برگشتم شیخ از دنیا رفته بود و علی بن محمد سمری رحمته الله علیه جانشین او شده بود و کیسه را به او تحویل دادم.^۳

۱. البته براساس سخن برخی علمای معاصر، همچون شهید مطهری؛ آنچه از جانب سفرای ارائه شده است، در تعریف معجزه قرار نگرفته، بلکه بایستی با عنوان کرامات از آنها یاد کرد. (ر-ک: شهید مطهری، مقدمه‌ای بر جهان بینی، ۷-۱، ص ۱۸۹- شهید مطهری، آشنایی با قرآن، ج ۲، ص ۲۳۵ به بعد.) این سخن با تعریف امام صادق علیه السلام که در ابتدای بحث به آن اشاره شد سازگاری ندارد. ضمن اینکه با توجه به ادعای وصایت احمد الحسن بصری، آوردن معجزه موضوعیت ویژه‌ای پیدا کرده است.

۲. احتجاج، ج ۲، ص ۲۹۷.

۳. کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۵۱۸.

۲. جناب حسین بن روح نوبختی رحمته الله علیه: شخصی مقداری طلا و پول به محضر مبارک حسین بن روح رحمته الله علیه آورد تا آنها را بگیرد و رسید آن را از جانب حضرت، تحویل بدهد. ظاهراً آن شخص، درباره حسین بن روح رحمته الله علیه شک می‌کرد و می‌پرسید: «آیا اموال را به دست حضرت می‌رساند؟ لذا گفت: رسید می‌خواهم. حسین بن روح رحمته الله علیه فرمود: «برو و طلاها را در دجله بینداز و بیا رسید آن را بگیر و برو». گفت: در دجله؟ فرمود: بله. او رفت و طلاها را در دجله انداخت و پس از آن که آمد، حسین بن روح رحمته الله علیه کیسه‌ای نشان داد و فرمود: «کیسه‌ای که می‌خواستی به من بدهی، همین است؟» گفت: بله آقا! همین بود. من آن را در دجله انداختم. دست شما چه می‌کند؟ و...^۱

ارکان معجزه

- باید توجه داشت که معجزه دارای تعریف و تعیین خاصی است که بایستی آورنده آن، بدان توجه نموده و ارکان آن را مد نظر داشته باشد که عبارتند از:
۱. عملی است که از حدود توانایی بشر خارج بوده و هیچ کس با اتکای به نیروی انسانی، قادر نیست تا همانند آن را بیاورد؛
 ۲. معجزه، تنها با اذن و مشیت الهی صورت می‌گیرد؛
 ۳. معجزه، همراه با ادعای منصب الهی است؛ یعنی آورنده آن، به عنوان یک سند زنده، آن را برای اثبات حجیت خود انجام می‌دهد؛
 ۴. اعجاز به همراه با «تحدی» است؛ یعنی فراخواندن به معارضه و مقابله به مثل است، به این ترتیب که از تمام انسان‌ها دعوت کند که اگر می‌توانند و قدرت دارند، مانند آن را بیاورند؛
 ۵. معجزه باید عوام فهم، خواص پذیر، آشکار و رسا باشد.
- براین اساس، در صورتی که معجزه فاقد یکی از ارکان فوق باشد، نمی‌توان آن را به عنوان اعجاز پذیرفت.

معجزه ادعایی احمد الحسن بصری

با وجود سُست بنیان و غیر قابل قبول بودن براهین و ادله احمد الحسن بصری، هیچگاه نوبت به درخواست اعجاز از وی نخواهد رسید، چراکه درخواست یا ارائه معجزه پس از ارائه بیّنه و برهان قاطع بوده و زمانی که اساس بیّنه و برهان مدعی مورد قبول نباشد، دیگر مجالی بر معجزه باقی نخواهد ماند. اما با این وجود، اعجاز ادعایی این فرد مورد بررسی و نقد قرار می‌گردد تا کذب این مدعی بیش از پیش برای همگان آشکار شود. لذا قبل از بیان معجزه ادعایی احمد بصری و نقد آن، شکل‌های مختلف این ادعا دسته بندی می‌گردد:

- اگر گفته شود که اعجاز ویژه انبیاء و اوصیاء است و با این وجود نباید از احمد الحسن درخواست معجزه کرد، گفته می‌شود که این فرد بر اساس ادعای اصلی اش، خود را وصی رسول الله ﷺ می‌داند و بایستی برای اثبات این ادعا معجزه بیاورد.

- اگر گفته شود که اعجاز ویژه انبیاء است، گفته می‌شود که احمد بصری باری دیگر ادعایی دور از شأن کرده و آنچه به او ارتباط ندارد را ادعا کرده و علماء را به درخواست معجزه فراخوانده است.

- اگر گفته شود سنت سفراء و نواب بر ارائه کرامت بوده و آنان قادر بر ارائه معجزه نبوده‌اند، گفته می‌شود اولاً این خود احمد الحسن بوده است که با عنوان و ادعای نیابت امام علیؑ اعلام معجزه کرده است و ایراد مسأله متوجه خود اوست و ثانیاً اگر سفراء قادر بر ابراز کرامت هستند، کرامت اثبات شده و علنی احمد الحسن چیست؟

- اگر گفته شود احمد الحسن دارای معجزه است، گفته می‌شود که اعلام موضع قبر حضرت زهراءؑ با ارکان معجزه منطبق نیست.

احمد الحسن بصری طی بیانیه‌ای اعلام کرد:

«از تعدادی از علمائی که ریاست و زعامت طائفه شیعه را به عهده گرفته‌اند، خواستم که از من معجزه‌ای را، بنابر آن طریقه‌ای که در جراید صادر شده از انصار امام مهدیؑ ذکر کردم بخواهند، اما هیچ کس این کار را نکرد. به همین دلیل پدرم امام مهدی م ح م د بن الحسن العسکریؑ به من دستور داد که چیزی که موضع را نسبت به امام علیؑ بیان کند

نشان دهم^۱ و هم چنین این مسائل را تبیین کنم که من وصی او هستم و اولین پسر او هستم که حکومت می‌کند و نیز اینکه باغی از باغهای بهشت هستم که رسول خدا ﷺ از آن خبر داده بود... و اولین معجزه‌ای که برای مسلمانان و برای تمام مردم - نه تنها مسلمانان، بلکه تمام مردم - اظهار می‌کنم، این است که من موضع قبر حضرت زهراء ﷺ دختر حضرت محمد ﷺ را می‌دانم و این در حالی است که تمام مسلمانان اجماع^۲ بر این مسأله دارند که قبر حضرت زهراء ﷺ مخفی و مغیب است و هیچ کس جز حضرت مهدی ﷺ از موضع آن اطلاع ندارد و تمامی مسلمانان عقیده دارند که قبر حضرت زهراء ﷺ مخفی است».^۳

بررسی معجزه احمدالحسن

با مطالعه و دقت نظر در متن بیانیه اعجاز احمد الحسن، نکاتی استخراج می‌گردد که برخی موارد اشاره می‌شود:

۱. تاریخ نشانگر مدعیانی است که همانند احمد بصری، با این بیان که علمای عصر از من معجزه بخواهند، یا معجزه‌ای همانند معجزه من بیاورند و... در صدد مطرح کردن خود بوده‌اند که همواره با هوشیاری علماء و فقهاء شیعه، دسیسه آنان ناکام مانده است. به عنوان نمونه؛ احمد قادیانی علماء را به هماوردی معجزه دعوت کرده و گفت: «فرضت للمخالفین صلة عشرة آلاف، إن یأتوا کمثل الاعجاز الاحمدی فی عشرين یوماً من غیر خلاف، فما بارز أحد للجواب»^۴ برای مخالفین خود ده هزار سکه در نظر گرفتیم تا در صورتی که همانند معجزه احمدی را تا بیست روز آینده بیاورند، به عنوان پاداش پرداخت کنم، اما هیچ جوابی از آنان دریافت نکردم.

۱. در این بیانیه به جای اینکه لفظ «شی» را با اعراب نصب بیاورد، با اعراب رفع آن را آورد و گفت: «أُتِیْتُ شی». طبیعتاً این یک اشتباه فاحش نحوی است که در بیانات این مدعی مشاهده می‌شود، چنانچه قاعده نحوی اقتضای این را دارد که بگوید: «أُتِیْتُ شیئاً»، چرا که این لفظ در اینجا مفعول به واقع شده و باید منصوب خوانده شود.

۲. احمد الحسن در این قسمت می‌گوید: «و جميع المسلمين مجمعين»، با توجه به اینکه لفظ مجمعين در مقام خبر است و با توجه به اینکه مبتدا مرفوع است، لذا باید خبر را هم باید مرفوع آورده و بگوید: «و جميع المسلمين مجمعون».

۳. «و أول معجزة أظهرها للمسلمین وللناس اجمعین هو أني أعرف موضع قبر فاطمة عليها سلام بضعة محمد ﷺ و جميع المسلمين مجمعين علی أن قبر فاطمة ﷺ مغیب لا یعلم موضعه الا الامام المهدی ﷺ و هو آخرین بموضع قبر أمی فاطمة ﷺ....». عکس و رونوشت بیانیه به زبان عربی در نزد نویسندگان موجود است.

۴. احمد قادیانی، مواهب الرحمن، ص ۱۰۲.

جالب اینکه وی پس از ناامیدی از پاسخ علماء، اعلام کرد: «معجزه من این است که همه جا را طاعون فرا خواهد گرفت، اما من هیچگاه دچار مرض طاعون نمی شوم...». ضمن اینکه در تاریخ آمده است که وی با مرض طاعون به هلاکت رسید.

۲. چنانچه فقهای شیعه از وی درخواست معجزه اقتراحی نکرده اند، چه لزومی بر ارائه معجزه ابتدایی از سوی وی بوده است.

۳. به همان ضرورتی که در زمان دفن حضرت زهراء علیها السلام موضع قبر مخفی شد، الان نیز همان ضرورت به قوت خود باقی است. پس دلیلی ندارد که موضع شریف کشف سر شده و با وجود حاکمیت وهابیت تکفیری بر عربستان سعودی، موضع قبر فاش شود.

با حفظ نکات فوق، جهت بررسی و نقد معجزه ادعایی وی به نکاتی اشاره می‌گردد: اولاً؛ این اعلام موضع، یک خبر است و جمله خبریه احتمال صدق و کذب دارد، پس چگونه از کجای این جمله خبریه می‌توان بر مردم اقامه حجت کرد، در حالیکه شأنیت معجزه، جداسازی صادق از کاذب است!

ثانیاً؛ معجزه باید کار خارق العاده‌ای باشد که در توان دیگری نباشد، در حالیکه بیان چنین سخنان بی اساسی در توان همگان است.

ثالثاً؛ معجزه باید عوام فهم، خواص پذیر، آشکار و رسا باشد. لذا وقتی که ادعای احمد الحسن، بدور از شفافیت بوده و سرشار از ابهام است، چگونه ممکن است از عوام و خواص مردم آن را بپذیرند، در حالیکه در حد یک ادعای ثابت نبوده و اثبات آن مستلزم ارتکاب به حرام و نبش قبر است! (نعوذ بالله).

با توجه به شرایط معجزه و عدم انطباق آن با معجزه ادعایی احمد الحسن بصری، کذب الهی بودن وی به اثبات می‌رسد.

نمونه‌ای از اعجاز واقعی

قرآن، به عنوان اصلی‌ترین معجزه رسول گرامی اسلام ﷺ است که از شرایط و ارکان معجزه برخوردار بوده و می‌توان آن را به عنوان نمونه‌ای واقعی از اعجاز مطرح کرد. بطوری که بر اساس تحدی قرآن کریم، هیچ بشری نمی‌تواند مثل آن را بیاورد:

«وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»^۱. و اگر درباره آنچه بر بنده خود [پیامبر] نازل کرده‌ایم شک و تردید دارید، (دست کم) یک سوره همانند آن بیاورید و گواهان خود را- غیر خدا- برای این کار، فراخوانید اگر راست می‌گویید!

«أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَعْظَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»^۲. آیا آنها می‌گویند: او قرآن را بدروغ به خدا نسبت داده است؟! بگو: اگر راست می‌گویید، یک سوره همانند آن را بیاورید و غیر از خدا، هر کس را می‌توانید (به یاری) بطلبید! با توجه به تحدی قرآن کریم، به مواردی از اعجاز قرآن کریم اشاره می‌گردد:

فصاحت و بلاغت قرآن

شیوه بیان قرآن به‌گونه‌ای است که کلام هیچ بشری، حتی رسول اکرم ﷺ با آن قابل مقایسه نیست. طبق مطالب ثبت شده در تاریخ، تمام تلاش‌های آنها با شکست مواجه شده و نیز تاثیر قرآن بر آنان چنان بود که آن را سحر نامیدند: «فَقَالَ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَىٰ»^۳. و سرانجام گفت: این (قرآن) چیزی جز افسون و سحری همچون سحرهای پیشینیان نیست!

اعجاز محتوایی قرآن

الف. عدم وجود اختلاف در قرآن.

ب. اخبار غیبی که نسبت به برخی افراد یا برخی وقایع دقیقاً به وقوع پیوسته است.

۱. بقره، ۲۳.

۲. یونس، ۳۸.

۳. مدثر، ۲۴.

همانند: «غَلِبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِّنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ»^۱. رومیان مغلوب شدند! (و این شکست) در سرزمین نزدیکی رخ داد اما آنان پس از (این) مغلوبیت بزودی غلبه خواهند کرد. ج. عجز از ابطال علوم و معارفی که در قرآن است. درستی معارف قرآن پس از گذشت سال‌ها هنوز برجای خود باقی است.

اعجاز از جانب آورنده قرآن

قرآن از جانب کسی آمده است که قبل از بیان آن ۴۰ سال در میان مردم زندگی می‌کرد و هیچ گونه تعلیم بشری نداشته و در نزد کسی درس نخوانده است^۲ «وَرَسُولِهِ الَّذِي الْأُمِّيُّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ»^۳. آن پیامبر درس نخوانده‌ای که به خدا و کلماتش ایمان دارد.^۴

پرسش‌های درس

۱. معجزه چیست؟
۲. فلسفه اصلی ارائه معجزه را تبیین کنید.
۳. سنت فرستادگان الهی در آوردن معجزه چگونه بوده است؟
۴. ارکان معجزه را نام ببرید.
۵. معجزه ادعایی احمد الحسن را با ارکان معجزه تطبیق دهید.

۱. روم، ۲-۳.

۲. برخلاف احمد الحسن بصری که ساها در دانشگاه و حوزه درس خوانده است. این در حالی است که براساس روایات، یکی از نشانه‌های امام و حجت خدا این است که تحت تعلیم بشری قرار نگرفته و بر علم او «علم الدراسة» نبوده بلکه علمش «علم الوراثة» باشد.

۳. اعراف، ۱۵۸.

۴. ثامنی، سید مصطفی، وجوه اعجاز قرآن (مجموعه مقالات دومین کنفرانس تحقیقاتی علوم و مفاهیم قرآن کریم، دارالقرآن قم)، ص ۱۶۸-

درس یازدهم

اخباری کرمی و احمد الحسن بصری

اهداف درس

آشنایی با:

- حدیث‌گرایی
- اجتهاد

اخباری‌گری

از صدر اسلام تا کنون، حدیث در نزد مسلمانان از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده و یکی از منابع مهم دینی در فهم و استنباط احکام شمرده شده و براساس وصیت رسول گرامی اسلام ﷺ، روایات معصومین علیهم‌السلام، همسان با قرآن کریم قرار داده شده است. چنانچه آن حضرت فرمود: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي»^۱.

اما در این میان، برخی دچار افراط در حدیث‌گرایی شده و خط مشی عملی خود را در پیروی محض از اخبار و احادیث قرار داده‌اند که در اصطلاح اجتماعی از این گروه با عنوان «اخباری» یاد می‌شود.^۲

شهید مطهری در خصوص تاریخچه اخباری‌گری می‌گوید: «این نغمه را اولین بار مردی به نام ملا امین استرآبادی (م ۱۰۳۳ یا ۱۰۳۶ ه. ق.)^۳ که سالها در مکه و مدینه مجاور بود بلند کرد و با وجودی که خودش شیعه بود، به علمای بزرگ شیعه مانند شیخ طوسی و علامه حلی

۱. سنن ترمذی، ج ۱۲، ص ۲۰۰.

۲. فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم‌السلام، ج ۱، ص ۳۲۷.

۳. اخباری‌گری، با ظهور فردی به نام محمد امین استرآبادی که برخی او را با صفت «اخباری صلب» (یعنی کسی که در عقیده خود متعصب و سخت پای بند بوده است) وصف کرده‌اند، آغاز شده است. درباره وی به عنوان مؤسس مکتب اخباری در میان شیعیان متأخر گفته‌اند: او نخستین کسی بوده است که باب طعن بر مجتهدان را گشود و امامیه را به دو بخش اخباریان و مجتهدان تقسیم کرد. نجوم السماء، کشمیری، محمد علی، ص ۴۱.

و محقق حلی و مخصوصاً به علامه حلی شدیداً حمله کرد. چون علامه می‌گفت اخباری که ما الان داریم همه معتبر نیست و اخبار را از نظر سند تقسیم کرد به اخبار صحیح، اخبار موثق، اخبار حسن و اخبار ضعیف. تاریخ، احوال روات را کم و بیش نشان داده است. (البته افرادی هم هستند که مجهولند). نتیجه این می‌شود که اخباری که ما در دست داریم همه قابل اعتماد نیست، ما باید ببینیم چه کسانی نقل کرده اند.

ملا امین گفت: این علامه با این کار، روایات ما را دسته دسته کرد و عده‌ای از روایات ما را انداخته است. هر چه روایت داریم، همه یک جا درست است. اگر بگوئیم روایتی ضعیف است، این توهینی است به امام صادق علیه السلام. مگر می‌شود روایتی از امام صادق باشد و ضعیف باشد.^۱

بعدها افرادی همچون؛ عبدالله بن صالح بن جمعه سماهیجی بحرانی^۲ و میرزا محمد اخباری^۳ از همین روش تبعیت کرده و دامنه اخباری‌گری را گسترش دادند. با این وجود، باور تمامی اخباری‌ها در محورهای زیر خلاصه می‌گردد که عبارتند از:

- اخباریان، ادله احکام را تنها کتاب و سنت می‌دانند. بعضی از آنها نیز دلیل را تنها سنت ذکر می‌کنند.
- اخباریان، احادیث را دو قسم می‌دانند: صحیح و ضعیف.
- اجتهاد نزد اخباریان، حرام است.
- در نگرش اخباری، تقلید فقهی از غیر معصوم علیه السلام جایز نیست.
- اخباریان، دستیابی به احکام شرعی را از راه گمان (ظن)، حرام و تنها راه تحصیل احکام را علم و اطمینان می‌دانند.

۱. مرتضی مطهری، اسلام و نیازهای زمان، ج ۱، ص ۸۸-۹۳.

۲. وی از پیروان تندرو و متعصب مکتب اخباری در قرن ۱۱ قمری است که به کثرت طعن بر مجتهدان شهره بود. شیخ یوسف بحرانی درباره وی می‌گوید: «او به اهل اجتهاد بسیار ناسزا می‌گفت، در حالی که پدرش ملا صالح اهل اجتهاد بود و به اخباریان حمله می‌کرد». لؤلؤه البحرین، ص ۹۸.

۳. وی از مجتهدان نامدار اصولی؛ همچون میرزا ابوالقاسم قمی، شیخ جعفر نجفی کاشف الغطاء، میرسید علی طباطبائی، سید محمد باقر حجت الاسلام اصفهانی و محمد ابراهیم کلباسی به زشتی یاد می‌کرد و با آنان دشمنی آشکار داشت. روزنات الجنات، خوانساری، محمد باقر، ج ۷، ص ۱۲۷.

• در مکتب اخباری، تمامی احادیث «کتب اربعه»^۱ و دیگر کتاب‌های حدیثی که عالمان بزرگ شیعه آن‌ها را تدوین کرده و به صحت احادیث نقل شده گواهی داده‌اند، صحیح می‌باشد و باید بر طبق آن عمل کرد. به عنوان مثال؛ بر اساس روایتی از کتاب من لا یحضره الفقیه، بستن تحت الحنک عمامه را حرام دانسته و آن را نشانه شرک می‌دانند. چنانچه آمده است: «الْمَرْقُ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُشْرِكِينَ التَّلْحِي بِالْعَمَامِ»^۲ فرق بین مسلمانان و مشرکان، در تلحی عمامه (گوشه عمامه را از زیر چانه رد کردن) است.^۳

لذا ملامحسن فیض کاشانی در کتاب وافی، در این باره می‌گوید: در قدیم، مشرکان شعاری داشتند که تحت الحنک را به بالا می‌بستند و نام این عمل را «اقتعاط»^۴ می‌گذاشته‌اند. اگر کسی این کار را می‌کرد معنایش این بود که من جزو آنها هستم. این حدیث دستور مبارزه و عدم پیروی از آن شعار را می‌دهد، ولی امروز دیگر آن شعار از بین رفته، پس موضوعی برای این حدیث باقی نیست. حالا برعکس؛ چون همه تحت الحنک را به بالا می‌بندند اگر کسی تحت الحنک را در زیر چانه چرخ بدهد لباس شهرت می‌شود و از لباس شهرت نهی شده است.^۵

• در مکتب اخباری، اشیاء یا حلال هستند یا حرام و یا مشتببه و چنانچه حلیت و حرمت چیزی معلوم نباشد و نصی از معصومین عليهم السلام درباره آن نرسیده باشد، باید در فتوا، توقف و در عمل، احتیاط کرد.

احمدالحسن، از جمله کسانی است که با بهره‌گیری از نظریات اخباری‌ها، دیدگاه آنان را دستاویزی برای نیل به اغراض فرقه‌ای خود قرار داده است. هر چند که مقایسه جریان اخباری‌گری با فرقه ضاله احمدالحسن صحیح نبوده و با یکدیگر تمایز استراتژیک دارند، اما با توجه به اینکه آراء هر دو به یک نتیجه ختم گردیده و دارای اشتراکات نظری می‌باشند، هر دو در این مجال مورد نقد و بررسی تطبیقی قرار گرفته‌اند.

۱. کافی، استبصار، من لا یحضره الفقیه و تهذیب.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۶۶، ح ۸۲۱.

۳. احمدالحسن و انصاروی نیز بر این باور بوده و در مجامع با تحت الحنک حاضر می‌شوند.

۴. اقتعاط، محکم بستن تحت الحنک دور عمامه است.

۵. الوافی، ج ۲۰، ص ۷۴۵، ح ۱۲.

بنابراین جهت تبیین بحث به اشتراک دیدگاه برخی از آراء اخباریون با احمد الحسن اشاره شده و مورد بررسی قرار می‌گیرند:

حدیث‌گرایی

همانطور که گذشت، اخباریون، احادیث را به دو قسم «صحیح و ضعیف» تقسیم کرده و بیش از آن را قبول ندارند، چراکه ردّ روایات منسوب به اهل بیت علیهم‌السلام را نوعی توهین به ایشان تلقی می‌نمایند. این دیدگاه در جریان احمد الحسن نیز به وضوح مشهود است، چنانچه تمامی روایات را صحیح دانسته و برخی از روایاتی که برخلاف باورشان است را ضعیف معرفی می‌کنند. البته جای بسی تعجب و تأمل است که احمد الحسن بصری با وجود آیه «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»^۱ به آیه اعتنا نکرده و قائل به تحریف قرآن کریم بوده است اما درباره روایاتی که در ادوار مختلف تاریخی مورد هجوم قرار گرفته است چنین اعتماد بی اساسی داشته و همه آنان را بدون بررسی می‌پذیرد!

اصول اربعه

بر اساس نقل شیخ بهائی رحمته‌الله علیه در کتاب مشرق الشمسین، از زمان سید بن طاووس رحمته‌الله علیه تقسیم حدیث به «اصول اربعه» معمول گردید. لذا محدثین شیعه حدیث را به چهار قسم «صحیح، حسن، موثق، ضعیف» تقسیم کرده‌اند که هم اکنون این اصطلاح متداول و معمول بوده و سایر اصطلاحات در این چهار قسم مندرج می‌باشد.^۲

۱. الحجر، ۹.

۲. از منظر علمای شیعه، روایات معصومین علیهم‌السلام دارای تقسیم بندی دیگری بوده و برای آن بیش از ۶۰ نوع روایت را برشمرده‌اند. لذا این تقسیم بندی عبارتند از:

- تقسیم بر اساس تعدد سند: خبر واحد، مُسْتَفِیض، غریب، عزیز و خبر متواتر.
 - تقسیم بر اساس اعتبار سند: صحیح (واقسام آن: صحیح مُضَاف، متفق علیه، اعلا، اوسط، ادنی)، حَسَن، موثوق، قوی، ضعیف (واقسام آن: مُدْرَج، مشترک، مُصَحَّف، مؤتلف و مختلف، ...).
 - تقسیم بر اساس اتصال یا قطع سند: مُسْتَد، مُتَّصِل، مرفوع، موقوف، مَقْطُوع، مُرْسَل، مُنْقَطِع، مُعْضَل یا مشکل، مُضْمَر، مُعَلَّق، مُعْتَمَن، مُهْمَل.
 - تقسیم بر اساس متن: نَص، ظاهر، مُؤَوَّل، مُطْلَق و مُقَدِّد، عام و خاص، مُجْمَل و مُبَیِّن، مُکَاتِب و مکاتبه، مشهور، متروک، مطروح، حدیث

۱. صحیح: خبریست که سلسله سند، توسط رجال عادل و امامی مذهب از معصوم منتقل گردد.

۲. حسن: خبریست که رجال سند تماماً و در هر طبقه امامی مذهب و ممدوح باشند ولی تنصیص بر عدالت هریک نشده باشد. وجه تسمیه حسن بدین نام از آن جهت است که نسبت به راویان آن حسن ظن داریم.

۳. موثق: خبریست که نسبت به کلیه افراد ناقلین، تنصیص بتوثیق شده باشد. گرچه بعضی از رجال سلسله سند غیر امامی باشند.

۴. ضعیف: خبریست که شروط یکی از اقسام نامبرده در آن جمع نباشد. مضاف بر آن، ضعیف بروایت مجروح نیز اطلاق می‌گردد که انواع آن عبارتند از: موقوف، مقطوع و منقطع، معضل، شاذ، منکر، متروک، معلل، مضطرب، مقلوب، مدلس، مرسل.^۱

این تقسیم بندی که بر اساس رجال سلسله سند حدیث به وجود آمده است، حاکی از آن است که تمامی روایات منصوب به معصومین علیهم‌السلام مورد اعتماد نمی‌باشند. لذا برای تشخیص اقسام و انواع روایات، نیاز به علمی داریم تا با استفاده از آن از خطر سود جویان و معاندین در امان باشیم. بر اساس این نیاز، علمای شیعه، با توجه به روایات و دستورات معصومین علیهم‌السلام علم رجال را مدون کرده و در اختیار پژوهشگران قرار دادند.

هرچند که احمدالحسن، علم رجال را ساخته و پرداخته علمای معاصر دانسته و آن را یکی از بدعت‌های دینی بر شمرده است، اما بایستی جهت اطلاع وی خاطر نشان نمود که این علم از صدر اسلام تاکنون جریان داشته و حتی در زمان و حیات اهل بیت علیهم‌السلام نیز از آن استفاده می‌شده است. لذا سابقه این علم به نیمه اول قرن نخستین رسیده و عبید الله بن ابی رافع، کاتب امیرالمؤمنین علیه‌السلام اولین کسی بود که در رجال کتاب نوشت. چنانچه شیخ طوسی رحمته‌الله در کتاب الفهرست خود از این کتاب به نام «تسمیه من شهد مع امیرالمؤمنین علیه‌السلام الجمل و صفین و النهروان من الصحابة» یاد کرده و سند خود را بدان ذکر نموده است.

قدسی، شاذ، مقلوب، متشابه.

- تقسیم بر اساس عمل به روایت: حجت و لاجت، مقبول، ناسخ و منسوخ.

۱. قواعد التحدیث، ص ۱۰۲ و ۱۲۰.

پس از آن، بر اثر شیوع کتب حدیث و رواج اصول و مصنفات این علم، فن رجال نیز رونق گرفته و کتاب‌های نسبتاً زیادی در این فن تدوین و تالیف شد که برخی از آنها تاکنون موجود است. از جمله کتاب‌های تدوین شده در زمان اهل بیت علیهم‌السلام عبارتند از:

۱. کتاب ابو محمد عبد الله بن جبلة بن حیان بن ابجر الکنانی، (م ۲۱۹هـ) که شیخ طوسی در کتاب رجال او را از اصحاب امام کاظم علیه‌السلام شمرده و نجاشی کتب متعددی از جمله کتابی در رجال را به او نسبت داده است.

۲. کتاب طبقات الرجال؛ تالیف احمد بن ابی عبد الله برقی (م ۲۷۴هـ) که از اصحاب امام جواد و امام هادی علیه‌السلام بوده و صاحب کتاب المحاسن است.

۳. رجال حسن بن علی بن فضال، (م ۲۲۴هـ) که از اصحاب خاص امام رضا علیه‌السلام بوده است.

۴. کتاب معرفة رواة الاخبار؛ تألیف حسن بن محبوب، (م ۲۲۴هـ) که از اصحاب امام کاظم، امام رضا و امام جواد (ع و یکی از ارکان چهارگانه شیعه در فقه و حدیث است).

۵. کتاب رجال ابراهیم بن محمد بن سعید ثقفی (م ۲۸۳هـ) که از فقهای بزرگ امامیه به حساب می‌آید.

۶. کتاب رجال حافظ ابو محمد عبدالرحمن بن یوسف بن خراش المروزی البغدادی (م ۲۸۳هـ).

نیاز به علم رجال

بر اساس توصیه قرآن کریم، بایستی در خصوص خبری که از جانب فردی فاسق رسیده است، تحقیق شود و به گفته وی بدون تحقیق و تبیین اعتنا نگردد: «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا»^۱.

این آیه در برگزیده نکاتی است که در یک تقسیم بندی کلی به آن اشاره می‌شود: الف). عبارت فاسق در آیه؛ دلالت بر بررسی سندی دارد. چنانچه برخی تبیین در آیه را ناظر به حالات فاسق دانسته و برخی آن را ناظر بر متن خبر دانسته‌اند که البته در هر دو صورت

دلالت بر بررسی حالات راوی دارد. بدین معنا که اولین وظیفه هر شخصی در مواجهه با خبر، بررسی حالات راوی است. که از آن با عنوان «رجال الحدیث» یاد می‌شود.

ب). پس از بررسی حالات راوی، نوبت به مرحله بعدی «فَتَبَيَّنُوا»، یعنی بررسی متن خبر رسیده و بدون تبیین حقیقت مجاز به اعتماد نخواهیم بود. که از آن با عنوان «درایة الحدیث» یاد می‌شود.

بر اساس این دسته بندی که برگرفته از قرآن کریم است، وظیفه ما در مواجهه با روایات و اخبار ائمه معصومین علیهم‌السلام مشخص شده و بدون بررسی حالات راوی و بدون تحقیق درباره گفته راویان، محتوای خبر مورد پذیرش نخواهد بود.

جهت تأیید برداشت ابتدایی از آیه فوق، به مواردی اشاره می‌شود که مثبت نیاز به علم رجال (بررسی حالات راوی) می‌باشند که عبارتند از:

۱. وجود دروغگویان و دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام در میان راویان حدیث:

این باور در حالی است که هیچ سندی مبنی بر مصون ماندن روایات معصومین علیهم‌السلام از شرّ تحریفات، دستبردها و فراموشی‌های برخی از راویان در دست نبوده و اعتماد کورکورانه به تمامی روایات، عقلاً مورد قبول نمی‌باشد. مضاف بر آن، روایاتی در دست است که حاکی از جعل جاعلان حدیث می‌باشد که به دو نمونه اشاره می‌گردد:

الف. سعد بن عبد الله، قال: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدٍ الطَّيَالِسِيُّ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نُجْرَانَ، عَنْ ابْنِ سَنَانَ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «إِنَّمَا أَهْلُ بَيْتِ صَادِقُونَ لَا تَخْلُومَن كَذَّابَ يَكْذِبُ عَلَيْنَا، فَيَسْقُطُ صَدَقَتْنَا بِكَذِبِهِ عَلَيْنَا عِنْدَ النَّاسِ». ^۱ امام صادق عليه السلام فرمود: ما خاندانی راستگوهستیم ولی همواره دروغگویانی هستند که بر ما افتراء می‌بندند تا سخن راست ما به وسیله دورغ آنان نزد مردم بی اعتبار شود.

ب. حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ حَدَّثَنِي زِيَادُ بْنُ أَبِي الْحَلَّالِ قَالَ: اخْتَلَفَ النَّاسُ فِي جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ وَ أَحَادِيثِهِ وَ أَعَاجِيبِهِ قَالَ فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَ أَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنْهُ فَابْتَدَأَنِي مِنْ غَيْرِ أَنْ أَسْأَلَهُ «رَحِمَ اللَّهُ جَابِرَ بْنَ يَزِيدَ الْجُعْفِيَّ كَانَ يُصَدِّقُ عَلَيْنَا وَ لَعَنَّ اللَّهُ الْمُغَيِّرَةَ بَنَ شُعْبَةَ كَانَ يَكْذِبُ عَلَيْنَا» ^۲.

۱. بحرانی اصفهانی، عبد الله بن نور الله، عوالم العلوم و المعارف و الأحوال من الآيات و الأخبار و الأقوال، ج ۲۰، ص ۱۱۴۹.

۲. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، ج ۱، ص ۲۳۸.

زیاد بن ابی حلال گفت: مردم در باره روایت‌ها و کارهای عجیب جابر بن یزید اختلاف کردند. من خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدم می‌خواستم در این مورد از او سؤال بکنم. قبل از اینکه من چیزی بپرسم فرمود خدا رحمت کند جابر بن یزید جعفری را که احادیث ما را درست نقل می‌کرد ولی خدا لعنت کند مغیره بن سعید را که بر ما دروغ می‌بندد.

۲. وجود روایان اهل سنت در سند روایات اهل بیت علیهم السلام:

وجود دسته‌ای از روایان سنی مذهب در سلسله روایان که اولاً بسیاری از پاسخ‌های معصومین علیهم السلام به سؤال آنها با تکیه بر تقیه صادر شده است در حالیکه حکم واقعی الهی نبوده است. ثانیاً هیچ تضمینی وجود ندارد که روایان اهل سنت، روایات معصومین را به نفع مذهب خود تغییر داده و برخلاف واقع ثبت کنند.

۳. توصیه به مراجعه در خصوص صفات راوی در اخبار علاجیه:

در باب تعادل و تراجیح (تعارض دو خبر)، احادیثی با عنوان اخبار علاجیه صادر شده است که ما را به رجوع به صفات راوی در انتخاب روایات توصیه می‌کند.^۱ همانند مقبوله حنظله که فرمود: «الْحُكْمُ مَا حَكَمَ بِهِ أَغْدَهُمَا وَ أَفَقَّهُهُمَا وَ أَصْدَقُهُمَا فِي الْحَدِيثِ وَ أَوْزَعُهُمَا وَ لَا يَلْتَفِتُ إِلَىٰ مَا يَحْكُمُ بِهِ الْآخِرُ».^۲

پاسخ به ادله مخالفین علم رجال

انصار احمد الحسن بصری جهت رد علم رجال به ادله‌ای متمسک شده‌اند که به برخی از موارد مهم آن اشاره شده و پاسخ داده می‌شود:

۱. عدم امکان اثبات عدالت راوی: با توجه به اینکه تنها مدارک موجود در خصوص روایان حدیث، کاغذ نوشته‌های رجالی است که امکان تحریف آنها بیش از پیش قوت دارد، لذا هیچ راهی برای اثبات عدالت راوی وجود ندارد. به عبارت دیگر؛ شهادت صامت لازم القبول نبوده و بایستی شهادت به عدالت یا فسق راوی بر اساس حس (عن حس) باشد و بر اساس حدس (عن حدس) پذیرفته نیست.

۱. حسینی قزوینی، المدخل الی علم الرجال و الدرایة، ص ۳۰.

۲. کافی، ج ۱، ص ۶۸.

پاسخ: اولاً پس از ثبوت حجیت و وثاقت مؤلف یک کتاب رجالی، به تبع به حجیت آن کتاب نیز یقین پیدا می‌شود و در این خصوص، بین گفتار و نوشتار مؤلف ثقه تفاوتی نیست. کما اینکه تمامی وصیت‌های مکتوب اموات و موقوفات، پس از یقین به انتساب آن به وصیت‌کننده و واقف، مورد پذیرش بوده و نیازی به شهادت حضوری ندارند. لذا اعتماد ما بر کتب رجالی نیز به خاطر تواتر یا شهرت یا اطمینان عقلایی نسبت آنها به مؤلف ثابت شده است.

ثانیاً؛ بنا به گفته علامه مامقانی رحمته‌الله: تزکیه و بیان عدالت و وثاقت یا تضعیف و بیان فسق آن، از باب شهادت نیست تا شرایط شهادت (شفاهی بودن، حسی بودن) را داشته باشد، بلکه با مراجعه به علم رجال، شواهد و قرائنی تحصیل می‌شود که می‌توان به آن مراجعه کرد.

۲. اختلاف در معنای عدالت و فسق: در بین بزرگان و علمای شیعه، در معنای عدالت و فسق اختلاف نظر است. برخی همچون شیخ طوسی رحمته‌الله در معنای عدالت به اسلام ظاهری کفایت کرده است در حالیکه برخی دیگر؛ عدالت را ملکه نفسانی و برخی هم عدالت را به حسن ظاهر تعبیر کرده‌اند. لذا این تشتت تعبیر در خصوص معنای عدالت برای ما درد سر ساز شده و هنگامی که گفته می‌شود فلان راوی عادل است، ما نمی‌دانیم منظور از آن کدام معنای عدالت است. لذا مراجعه به علم رجال نیز برایمان مفید نخواهد بود.

پاسخ: اولاً مبنای علماء مبتنی بر اصاله العدالة نبوده و در بسیاری از موارد، در پی روایتی که نقل شده است، عبارت عادل یا ثقة نیآورده‌اند.

ثانیاً؛ بر اساس نظر علامه مامقانی که گذشت، رجوع به کتب رجال، با هدف گردآوری قرائن و شواهدی بر عدالت و وثاقت راویان است تا از این طریق به اطمینان عدالت برسیم، ولو اینکه در معنای عدالت و فسق اختلاف نظر داشته باشیم.

۳. حرام بودن محتوای علم رجال: در باور آنان، علم رجال علمی است که دسته‌ای از راویان را تفسیق یا تکفیر کرده و این عمل مصداق تفضیح الناس بوده و حرام است. بنابراین علم رجال که به این عمل پرداخته است حرام می‌باشد.

پاسخ: اولاً تکفیر و تفسیق برخی از روایات بر اساس حدس و گمان نبوده و مصداق عمل به ظن نمی باشد. بلکه این عمل بر اساس یافته های روایی یا اخبار متواتر از ثقات شیعی می باشد.

ثانیاً؛ چنانچه بگویند این عمل مصداق غیبت بر شمرده می شود، خاطر نشان خواهد شد که غیبت دارای استثناهایی است که فاسقان علنی و باب مشورت و باب شهادت را از این مساله خارج می کند.

ثالثاً؛ حفظ احکام و شریعت اسلامی از حفظ اسرار شخصی برخی راویان (غیر عادل) مهم تر است.^۱

۴. وجود بیشمار راویان مجهول: برخی از اتباع احمد الحسن بر این باورند که تعداد راویان مجهول و ناشناخته در سلسله سند روایات، بیش از راویان شناخته شده است، لذا این امر بیانگر ناقص بودن علم رجال بوده و این امر همانند خط کش پنج سانتی است که بنا دارد زمینی هزار متری را متر کند. بنا بر این علم رجال نمی تواند معیار خوبی برای تفکیک روایات به صحیح و غیره باشد.

پاسخ: اولاً این مسأله نشانگر دقت و ظرافت و حساسیت علم رجال در خصوص روایات بوده و این امر نه تنها از درجه علم رجال نکاسته، بلکه بر درجه اعتماد و اعتبار آن علم خواهد افزود.

ثانیاً؛ راویان ناشناخته، اغلب کسانی هستند که دارای دو یا سه روایت انگشت شمار بوده و از کثرت روایت برخوردار نمی باشند تا از رهگذر کنار گذاشتن آنان، بر معظم روایات خللی وارد شود.

ثالثاً؛ در صورت مطابقت متن و محتوای روایت با اصول و مسلمات تشیع، وجود یک راوی ناشناخته مُخل سند نبوده و اعتبار روایت را مخدوش نمی کند.

رابعاً؛ در صورتی که روایت مشهور بوده و در طول تاریخ اسلام به مضمون آن اعتماد شده و یا مورد عمل قرار گرفته است، وجود یک یا چند راوی ناشناخته و مجهول بر اعتبار حدیث خدشه وارد نکرده و این شهرت، جبران کننده ضعف روایت خواهد بود.

۱. جعفر سبحانی، کلیات فی علم الرجال، ص ۴۳.

اجتهاد

یکی دیگر از اشتراکات نظری اخباریون با احمد الحسن بصری، پیرامون مخالفت با مسأله اجتهاد است. لذا براساس این باور، اجتهاد حرام بوده و مصداق ضلالت و گمراهی است. یکی از عمده اختلافات اخباریان با فقهای اصولی در مسائلی همچون؛ «انحصار ادله به کتاب و سنت، منع از تحصیل ظن، اخذ به ظواهر کتاب، اجرای اصالة البرائة در برخی موارد، حرمت کاربرد برخی از انواع قیاس و...» است، اما با توجه به اینکه در این درس مجال بررسی این اختلافات نیست، ابتدا به بیان معانی و تاریخچه اجتهاد و سپس به شرح برخی منابع اجتهاد پرداخته می‌شود تا بدین وسیله صحت و ترجیح روش اجتهادی بر روش اخباری تبیین گردد:

۱. معنای لغوی و اصطلاحی اجتهاد

اجتهاد در لغت به معنای کوشیدن تا حد خسته شدن از ماده «جهد» یا «جهد» است.^۱ اما در اصطلاح فقهای شیعه، نهایت تلاش برای تحصیل حجت و حکم شرعی و یا تعیین وظیفه عملی را اجتهاد می‌نامند.^۲ به عبارتی دیگر؛ اجتهاد، تلاشی عملی و روشمند برای استنباط حجت بر احکام و وظایف شرعی مربوط به موضوعات و پدیده‌های فرعی، از قواعد و منابع شرعی و نقلی است.^۳

۲. تاریخ اجتهاد

ترغیب و تشویق شیعیان به اجتهاد، از سوی اهل بیت علیهم‌السلام؛ بهترین بستر جهت رشد و آمادگی آنان برای دوران غیبت است که در مناسب‌های مختلف بدان پرداخته‌اند. چنانچه امام صادق علیه‌السلام به دانشوران خود می‌فرمود: «إِنَّمَا عَلَيْنَا أَنْ نُؤْتِيَ إِلَيْكُمْ الْأُصُولَ وَ عَلَيْنَا أَنْ نُفَرِّعُوا».^۴ همچنین از امام رضا علیه‌السلام نقل شده است که فرمود: «عَلَيْنَا الْقَاءُ الْأُصُولِ إِلَيْكُمْ وَ عَلَيْنَاكُمْ

۱. لسان العرب، ج ۳، ص ۱۳۳ و الصحاح، ج ۲، ص ۴۶۰.

۲. مصباح الاصول، ج ۳، ص ۴۳۴.

۳. مجموعه آثار، مرتضی مطهری، ج ۳، ص ۱۹۷.

۴. ابن ادریس، محمد بن احمد، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ج ۳، ص ۵۷۵.

التَّفَرُّغُ». ^۱ وظیفه ما القای اصول و وظیفه شما تفریح آن است.

بنابراین، تفریح اصول ائمه معصومین علیهم‌السلام، بهترین نوع اجتهاد است و همین معنا در عصر ما نیز رائج بوده و از آن بهره می‌جوییم. به عنوان مثال؛ در سخن امام صادق علیه‌السلام، عبارت «وَلَا يَنْقُضُ الْيَقِينَ بِالشَّكِّ» ^۲، به عنوان اصل بوده و احکامی که مجتهد از آن استنباط می‌کند، تفریعات است. لذا باید توجه داشت که بازگرداندن فرع به اصل حکم، همانند قیاس نبوده و بلکه استنباط فروع از کبرای کلی است. همچنین روایات «عَلَى الْيَدِ مَا أَخَذَتْ حَتَّى تُؤَدِّي» ^۳ و «وَلَا ضَرَرَ وَلَا ضَارًا» ^۴ و «فَرُّدُوا مُتَشَابِهَهَا إِلَى مُحْكَمِهَا» ^۵ از جمله اصول القاء شده از جانب معصومین علیهم‌السلام بوده است که بایستی مورد تفریح قرار گیرند. علاوه بر آن، روایات دیگری هستند که قواعد اصولی را مستقیماً به مجتهدین آموخته و آنان را به چنین ابزارهایی مجهز کرده‌اند. به عنوان نمونه؛ قاعده عام و خاص، ^۶ انصراف، ^۷ برائت، ^۸ احتیاط، ^۹ ناسخ و منسوخ، ^{۱۰} قواعد ناظر به موارد تعارض ادله ^{۱۱} و ...

لذا بر اساس همین روایات، رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «مَنْ أَفْتَى النَّاسَ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ النَّاسِخَ وَ الْمُنْسُوخَ وَ الْمُحْكَمَ وَ الْمُتَشَابِهَ فَقَدْ هَلَكَ وَ أَهْلَكَ» ^{۱۲} کسی که به مردم فتوا دهد، درحالی‌که علم به ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه ندارد، هم خودش و هم دیگری را هلاک کرده است. تعداد روایات مربوط به قواعد اصول فقه بقدری زیاد است که علامه سید هاشم خوانساری (م ۱۳۱۸) با تألیف کتاب «اصول آل الرسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم»، تمامی این روایت را جمع‌آوری

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۶۲.

۲. تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان)، ج ۲، ص ۱۸۶.

۳. سعید بن هبة الله، فقه القرآن، ج ۲، ص ۷۴.

۴. وسائل الشیعة، ج ۲۵، ص ۴۲۹.

۵. عیون أخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۱، ص ۲۹۰.

۶. فروع کافی، ج ۵، ص ۵۹، ۱۶.

۷. بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۸۳، ح ۳.

۸. وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۲۹۵.

۹. همان.

۱۰. همان، ص ۷۷.

۱۱. همان، ص ۷۵.

۱۲. المحاسن، ج ۱، ص ۲۰۶.

کرد. صاحب کتاب الذریعة از قول علامه خوانساری می‌نویسد: بی‌گمان بیش از ۴۰۰۰ حدیث را که مربوط به اصول فقه است را در این کتاب آورده‌ام.^{۱۳} همچنین محدث سبّری (م ۱۲۴۲) با تألیف کتاب «الاصول الاصلية» در قالب ۱۳۴ آیه و ۱۹۰۳ روایت، به قواعد اصول فقه اشاره کرده و یک یک آنها را بررسی کرده است.^{۱۴}

اجتهاد در عصر معصومین علیهم‌السلام

اولین افرادی که در باب اصول فقه کتاب نوشته و به تفریع اصول و اجتهاد پرداخته‌اند، اصحاب و یاران امامان شیعه علیهم‌السلام می‌باشند که از همان دوران، باب اجتهاد را گشوده و برای آیندگان به یادگار گذاشتند که به دو نمونه اشاره می‌شود:

۱. کتاب «الالفاظ و مباحثها» و «الاخبار» تألیف هشام بن حکم (م ۱۷۹)، از اصحاب امام صادق علیه‌السلام.^{۱۵}

۲. کتاب «اختلاف الحدیث و مسائله» و «علل الاحادیث»، تألیف یونس بن عبدالرحمن (م ۲۰۸)، از اصحاب امام کاظم و امام رضا علیهم‌السلام.^{۱۶}

البته در همان عصر، شاهد مبارزه امامان معصومین علیهم‌السلام با «اجتهاد به رأی» از جانب فقهای اهل سنت نیز بوده‌ایم که قالباً بر اساس قیاس و استحسان حکم کرده و صدور فتوا می‌کرده‌اند. لذا امام باقر علیه‌السلام فرمودند: «مَنْ أَفْتَى النَّاسَ بِرَأْيِهِ فَقَدْ دَانَ بِمَا لَا يَعْلَمُ، وَمَنْ دَانَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فَقَدْ ضَادَّ اللَّهَ حَيْثُ أَحَلَّ وَحَرَّمَ فِيمَا لَا يَعْلَمُ»^{۱۷} هر کسی که بر اساس اجتهاد به رأی، به مردم فتوا دهد، به آن چه (از دین) نمی‌داند متمسک شده و هر کس به آن چه (از دین) نمی‌داند متمسک شود، با خداوند مخالفت کرده است. زیرا به حلیت و حرمت چیزی فتوا داده است که نسبت به آنها علم ندارد.

با اندک تأملی در روش اجتهادی اهل سنت و روش اجتهادی شیعه اثنی عشری، تفاوت

۱۳. الذریعة، ج ۲، ص ۱۷۷.

۱۴. همان، ص ۱۷۸.

۱۵. الفهرست، ص ۲۲۳ و تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام، ص ۳۱۰ و معجم رجال الحدیث، ج ۱۹، ص ۲۷۱ و اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۱۳۷.

۱۶. الفهرست، ص ۲۷۶ و رجال نجاشی، ص ۴۴۶ و اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۱۳۷ و تأسیس الشیعة لعلوم الاسلام، ص ۳۱۱.

۱۷. قرب الإنسان، ص ۱۲.

اساسی این دو به دست می‌آید. چنانچه در فقه اجتهادی اهل سنت، به گونه‌ای است که فقیه در صورت فقدان نص، عملاً اجازه پیدا می‌کند تا دست به تشریح احکام و تکالیف شرعی بزند، اما اجتهاد شیعی؛ به معنای تشریح حکم از سوی فقیه نبوده، بلکه به معنای بکارگیری تمام نیروی علمی در کشف و استنباط احکامی است که خداوند آن‌ها را جعل فرموده است. به عبارت دیگر؛ اجتهاد در نزد اهل سنت، به خودی خود؛ قانون مستقلاً در عرض کتاب و سنت است اما اجتهاد در نگاه شیعه؛ ابزاری است برای استنباط قانون از کتاب خدا و سنت معصومین علیهم‌السلام. لذا چنین روشی نسبت به استخراج مسائل و تکالیف دینی از منابع معتبر، نه تنها مذموم نیست، بلکه همواره مورد توجه و تأکید معصومین علیهم‌السلام بوده است.^۱

اجتهاد در عصر غیبت کبری

با آغاز غیبت کبری، حسن بن علی بن ابی عقیل عمانی (م ۳۲۹)، نخستین کسی بود که با نوشتن کتاب «التمسک بحبل آل الرسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم» فقه را مهذب کرده و طریق اجتهاد و تطبیق احکام با ادله و اصول آنها را باز کرد.^۲ پس از ایشان علمای بزرگ شیعه این راه را ادامه داده و اصول مدونی را در قالب کتاب‌های اصولی به نگارش درآوردند که به اسامی برخی اشاره می‌گردد:

۱. محمد بن احمد (م ۳۶۸)؛ با تألیف کتاب «مسائل الحدیثین المختلفین».

۲. محمد بن احمد بن جنید اسکافی (م ۳۸۱)؛ با تألیف کتاب‌های «کشف التمویة و الالباس علی اغمار الشیعه فی امر القیاس»، «اظهار ما ستره اهل العناد من الروایة عن ائمة العترة فی امر الاجتهاد»، «الافهام لاصول الاحکام»، «تهذیب الشیعة لاحکام الشریعة»، «الاحمدی للفقہ المحمدی».

۳. شیخ مفید (م ۴۱۳)؛ با تألیف «التذکرة باصول الفقه» و «التجريد».

۴. سید مرتضی علم الهدی (م ۴۳۶)؛ با کتاب «الذریعة الی اصول الشریعة».

۱. تهرانی، رسول، مجمع الفوائد فی شرح الفرائد، ص ۴۷.

۲. الکنی والالقباب، ج ۱، ص ۱۹۹ و رجال نجاشی، ص ۴۸ و تاریخ فقه و فقهاء، ص ۱۴۰.

۵. شیخ طوسی (م ۴۶۰)؛ با کتاب «العدة فی اصول الفقه».
۶. علامه سالار دیلمی (م ۴۴۸)؛ با کتاب «التقريب فی اصول الفقه».
۷. ابن ادريس حلی (م ۵۹۸)؛ با کتاب «السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی».
۸. محقق حلی (م ۶۷۶)؛ با کتاب «نهج الوصول الی معرفة الاصول» و «معارج الاصول».
۸. علامه حلی (م ۷۲۶)؛ با کتاب های «مبادئ الوصول الی علم الاصول»، «تهذیب الوصول الی علم الاصول»، «نهاية الوصول الی علم الاصول»، «النکت البديعة فی تحریر الذريعة»، «شرح غایة الوصول الی علم الاصول»، «منتهی الوصول الی علمی الکلام و الاصول»، «نهج الوصول الی علم الاصول»^۱.

منابع اجتهاد

به کارگیری منابع اجتهاد دارای نظم و ترتیب خاصی است که مجتهد در صورت ناامیدی از هر مرحله به سراغ مرحله دیگر رفته و استنباط حکم می‌نماید که به ترتیب به آنها اشاره می‌گردد:

- الف. منابعی که حکم واقعی را مشخص می‌کنند. مانند: کتاب، سنت، اجماع، عقل^۲ و قیاس^۳ و ...
- ب. منابعی که حکم واقعی تنزیلی را مشخص می‌کنند. مانند: استصحاب، اصالة الصحة، قاعده تجاوز، قاعده فراغ و ...
- ج. منابعی که وظیفه عملی مکلف شاک و متحیر را مشخص می‌کنند. مانند: برائت شرعی، احتیاط شرعی، تخیر شرعی و ...
- د. مجتهد پس از ناامیدی از این سه مرحله، به سراغ تعیین وظیفه عقلی رفته و از راه برائت عقلی، احتیاط عقلی و تخیر عقلی، وظیفه عملی مکلف را تبیین می‌کند.^۴

۱. رجال العلامة الحلی، ص ۴۵.

۲. مراد از عقل، عقل مُدرک احکام است، نه عقلی که به طور استقلالی حاکم بوده و در برابر حکم خداوند، حکم صادر می‌کند.

۳. در باور فقهای شیعه، از بین چهار نوع قیاس، قیاس مستنبط العلة باطل بوده و قیاس های منصوص العلة، قیاس اولویت و قیاس تنقیح مناط دارای حجیت می‌باشند. الاصول العامة للفقهاء المقارن، محمد تقی حکیم، ص ۳۱۱.

۴. یوسفی مقدم، اجتهاد از منظر قرآن، ص ۵۷.

اجتهاد در برابر نص

نص در لغت به معنای بلند کردن^۱ و در اصطلاح عرف؛ به کلام معتبر و صریح و آشکاری گفته می‌شود که بیش از یک معنا از آن استفاده نشود.^۲ لذا در فرهنگ حدیثی، نص صرفاً به قرآن کریم، کلام رسول خدا ﷺ و امامان معصومین (علیهم‌السلام) اطلاق می‌شود.

با این وجود، اجتهاد در برابر نص، عنوان و اصطلاحی است که همه فقهاء مأمور به اجتناب و دوری از آن هستند. بدین معنا که فقهاء حق مقدم داشتن نظر شخصی خود در برابر فرمان خدا و معصومین (علیهم‌السلام) را نداشته و در صورت وجود بیان و نص صریح از سوی آنان، عمل به حکم واقعی در اولویت است.^۳ حتی این دیدگاه در میان برخی از اهل سنت نیز وجود داشته و بر آن عمل ملزم می‌باشند. لذا ابن حزم اندلسی در کتاب الاحکام آورده است: «مَنْ بَلَغَهُ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ خَيْرٌ يُقْرِئُ بِصِحَّتِهِ ثُمَّ رَدَّهُ بِغَيْرِ تَقِيَّةٍ فَهُوَ كَافِرٌ».^۴ کسی که به او خبری از رسول خدا ﷺ برسد و به صحت آن اقرار داشته و بدون تقیه آن را رد کند کافر است. همچنین امام صادق (علیه‌السلام) نیز در این باره فرمودند: «مَنْ حَكَمَ فِي دَرْهَمَيْنِ بَغَيْرِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فَهُوَ كَافِرٌ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ».^۵ کسی که در باره دو درهم به غیر آنچه خداوند فرموده حکم کند، به خداوند عظیم کافر شده است.^۶

مراجعه مستقیم مردم به روایات

اخباریون بر این باورند که بایستی عوام مردم جهت استنباط احکام شرعی خود به روایات مراجعه کرده و حکم خود را از لابه لای کتب روایی جستجو نمایند. همچنین اتباع احمد الحسن بصری نیز در این خصوص قائل به مراجعه مستقیم به روایات یا مراجعه به کتب احمد بصری هستند. لذا این سؤال پیش می‌آید که آیا مراجعه مستقیم مردم به آیات

۱. نص الحدیث ینصه نصاً رفعه. لسان العرب، ج ۷، ص ۹۸.

۲. فرهنگ فارسی، ج ۳، ص ۲۳۹۹.

۳. جواهر الکلام، ج ۳، ص ۱۴۱ و نیبایع الاحکام، ص ۵۰۱ و النص والاجتهاد، ص ۱۹.

۴. الاحکام، ابن حزم، ج ۱، ص ۸۹.

۵. کافی، ج ۷، ص ۴۰۸.

۶. یوسفی مقدم، اجتهاد از منظر قرآن، ص ۲۷۳.

و روایات، جهت استنباط احکام جایز است؟

در پاسخ به این سخن باید گفت: اولاً؛ اولین مسئله‌ای که در کتب فقهی به آن اشاره شده است، تقسیم بندی مکلف است. لذا گفته شده: «يجب على كل مكلف في عباداته و معاملاته أن يكون مجتهداً، أو مقلداً، أو محتاطاً». لذا تمامی فقهاء براین باورند که؛ کسی که مقلد بوده و از توانایی علمی در خصوص استنباط احکام از روایات و آیات برخوردار نیست، مراجعه مستقیم وی به آیات و روایات جهت استخراج و استنباط احکام جایز نمی باشد، چرا که آیات و روایات، دارای محکّمات و متشابهات بوده و توان فهم آنها برای افراد غیر متخصص میسر نمی باشد.

ثانیاً؛ علاوه بر مراجعه مستقیم افراد غیرمتخصص به روایات، حتی خواندن برخی روایات برای افرادی که توان فهم و درک آن را ندارند نیز منع شده است. چنانچه از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ اِخْتِمَالِ أَمْرِنَا التَّصَدِيقُ لَهُ وَالْقَبُولُ فَقَطْ مِنْ اِخْتِمَالِ أَمْرِنَا سِتْرُهُ وَصِيَانَتُهُ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهِ فَأَقْرَبُهُمُ السَّلَامُ وَقُلْ لَهُمْ رَحِمَ اللهُ عَبْدًا اجْتَرَمَ مَوَدَّةَ النَّاسِ إِلَى نَفْسِهِ حَدُّهُمْ بِمَا يَعْرِفُونَ وَاسْتُرُوا عَنْهُمْ مَا يُنْكِرُونَ ثُمَّ قَالَ وَ اللهُ مَا النَّاصِبُ لَنَا حَزَبًا بِأَشَدَّ عَلَيْنَا مَوْنَةً مِنَ النَّاطِقِ عَلَيْنَا بِمَا نَكْرَهُ». تحمل امر ما تنها به تصدیق و پذیرفتن آن نیست، از جمله تحمل امر ما پنهان داری و نگهداشتن آن از نا اهلش باشد. به شیعیان ما سلام برسان و به آنها بگو: خدا رحمت کند بنده‌ای را که دوستی مردم را بسوی خود کشاند، آنچه را می فهمند به آنها بگوئید و آنچه را نمی پذیرند از آنها بپوشید. سپس فرمود: بخدا کسی که به جنگ ما برخاسته زحمتش برای ما از کسی که چیزی را که نمی خواهیم از قول ما می گوید بیشتر نیست.

اختلاف در فتوا

ممکن است برخی با ایراد گرفتن به اینکه اگر فقهاء سخن دین را می گویند پس چرا در برخی مسائل با یکدیگر اختلاف دارند؟ لذا جهت تبیین بحث به علل و ریشه‌های اختلاف در فتوا اشاره می‌گردد:

دلیل اول: اختلاف در ناقلان و راویان احکام؛ در زمان حضور معصومین علیهم السلام یا در زمان

نزدیک به عصر آنان، سند و مدرک روایات و شناخت راویان احادیث، کمتر مورد نیاز بود، زیرا احادیث و احکام را یا از خود معصوم علیه السلام می پرسیدند و یا راوی و ناقل آنها را به جهت نزدیکی زمانی با معصوم، می شناختند. اما در زمانهای بعد، روایات و احادیث با واسطه های زیادی نقل می شد و اشخاصی مانند ابوهیره ها نیز گاهی تا حدود چهار هزار حدیث دروغی را جعل می کردند. از این رو مجتهدی که می خواهد طبق حدیث و روایتی فتوا دهد، باید راویان و ناقلان آن را بشناسد و به معتبر بودن سند روایات پی ببرد و نیز به علم «حدیث» و «رجال» آگاهی داشته باشد. همین تحقیق در سند احادیث و شناخت راویان آنها (علم رجال)، باعث می شود که گاهی یک حدیث به نظر مجتهدی صحیح و معتبر باشد؛ اما همین حدیث در نظر مجتهد دیگر از صحت و اعتبار برخوردار نباشد و در نتیجه موجب اختلاف فتوا بین آنان گردد.

دلیل دوم: اختلاف در معانی و مفاهیم احکام؛ گاهی بعضی از آیات و روایات از نظر کلمات، جملات و ترکیبات، به گونه ای است که در معانی و مفاهیم آنها، احتمالات مختلفی داده می شود. بدین جهت در معانی و مفاهیم احکام، بین مجتهدان اختلاف نظر و در نتیجه اختلاف فتوا به وجود می آید؛ مثلاً در آیه مربوط به تیمم «... فلم تجدوا ماءً فتيمموا صعيدا طيبا؛ در صورتی که برای طهارت به آب دسترسی نداشتید، بر «صعيد» پاکیزه تیمم کنید»؛ در معنا و مفهوم کلمه «صعيد»، اختلاف نظر پیش آمده که آیا معنای «صعيد» فقط خاک است یا معنای آن تمام چیزهایی است که پوسته ظاهری زمین را تشکیل می دهد (مانند سنگ، شن، ریگ و جز آن). از این رو در این که بر چه چیزهایی تیمم کردن صحیح است و یا غیر صحیح، بین مجتهدان اختلاف فتوا به وجود می آید.

دلیل سوم: اختلاف در مصادیق و موضوعات احکام؛ گاهی مجتهدان در خود حکم شرعی با یکدیگر اتفاق نظر دارند که یا در مصداق و موضوع حکم اختلاف پیدا می کنند؛ مثلاً اگر بر بدن یا لباس نمازگزار خونی باشد که مقدار آن کمتر از «درهم» است، نماز صحیح می باشد. در زمانی که این حکم از سوی معصوم علیه السلام صادر شده، درهم در میان مردم معمول بوده است و همه اندازه آن را می دانسته اند. و یا در زمان های بعد به جهت عدم آگاهی از اندازه درهم آن روز، اختلاف نظرهایی به وجود آمده است که آیا اندازه درهم، مساوی با گودی

کف دست است، یا سرانگشت ابهام، و وسطی و یا سبّابه. همین اختلاف نظر در مصداق و موضوع حکم، باعث اختلاف فتوا در حکم شرعی آن شده است.

دلیل چهارم: اختلاف در مقاصد و اهداف احکام، چون در زمان ائمه اطهار علیهم‌السلام و طبقه اول راویان احادیث و ناقلان احکام شرعی، حکومت و قدرت در دست مخالفان شیعه بوده است. از این رو آنان نمی‌توانستند، در همه جا احکام «واقعی» الهی را بدون پرده بیان کنند و به اصطلاح رعایت تقیه می‌کردند. همین امر موجب شده است تا بعضی از احادیث با بعضی دیگر، توافق نداشته باشند و مقصود و هدف اصلی معصوم علیهم‌السلام فهمیده نشود. یکی از کارهای فقیهان و مجتهدان؛ این است که چنین احادیثی را که در نظر نخستین با یکدیگر منافات و تعارض دارند، با هم جمع کنند تا مقصود و هدف اصلی آنها معلوم و شناخته شود. در نتیجه، آنها را مأخذ و دلیل فتوای خود قرار دهند. گاهی در جمع بین احادیث و وفق دادن یک حدیث با حدیث دیگر، در میان آنان اختلاف نظر پیش می‌آید و همین موجب تفاوت فتوای آنان می‌گردد.

با در نظر گرفتن این چهار علت، گاهی بین مراجع تقلید در مسائل جزئی فقهی، اختلاف فتوا پیش می‌آید و این دلیلی محکم بر پویایی فقه تشیع است. برخلاف فقه اهل سنت که پاسخی برای احکام مستحدثه ندارند زیرا از نعمت مرجعیت محروم می‌باشند.^۱

۱. ر، ک: بحثی درباره مرجعیت و روحانیت، جمعی از دانشمندان، مقاله تمرکز و عدم تمرکز مرجعی و فتوی، سید محمود طالقانی و مقاله تقلید اعلم یا شورای فتوا به قلم سید مرتضی جزایری.

پرسش‌های درس

۱. دیرینه اخباری‌گری از نگاه شهید مطهری را تشریح کنید.
۲. چهار مورد از محورهای اعتقادی اخباریون را بیان کنید.
۳. اشکال تقسیم حدیث به صحیح و ضعیف را تقریر کنید.
۴. دو نمونه از اصحاب ائمه که دارای کتاب رجالی هستند را نام ببرید.
۵. ادله مخالفین علم رجال را نام برده و یک مورد را پاسخ دهید.
۶. اجتهاد در برابر نص را تعریف کرده و یک نمونه مصداقی برای آن بیان کنید.

درس دوازدهم

اخباری گرمی و احمد الحسن بصری

اهداف درس

آشنایی با:

• تقلید از غیر معصوم علیه السلام

تقلید از فقیه

همانطور که در درس قبلی اشاره شد، یکی دیگر از باورهای مشترک بین اخباریون و احمد الحسن بصری، حرمت تقلید عوام از فقیه است. لذا احمد الحسن بر اساس این باور در اول شوال (۱۴۲۴ ه.ق) اعلام کرد: «علی کل مسلم ترک التقلید فی الفقه و الاصول و العمل بالاحتیاط فکل مقلد فهو عاصی لامر الامام المهدی عجل الله تعالی فرجه»^۱.

در این درس بر اساس قرآن کریم ثابت خواهد شد که تقلید عوام مردم از فقیه جامع شرایط واجب بوده و در صورت اعراض از فقیه و ارتکاب به معصیت و مخالفت با امر شارع مقدس، فرد غیر مقلد خاطی بوده و مورد عذاب الهی قرار خواهد گرفت.

در نگاه اول، قرآن کریم مسلمین را به دو گروه؛ فقیهان انذار دهنده و مؤمنین انذار شونده تقسیم کرده و فرموده است: «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَّقُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»^۲. بر اساس این تقسیم بندی، جامعه مسلمین به لحاظ معرفتی به دو دسته تقسیم شده اند که بایستی عده ای به فهم و فقه رسیده و عده ای دیگر از فهم و فقه آنان استفاده کنند. لذا به التزام عقلی، تبعیت غیر فقیه از فقیه واجب است چرا که در غیر این صورت، این تقسیم بندی و دستور به تفقه و انذار بیهوده خواهد بود.

۱. عکس و رونوشت بیانیته در نزد نویسنده موجود است.

۲. توبه، ۱۲۲.

تفقه در دین

تفقه در دین به معنای فهمیدن تأویل دین^۱ است که می‌تواند مرحله‌ای فراتر از علم به دین و شناخت مسائل و مبانی آن باشد. لذا قرآن کریم و روایات معصومین علیهم‌السلام حکم به وجوب کفایی و لزوم دستیابی به تفقه در دین را صادر کرده و بر لزوم تبعیت عملی از فقهاء تأکید فرموده‌اند.

آنچه از آیه نفر مبنی بر وجوب تفقه و تقلید برمی‌آید این است که:
اولاً؛ با استفاده از لولای تحضیضیه در «فلولا نفر من کل فرقة طائفة»، وجوب نفر برای تفقه استفاده شده است.

ثانیاً؛ «لیتفقها فی الدین» به عنوان غایت نفر است که با توجه به وجوب نفر، وجوب تفقه نیز استفاده می‌شود تا هر کدام از نافرین؛ بر اساس استعداد خود به فهم و فقه دین دست یافته و بر اساس فقه خود مردم را انذار نمایند. طبیعی است که میزان و صحت فهم هر کدام با دیگری در یک سطح نخواهد بود اما با این حال خداوند متعال، انذار هر کدام از فقهاء را حجت دانسته به تبعیت از آنها دستور داده است. البته این سخن ناظر به هرمنوتیک نبوده و با دریافت و فهم شخصی متفاوت است زیرا در تفقه دینی، آنچه ضابطه استنباط است، قواعد حاکم بر آن بوده و از هر گونه تأویل، تفسیر و برداشت شخصی مبری می‌باشد. قابل توجه اینکه؛ روایات معصومین علیهم‌السلام نیز بر وجوب تفقه در دین تأکید کرده و فرموده‌اند: «عَلَيْكُمْ بِالتَّفَقُّهِ فِي دِينِ اللَّهِ، وَلَا تَكُونُوا أَعْرَابًا؛ فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَتَّفَقْهُ فِي دِينِ اللَّهِ، لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَ لَمْ يُرَكِّبْ لَهُ عَمَلًا»^۲.

ثالثاً؛ «لینذروا قومهم» غایت تفقه واجب و نفر واجب است، بر این اساس، انذار قوم نیز واجب خواهد شد. البته انذار به معنای ابلاغ بوده و مراد از آن ترساندن نمی‌باشد.^۳
رابعاً؛ حذر در «لعلهم یحذرون» غایت نفر و تفقه و انذار واجب است، لذا به استناد دلالت آیه، وجوب حذر از انذار فقیه استنباط می‌گردد. البته توجه شود که منظور از حذر، حذر

۱. دعا النبی، صلی الله علیه وسلم، لابن عباس فقال: اللهم عَلِّمَهُ الدِّينَ وَفَقَّهُهُ فِي التَّأْوِيلِ أَيْ فَهَّمَهُ تَأْوِيلَهُ وَمَعْنَاهُ. لسان العرب، ج ۱۳، ص ۵۲۲.

۲. کافی، ج ۱، ص ۷۵.

۳. المُنْذِرُ: المَعْلَمُ الَّذِي يُعْرِفُ الْقَوْمَ بِمَا يَكُونُ قَدْ دَهَمَهُمْ مِنْ عَدُوٍّ أَوْ غَيْرِهِ وَأَصْلُ الْإِنْذَارِ الْإِعْلَامُ. لسان العرب، ج ۵، ص ۲۰۳.

عملی است لذا توقع و مطلوب خداوند این است که مردم بعد از آنکه احکام الهی برای آنها بیان شد، عملاً متحذر شوند و این حذر و پرهیز جز با عمل به فتوای فقیه تحقق پیدا نمی‌کند. چرا که مراد از حذر عملی؛ حجیت فتوای مجتهد و لزوم قبول قول مجتهد به صورت عملی بوده و صرف التزام قلبی ملاک نمی‌باشد.

باته به این‌که گاهی انذار کردن از باب دلالت مطابقه و گاهی از جهت دلالت تضمن و گاهی از طریق دلالت التزام است. همانگونه که بیان شد، آیه شریفه صراحت در وجوب انذار برای فقیه دارد، لذا اگر مجتهدی بر حرمت و یا وجوب مطلبی فتوا داد، آن فتوا به دلالت تضمن، حکم الهی محسوب می‌شود و عدم اتیان آن، مستوجب عقاب خواهد بود.

شاید برخی به این باور باشند که فقاهت و اجتهادی که در صدر اسلام و در زمان پیامبر اسلام ﷺ و ائمه معصومین علیهم‌السلام مطرح بوده است، غیر از فقاهت و اجتهادی است که در زمانهای متأخر مورد نظر می‌باشد؛ چون فقاهت و اجتهاد در صدر به صورت سؤال از معصومین بوده است و در آن زمان اجتهاد مصطلح مد نظر نبوده است، بنابراین، آیه بر انذار فقیه دلالت ندارد تا بر حجیت فقاهت هم دلالت کند؛ بلکه، آیه بر حجیت نقل روایت و حجیت خبر واحد دلالت دارد و انذار فقیه در اینجا به معنی نقل روایت است به همان صورتی که از معصومین علیهم‌السلام شنیده است، که در این صورت چنین پاسخ داده می‌شود که: اولاً؛ از آنجا که در آیه شریفه، عنوان فقاهت در وجوب تحذر اخذ شده است، آیه با نقل روایت و حجیت خبر واحد ارتباطی ندارد. دلیل اول اینکه، در حجیت روایت، التفات راوی به معنی روایت شرط نشده است، تا چه رسد به این که راوی، فقیه هم باشد؛ زیرا در نقل روایت، جز وثاقت راوی، چیز دیگری معتبر نیست و دوم اینکه لازم نیست که عنوان فقیه در نقل روایت بر راوی صدق کند؛ چون هرگز راوی با صرف نقل تعدادی روایت و لو اینکه معنی آنها را هم بداند، مستحق عنوان فقیه نخواهد بود؛ زیرا روشن است که علم به یک یا چند حکم، در صدق عنوان فقاهت کفایت نمی‌کند، در حالیکه روایت او صحیح است؛ نتیجه این است که آیه شریفه، ارتباطی به حجیت روایت ندارد و از سویی، وظیفه راویان، نقل روایت بوده و وظیفه فقهاء، تفریع اصول است، چنانچه امام رضا علیه‌السلام فرمود: «عَلَيْنَا الْقَاءُ

الأُصُولِ وَعَلَيْكُمْ التَّفْرِيعُ». ^۱ توجه شود که تفریع اصول کاری تخصصی بوده و از عهده ناقلان حدیث و عوام مردم خارج است.

ثانیاً؛ ماهیت فقاہت و اجتهاد به معنی معرفت احکام از روی دلیل، امر واحدی است که حقیقت آن با تغییر زمان متفاوت نمی شود و در زمان حاضر و صدر اول یکی است و در این معنی اختلافی وجود ندارد؛ بلکه تفاوت اجتهاد امروز و صدر اول در صعوبت و سهولت است؛ چون تفقه در صدر اول، به شنیدن حدیث بوده است و متوقف بر علوم و مقدمات مورد نیاز فعلی نبوده است. اما در زمانهای متأخر، اگرچه نیل به مرتبه اجتهاد بر مقدمات زیادی متوقف است، ولی این فرق به معنی متغیر بودن معنی اجتهاد نمی باشد. البته مسأله تعارض بین اخبار، هم در اجتهاد مصطلح مطرح است و هم در اعصار سابق بوده است. از این روی، در مورد تعارض اخبار، بین اجتهاد این زمان با آن زمان فرقی نیست؛ لذا ادعای مغایرت مفهوم اجتهاد در امروز و صدر اول هم وجهی ندارد.^۲

نتیجه اینکه؛ بر اساس آیه نفر، تفقه و انذار واجب کفایی است و لازمه این وجوب، تبعیت و حذر عملی عوام از فقها می باشد. توجه به این نکته ضروری است که نگاه اولین اسلام بر تفقه بوده و کسانی را که از استعانة تفقه برخوردارند را بر این امر دعوت کرده است. از سویی باب تقلید را باز گذاشته و رجوع مقلدین به هر کدام از فقهاء که دارای اعلمیت می باشد را باز گذاشته است تا مردم بتوانند به تشخیص آگانه خود، احکام شان را از آنان دریافت نمایند. لذا می توان همین نوع از تقلید که بر پایه علم و آگاهی می باشد را نوعی از تفقه در مرحله نازل تر دانست.

قرآن و منع تقلید

قرآن کریم می فرماید: « وَ مِنْهُمْ أُمَّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِي وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ »^۳ یک عده آنها همان مردم بی سواد و نادان بودند که از کتاب آسمانی خود چیزی جز یک رشته خیالات

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۶۲.

۲. التنقیح فی شرح العروة الوثقی، ص ۸۸ و تهذیب الاصول، ج ۳، ص ۱۶۷.

۳. بقره، ۷۸.

و آرزوها نمی‌دانستند و دنبال گمان و وهم می‌رفتند.

این آیه در مقام مذمت عوام و بی‌سوادان یهود است که در اصول دینی خود از علماء و پیشوایان خود پیروی و تقلید می‌کردند. در ذیل این آیه آمده است: شخصی به امام صادق علیه السلام عرض می‌کند که عوام و بی‌سوادان یهود راهی نداشتند جز اینکه از علماء خود هر چه می‌شنوند قبول کنند و پیروی نمایند. اگر تقصیری هست، متوجه علماء یهود است. چرا قرآن کریم عوام الناس بیچاره را که چیزی نمی‌دانستند و فقط از علماء خود پیروی می‌کردند را مذمت می‌کند؟ چه فرقی بین عوام یهود و بین عوام ما هست؟ اگر تقلید و پیروی عوام از علماء مذموم است پس عوام ما نیز که از علماء ما پیروی می‌کنند باید مورد ملامت و مذمت قرار گیرند. اگر آنها نمی‌بایست قول علماء خود را بپذیرند اینها نیز نباید بپذیرند.

حضرت فرمود: «بَيْنَ عَوَامِنَا وَ عُلَمَائِنَا وَ عَوَامِ الْيَهُودِ وَ عُلَمَائِهِمْ فَرْقٌ مِنْ جِهَةٍ وَ تَسْوِيَةٌ مِنْ جِهَةٍ أَمَّا مِنْ حَيْثُ اسْتَوَوْا فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ ذَمَّ عَوَامَنَا بِتَقْلِيدِهِمْ عُلَمَاءَهُمْ كَمَا ذَمَّ عَوَامَهُمْ وَ أَمَّا مِنْ حَيْثُ افْتَرَقُوا فَلَا عَوَامَ وَ عِلْمَاءَ مَا وَ عَوَامَ يَهُودٍ مِنْ جِهَةٍ فَرْقٌ دَارَنَد وَ مِنْ جِهَةٍ مَثَلِ هُمُ أُنْد. مِنْ جِهَةٍ مَثَلِ هُمُ يَشْنَد، خَدَاوند عَوَام رَا نِيْزِبَهْ أَنْ نُوْعِ تَقْلِيْدِ مِنْ جِهَةٍ مَذْمُوْمِ كَرْدَه وَ اَمَّا مِنْ جِهَةٍ كِهْ فَرْقِ دَارَنَد نَه. أَنْ شَخْصِ عَرْضِ كَرْد: يَا ابْنَ رَسُوْلِ اللَّهِ تَوْضِيْحْ بَدِيْهِد. فَرْمُوْد: عَوَامِ يَهُودِ عِلْمَاءِ خُودِ رَا دَرِ عَمَلِ دِيْدَهْ بُوْدَنْد كِهْ صَرِيْحاً دَرُوْغِ مِيْ گُوِيْنْد، مِنْ جِهَةٍ پَرِهِيْزِ نَدَارَنْد، اَحْكَامِ وَ قَضَاءِ هَا رَا بَهْ خَاطِرِ رُوْ دَرِ بَايَسْتِيْ هَا وَ رَشُوْهْ هَا تَغْيِيْرِ مِيْ دِهَنْد، مِيْ دَانَسْتَنْد كِهْ دَرِ بَارَهْ اِفْرَادِ وَ اشْخَاصِ عَصَبِيْتِ بَهْ خَرْجِ مِيْ دِهَنْد، حُبِّ وَ بَغْضِ شَخْصِيْ رَا دَخَالَتْ مِيْ دِهَنْد وَ حَقِّ يَكِيْ رَا بَهْ دِيْگَرِيْ مِيْ دِهَنْد. أَنْگَاَهْ فَرْمُوْد: بَهْ حَكْمِ اَلْهَامَاتِ فِطْرِيْ عَمُوْمِيْ كِهْ خَدَاوند دَرِ سَرِشْتِ هَر كَسِ تَكْوِيْنِيْ قَرَارِ دَاَدَهْ مِيْ دَانَسْتَنْد كِهْ هَر كَسِ كِهْ چِنِيْنِ اَعْمَالِيْ دَاشْتَهْ بَاشَدِ نَبَايَدِ قَوْلِ اَوْ رَا پِيْرُوِيْ كَرْد، نَبَايَدِ قَوْلِ خَدَا وَ پِيْغَمْبَرَانِ خَدَا رَا بَا زَبَانِ اَوْ قَبُوْلِ كَرْد وَ بَهْ هَمِيْنِ مَنُوَالِ اسْتِ حَالِ عَوَامِ مَا، اِيْنِ هَا نِيْزَا اِگَرِ دَرِ فُقَهَاءِ خُودِ، اَعْمَالِ خِلَافِ، تَعْصِبِ شَدِيْدِ، تَزَا حِمِّ بَرِ سَرْدِنِيَا، طَرْفِدَارِيْ اَزِ طَرْفِدَارَانِ خُودِ هَر چِنْدِ نَا صَالِحِ بَاشَنْد، كُوْبِيْدِنِ مَخَالِفِيْنِ خُودِ هَر چِنْدِ مَسْتَحَقِّ اِحْسَانِ وَ نِيْكِيْ بَاشَنْد، اِگَرِ اِيْنِ اَعْمَالِ رَا دَرِ اَنْهَاءِ حَسِ كَنْنَدِ وَ بَا زَهْمِ چَشْمِ خُودِ رَا بِيْنْدَنْد وَ اَزِ اَنْهَاءِ پِيْرُوِيْ كَنْنَدِ عِيْنَا مَانَنْدِ هَمَانِ عَوَامِ يَهُودِيْنْدِ وَ مَوْرُوْدِ مَذْمُوْمِ وَ مَلَامَتِ هَسْتَنْد وَ فَرْمُوْدَنْد: «أَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالِفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِ أَنْ

يُقَلِّدُوهُ» و اما هر یک از فقهاء که خوددار و حافظ دین خود و مخالف هوای نفس و مطیع فرمان مولای خود باشد باید عوام از او تقلید کنند.^۱

نکات این روایت عبارتند از:

۱. تقلید از فقیه جامع شرایط جایز بوده و اگر فقیهی که از شرایط اخلاقی مذکور در روایت برخوردار نباشد، قابل تقلید نمی باشد.

۲. لام در «فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقَلِّدُوهُ» همانند لام در «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتِطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا»^۲ برای تکلیف است که در صورت جمع شدن شرایط، حق ثابتی از جانب مردم برای خداوند ایجاد می گردد. لذا در صورتی که شرایط تقلید برای هر کدام از عوام فراهم شد، بایستی آن را پذیرفته و انجام دهند.

استدلال عقلی بر وجوب تقلید

بعد از پذیرفتن مبدأ هستی و ارسال انبیاء و این که بندگان خدا بی هدف آفریده نشده اند، عقل اقرار می کند که اطاعت از خدا ضروری و نافرمانی او موجب خروج از بندگی است و کیفیت اطاعت احکام الهی مبتنی بر علم به احکام است و این علم یا از طریق شنیدن سخن معصوم عَلَيْهِ السَّلَام و یا به اجتهاد و یا با تقلید حاصل می شود، راه اول برای مردم زمان غیبت ممکن نیست و راه دوم برای عموم مردم میسر نیست، پس عقل حکم می کند که باید تقلید کرد و به مجتهد رجوع نمود. علاوه بر آن، آیات و روایات نیز بر این تقلید تأکید دارند، لذا تقلید از فقیه جامع شرایط برای فرد غیر فقیه به ضرورت عقل و نقل واجب است.

۱. احتجاج طبرسی، ج ۲ ص ۴۵۷.

۲. آل عمران، ۹۷.

پرسش‌های درس

۱. نگاه قرآن به مکلفین با چه تقسیم‌بندی مطرح شده است؟
۲. دلالت آیه نفر بر وجوب تفقه و تقلید را بیان کنید.
۳. آیا تقلید در زمان معصومین با تقلید کنونی تفاوت دارد؟ توضیح دهید.
۴. مخالفت قرآن با تقلید در چه شرایطی است؟
۵. چگونه می‌توان از حدیث فللعوام آن یقلدوه و وجوب تقلید را استنباط کرد؟



درس سیزدهم

آخر الزمان

اهداف درس

آشنایی با:

- محدوده آخر الزمان
- فقهای آخر الزمان

آخراالزمان

مسأله آخراالزمان یکی از چالشی‌ترین مسائل قرن اخیر است، بطوری که به خاطر اهمیت موضوع، به یک رشته دانشگاهی تبدیل شده و در دانشگاه‌های وابسته به کلیسای کاتولیک تدریس می‌گردد. این مسئله از نظر اسلام نیز دارای اهمیت و جایگاه ویژه‌ای بوده و پیرامون نشانه‌های آن، احادیث فراوانی صادر شده است.

با این وجود، زمان و تعریف آخراالزمان مورد اختلاف ادیان و مذاهب بوده و به باوری مشخص دست نیافته‌اند. به عنوان مثال؛ در باور یهود، آخراالزمان به معنای پایان دوران جهان و پیوستن آن به قیامت کبری است. چنانچه در کتاب دانیال نبی عَلَيْهِ السَّلَام برای باور تاکید کرده و از رستاخیزی بزرگ خبر داده است، لذا گفته شده است: در این زمان مردگان از خاک برمی‌خیزند و براساس کتابی که همه نام‌ها در آن ثبت است نیکوکاران و گناهکاران از هم جدا می‌شوند و هر گروه به پاداش و کیفر شایسته خود می‌رسند.^۱ این در حالی است که در باور مسیحیت، دوران آخراالزمان به رجعت مسیح و آغاز حکومت عدل الهی اطلاق

۱. این کتاب در دوران سلطنت آنتیوخوس اپیفانس، فرمانروای سوریه و فلسطین (۱۶۴-۱۷۵ ق م) و در هنگامی که جامعه یهود از درون در معرض تأثیرات افکار بیبگانه (یونانی و ایرانی) قرار گرفته و از بیرون گرفتار آزار و شکنجه عمال دولتی شده بود، نوشته شده است. دانشنامه بزرگ اسلامی، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، برگرفته از مقاله «آخراالزمان»، ج ۱، ص ۱۰۲.

۲. عهد عتیق، دانیال نبی، ۱: ۴۱۲.

شده است. چنانچه در آخرین رساله‌های پولس و در انجیل یوحنا آمده است: «مسیح یک شخص معین نیست، بلکه اصلی است الهی و فوق طبیعی، فراتر از تاریخ و زمان، که پیش از آفرینش جهان بوده و بعد از پایان آن نیز خواهد بود. مسیح علت فاعلی و علت غایی هستی است و آفرینش عالم به واسطه او و برای اوست. همچنان که همه در آدم مرده‌اند، همه در مسیح زنده خواهند شد.^۱ مسیح خود قیامت و حیات است، اوره و دروازه نجات است. او خود آخرالزمان است.»^۲

حتی در میان مسلمین نیز درباره محدوده آخرالزمان، برداشت‌های متفاوتی ارائه شده است که می‌توان تمامی آنها را در دو معنای کلی دسته بندی کرد:

(الف). آخرالزمان به یک فاصله زمانی، بین ولادت پیامبر اسلام ﷺ تا قیامت کبری اطلاق می‌گردد و از این رو آن حضرت را پیامبر آخرالزمان نیز نامیده‌اند.

(ب). فاصله زمانی بین ولادت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشريف تا پایان قیام ایشان را آخرالزمان می‌نامند.

با وجود این آشفتگی، برخی از فرقه‌های انحرافی همچون احمد الحسن بصری، از فضای مبهم آن سوء استفاده نموده و روایات مربوط به آخرالزمان را به نحو دلخواه تأویل می‌کنند.

محدوده آخرالزمان

قرآن کریم در یک تقسیم بندی کلی، با توجه به ساکنین زمین، زمان دنیا را به دو بخش اولین و آخرین دسته بندی کرده است. چنانچه می‌فرماید: «ثَلَاثَةٌ مِنَ الْاَوَّلِيْنَ وَ قَلِيْلٌ مِنَ الْاٰخِرِيْنَ». علامه طباطبایی در تفسیر این آیه می‌فرماید: گروه کثیری از مقربان از امت‌های نخستین و قبل از پیامبر اکرم ﷺ هستند و گروه اندکی نیز از امت آخرین، که منظور امت پیامبر اکرم است.^۳ با این حال، می‌توان بعثت پیامبر خاتم ﷺ را سرآغاز دوره «آخرالزمان» و قیامت کبری را پایان آن دانست. چنانچه پیامبر اکرم ﷺ نیز فرمودند: «يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِيْنَ اِنِّي

۱. عهد جدید، یوحنا، ۹: ۱۰.

۲. عهد جدید، رساله به کولسیان، ۱۲: ۲.

۳. المیزان، ج ۱۹، ص ۱۲۱.

إِنَّمَا بُعِثْتُ أَنَا وَالسَّاعَةَ كَهَاتَيْنِ قَالَ ثُمَّ صَمَّ السَّبَّاحَتَيْنِ^۱. ای گروه مسلمانان! بعثت من و روز قیامت مانند این دو انگشت سبابه است.

لذا رسول اکرم ﷺ نشانه‌های این فاصله زمانی را با عنوان «أَشْرَاطُ السَّاعَةِ» که مقصود از آن علایم و نشانه‌های نزدیک شدن به روز رستاخیز است را برشمرده‌اند. چنانچه ابن عباس می‌گوید: ما با رسول خدا ﷺ در حَجَّةِ الْوَدَاعِ به حج مشرف شدیم. رسول خدا حلقه در خانه خدا را گرفت و رو به ما نموده و با سیمای مبارکش ما را مخاطب قرار داد و فرمود:

«أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَشْرَاطِ السَّاعَةِ؟ كَانَ أَذْنَى النَّاسِ مِنْهُ يَوْمَئِذٍ سَلْمَانُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، فَقَالَ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ مِنْ أَشْرَاطِ الْقِيَامَةِ، إِضَاعَةَ الصَّلَاةِ، وَاتِّبَاعَ الشَّهَوَاتِ، وَالْمَيْلَ مَعَ الْأَهْوَاءِ، وَتَعْظِيمَ الْمَالِ، وَبَيْعَ الدِّينِ بِالْدُنْيَا...»

يَا سَلْمَانُ! فَلَمْ يَلْبَسُوا إِلَّا قَلِيلًا حَتَّى تَخُورَ الْأَرْضُ خَوْرَةً، فَلَا يُظَنُّ كُلُّ قَوْمٍ إِلَّا أَنَّهُا خَارَتْ فِي نَاحِيَتِهِمْ، فَيَمُوتُونَ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ يُنْكَثُونَ فِي مَكْرِهِمْ، فَتُلْقِي هُمُ الْأَرْضُ أَفْلَادًا كَبِيدَهَا. قَالَ: ذَهَبٌ وَفِضَّةٌ، ثُمَّ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى الْأَسَاطِينِ، فَقَالَ: مِثْلُ هَذَا. فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ ذَهَبٌ وَلَا فِضَّةٌ. فَهَذَا مَعْنَى قَوْلِهِ: فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا^۲.

گفت: آیا می‌خواهید من شما را به علائم و نشانه‌های قیامت باخبر کنم؟ در آن هنگام نزدیک ترین افراد به رسول خدا سلمان بود و گفت: ای رسول خدا! بله ما می‌خواهیم ما را باخبر کنی!

پس از آن رسول خدا ﷺ فرمود: بدرستی که از علامات قیامت آن است که مردم نماز را خراب می‌کنند، و از شهوات پیروی می‌نمایند، و تمایلشان بسوی هوای نفسانی است، مال را بزرگ می‌شمزند، و دین را به دنیا می‌فروشند...

ای سلمان! چون این قضایا واقع گردد و این علائم تحقق یابد دیگر مدّت درازی به طول نمی‌انجامد، بلکه درنگ نمی‌کنند مردم، مگر زمان اندکی که ناگهان زمین صیحه عجیبی می‌کشد و این صدا و صیحه بطوری تمام بسیط زمین را فرا می‌گیرد که هر کس چنین می‌پندارد که این صیحه در ناحیه و موطن او واقع شده است و پس از صیحه به قدری که خداوند اراده‌اش تعلق گیرد، باز مردم در روی زمین درنگ می‌کنند و در این اقامت و درنگ

۱. مفید، محمد بن محمد، الأمالی، ص ۱۸۸.

۲. تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۴۳۲-۴۳۵ به نقل از تفسیر علی بن ابراهیم، طبع سنگی، ص ۶۲۷-۶۲۹.

دچار گرفتاری‌ها و مشقّات و تکان‌ها می‌گردند. و زمین پاره‌های جگر خود را بیرون می‌ریزد و منظور از پاره‌های جگر طلاها و نقره هاست. حضرت رسول اکرم ﷺ در این حال با دست خود اشاره کردند به ستون‌هایی که در آنجا نصب شده بود و فرمودند: پاره‌های جگر زمین و قطعات طلا و نقره مثل این ستون‌ها. اما در آن روز، دیگر طلا و نقره فائده‌ای ندارد و اینست معنای گفتار خدای تعالی: «فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا» پس به درستی که حقاً علائم قیامت به وقوع پیوسته است.

بر اساس این تقسیم بندی قرآنی، زمان پس از بعثت پیامبر اکرم ﷺ، آغاز آخرالزمان بوده و تمامی علائمی که با عنوان اشراط الساعة یا آخرالزمان صادر شده است، مختص به محدوده زمانی بعثت تا قیامت می‌باشد. لذا انحصار آن علائم به زمان خاصی مانند زمان ظهور حضرت بقیه الله الاعظم علیه السلام صحیح نبوده و حتی خود ظهور نیز یکی از علائم آخر است.

نکته

در برخی از روایات صادر شده از رسول گرامی اسلام ﷺ، ظهور امام دوازدهم علیه السلام را در آخرالزمان و قیام خود در اوّل الزمان دانسته است.^۱ از سویی روایاتی هستند که پیامبر اکرم ﷺ را پیامبر آخرالزمان معرفی نموده‌اند،^۲ با این وجود، وجه جمع بین این دو روایت که در یکی به اوّل الزمانی و در دیگری به آخرالزمانی بودن پیامبر ﷺ اشاره شده است، بدین گونه است که؛ هر پیامبری که صاحب الشریعة باشد، تا پایان مدت شریعت خود، به صورت عام صاحب الزمان خواهد بود. لذا با توجه به اینکه نبی اکرم ﷺ آخرین پیامبر خداست، به عنوان پیامبر آخرالزمان معرفی گردیده و صاحب آخرالزمان می‌باشد. بنابراین، در اول آخرالزمان قیام کرده

۱. قال رسول الله ﷺ: يَا عَلِيُّ أَنْتَ مَعِي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي تَقْضِي دِينِي وَتُنْجِزُ عِدَاتِي وَتُقَاتِلُ بَعْدِي عَلَى النَّأْوِيلِ كَمَا قَاتَلْتُ عَلَى النَّزِيلِ يَا عَلِيُّ حُبُّكَ إِيْمَانٌ وَبُغْضُكَ نِفَاقٌ وَلَقَدْ نَبَأَنِي اللَّطِيفُ الْحَبِيزُ أَنَّهُ يُخْرِجُ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ تِسْعَةَ مِنَ الْأُمَّةِ مَعْصُومُونَ مُظْهِرُونَ وَمِنْهُمْ مَهْدِيٌّ هَذِهِ الْأُمَّةَ الَّتِي يَفْقَهُمُ بِالزَّيْنِ فِي آخِرِ الزَّمَانِ كَمَا مَثُتُ فِي أَوَّلِهِ. كفاية الأثر في النص على الأئمة الإثني عشر، ص ۱۳۵.

۲. قال الباقر علیه السلام: فَأَنْطَقُ اللَّهُ الْمَسِيحَ علیه السلام فِي بَطْنِهَا فَقَالَ وَحَقَّ النَّبِيُّ الْمَبْعُوثُ بَعْدِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ لِنِّ اُخْرَجَنِي اللَّهُ مِنْ بَطْنِ أُمِّي مَرْمٍ لِأَقِيمَنَّ عَلَيْكَ الْحُدَّ. اثبات الوصية، ص ۷۹.

و فرزندش مهدی علیه السلام نیز در پایان آخرالزمان خواهد آمد.^۱

علمای آخرالزمان

با توجه به نقش مهم علماء در مبارزه با فرقه‌های انحرافی و پاسداری از اعتقادات تشیع، طبعاً بایستی با مخالفت سرکردگان این فرقه‌ها مواجه شده و در آماج دشمنی‌ها قرار گرفته باشند. در همین راستا احمد الحسن بصری نیز، بیشترین و صریح‌ترین مخالفت‌های خود را با علماء داشته و تمامی آنان را مصادیق بارز در روایات مربوط به علمای فاسدالعقیده آخر الزمان می‌داند. لذا پاسخ وی در دو بخش داده می‌شود که عبارتند از:

الف. با توجه به وسعت زمانی آخرالزمان که از آغاز بعثت تا آغاز قیامت کبری محاسبه می‌شود، روایات مربوط به علمای فاسد که در آخرالزمان ظهور خواهند کرد، مربوط به دوره خاص و زمان خاصی نخواهند بود. لذا ممکن است بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله تا روز قیامت، عده‌ای عالم فاسد در کنار علمای عامل ظهور کرده باشند. به عنوان نمونه؛ وجود طلحه در کنار ابوذر و مقداد و سلمان، بهترین شاهد مثال بر این سخن است که در یک عصر، فقیهی فاسد بوده و فقهای دیگر از خاندان اهل بیت شمرده شده‌اند.

ب. برخی از روایاتی در خصوص علمای عصر ظهور امام دوازدهم علیه السلام صادر شده است از سه حالت خارج نیستند:

اولاً؛ با هیچ سند و مدرکی نمی‌توان گفت که قطعاً عصر حاضر، عصر ظهور امام دوازدهم علیه السلام است تا بدین وسیله علمای کنونی را دشمنان امام علیه السلام فرض کنیم.

ثانیاً؛ برخی از روایات موجود، در خصوص فقهای شیعه نبوده و در متن روایت به طایفه و فرقه آنان نیز اشاره شده است. لذا کسانی که با حضرت اعلام جنگ خواهند نمود، گروهی از فقهاء فرقه «بُتْریه» شاخه‌ای از زیدیه هستند که به مغیره بن سعد - که ابتر لقب گرفته بود - نسبت داده می‌شوند. چنانچه حسن بن سلیمان تعداد این گروه را چهل هزار نفر می‌داند؛^۲ و در روایتی دیگر؛ تعدادشان شانزده هزار نفر می‌باشد. بدین گونه که در پشت شهر کوفه به

۱. قبلاً ثابت شد که آخرالزمان به معنای پایان دنیا و آغاز قیامت کبری نیست.

۲. مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۹۰.

جنگ با آن حضرت می پردازند. امام عصر، سه روز به آنها مهلت می دهد تا از مواضع خود دست بردارند و سپس همه آنها را به قتل خواهد رساند.^۱

ثالثاً؛ برخی از متونی که احمد الحسن و انصارش به آن استشهاد کرده و فقهاء را دشمنان حضرت دانسته اند، ریشه روایی نداشته و برگرفته از کتاب فتوحات مکیه محی الدین ابن عربی می باشد که گفته است: «أعدائهُ مُقلِّدَةُ العُلَمَاءِ أهل الإِجْتِهَاد... وَ لولا السَّيْفُ بِيدِهِ لأَقْتَى الفُقَهَاءَ بِقَتْلِهِ...»^۲ دشمنان (قائم) همان مقلدین علماء اهل اجتهاد هستند که اگر امام شمشیر نداشته باشد، فقهاء بر قتل وی فتوا خواهند داد. چنانچه همین اعتراف را سید علاء الاعرجی در کتاب «اهلایابن فاطمه» و در ابتدای عبارت می نویسد: و نقلاً من کتاب الفتوحات القدس لابن عربی فی له عن الامام المهدي عليه السلام جاء فيه...^۳

رابعاً؛ امکان وجود علمای فاسد در عصر حاضر و در عصر ظهور مسأله قابل انکار نبوده و حتی در باور ما افرادی همچون؛ ناظم العقیلی، حسن حمامی، واثق حسینی و... که در لباس علماء بوده و مردم را به سوی احمد الحسن می خوانند، همانانی هستند که برای دفاع از احمد بصری، در برابر امام زمان عليه السلام ایستاده و با ایجاد انحراف در بین مسلمین، مصداق علمای فاسد العقیده هستند.

براین اساس؛ نهی از ارتباط با علماء و فاسق خواندن همه آنان، باور باطلی است که جریان های انحرافی احمد الحسن بصری برای دستیابی به اهداف و اغراض باطل خود و فرار از رذیله های علما به آن متسمک می شوند. چنانچه از پیامبر خدا روایت شده است که فرمود: «در آخر الزمان دغلبازان و فریبکارانی بیایند که حدیث هایی نو و روایت هایی جدید از دین بر شما بخوانند، آنچنان که نه شما و نه پدرانتان چنین حدیث هایی نشنیده باشید. پس دوری گزینید از آنها، مبادا به دام تزویر و فریب شان بیافتید».^۴

۱. دلائل الامامة، ص ۳۴۲.

۲. فتوحات مکیة، الباب السادس والستون وثلاثمائة.

۳. اهلایابن فاطمه، سید علاء الاعرجی، ص ۱۴.

۴. کنز الاعمال، حدیث ۲۹۰۳۲۴.

پرسش‌های درس

۱. آخرالزمان از نگاه یهودیت و مسیحیت را تشریح کنید.
۲. نگرش مسلمین به مساله آخرالزمان را توضیح دهید.
۳. محدوده زمانی آخرالزمان را براساس قرآن تبیین کنید.
۴. اشکال ناسازگاری روایات آخرالزمانی و اول‌الزمانی بودن رسول خدا چگونه حل می‌شود؟
۵. پاسخ به شبهات احمدالحسن در باره علمای آخرالزمان را بیان کنید.

درس چهاردهم

مشابحت احمد احسن با سایر مدعیان دروغین

اهداف درس

آشنایی با:

- تشابه با شیخیه
- تشابه با باییت
- تشابه با بهائیت

مدعیان دروغین مهدویت

آنچه تاکنون در طول تاریخ نمایان بوده است، پیدایش فرقه‌های انحرافی در اثر به وجود آمدن شکاف‌های اجتماعی بین دولت و فرهنگ یا مذهب و ملت و یا در پی آمد فقر اقتصادی حاکم بر جامعه پدیدار می‌گردند. در جریان شناسی بابیت و بهائیت نیز، همین عامل به وضوح مشاهده می‌شود. همچنین جریان شیخیه نیز، که به عنوان یکی از بسترهای پیدایش بابیت و بهائیت در مجامع علمی و تاریخی مطرح می‌گردد، از درون شکاف دولت و ملت و نفوذ استعمار در اداره حکومت ایران در زمان قاجار شکوفه زده و در اثر تنازعات اجتماعی به ثبات رسید. قابل توجه اینکه پس از اقتدار سیاسی استعمار بر دولت‌های ایرانی، مراجع تقلید شیعه به عنوان بزرگ‌ترین مانع در برابر استعمار به حساب می‌آمدند که با اتکاء به قدرت مردم، در برابر توطئه‌های آنان ایستادگی می‌نمودند. لذا با استفاده از علاقه فتحعلی شاه به شیخ احمد احسائی، جبهه مقابل مراجع تقلید را تشکیل داده و به اختلافات مذهبی دامن زدند.

لذا فتحعلی شاه، تحت تأثیر دوستان ناپیدا، وجود مراجع تقلید را عامل تزلزل حکومت خود دانسته و برای تقویت جبهه خود، از شخصیت شیخ احمد احسائی که دارای محبوبیت خاصی در بین بخشی از طبقات اجتماعی بود بهره جست. همچنین شیخیه نیز با اتکاء به

اقتدار دولت، پایه های فرهنگی و تبلیغی خود را تقویت کرده و مکتبی در برابر اقتدار مراجع تقلید شیعه بنا نمود. با به ثمر نشستن تلاش های ضد مرجعیت شیعه توسط جریان شیخیه، زمینه برای به وجود آمدن بایبه در دوران محمد شاه قاجار فراهم گردید تا اینکه در اوایل دولت وی، با بهانه جویی در خصوص وضعیت اسف بار مردم، شورش بایبه آغاز شد. با به روی کار آمدن ناصرالدین شاه و با مقاومت امیرکبیر، شورش بایبه سرکوب شده و علی محمد باب اعدام شد. اما بلافاصله پس از این دوران، بهائیت ظهور کرده و با بهانه ظلم دولت علیه مردم و با علم کردن نیاز مردم به منجی آخرالزمان، پروژه جدیدی را آغاز کرده و با توجه به اینکه در دوره ناصرالدین شاه، ارتباطات خارجی رشد بیشتری داشت، مرکز بهائیت در عکا بنا نهاده شد تا بدون تهدید خطر خاصی، به فعالیت های جهانی خود ادامه دهند.

شیخیه پس از کاشت دانه های اخباریگری و اعلام اتصال به حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه با ارائه نظریه قراء ظاهره، شبهه بی نیازی مردم از مراجع تقلید را در اذهان عمومی ایجاد کرد. لذا شیخیه با شیوع این باورهای مسموم، رسماً مبارزه با علمای اصولی و مراجع تقلید را آغاز کرده و به عنوان اولین قطعه از پازل اسلام ستیزی، زمینه را برای باییت فراهم نمود. بایبه نیز با باب دانستن خود، قرائت جدیدی از دین اسلام را برای مردم ارائه داده و دومین قطعه از پازل اسلام ستیزی را جای گذاری نمود. در این میان به قطعه سومی نیاز بود تا علاوه بر حفظ باورهای باییت، نظریه منسوخ شدن اسلام را گسترش داده و دین جدیدی را برای مردم ارائه دهد.

بنابراین، بهائیت با بهره از تشکیلات سازمان یافته ای آغاز به کار کرده و زمینه را برای پرده برداری از آخرین قطعه، یعنی جریان احمد الحسن فراهم کرد. جالب اینکه هر کدام از این جریان ها که در پی یکدیگر به وجود آمده اند، علاوه بر حفظ باورهای جریان قبلی، افزوده ای برای جریان بعد از خودشان داشته اند. لذا جریان احمد الحسن نیز، ضمن حفظ باورهای اخباریگری و تقابل با مرجعیت شیعه و ادعای باییت امام زمان عجل الله فرجه و تفسیر به رأی قرآن کریم و روایات اهل بیت عجل الله فرجه، خود را مهدی و قائم آل محمد صلی الله علیه و آله دانسته و القاب و اوصاف امام زمان عجل الله فرجه را به عاریه برداشته است.

ایدئولوژی‌ها

ایدئولوژی یکی از اصلی‌ترین عامل تشکیل دهنده و رشد دهنده برای یک فرقه یا جریان مذهبی به شمار می‌رود، بطوری که برخورداری فرقه و جریان مذهبی از یک ایدئولوژی منطقی، آینده روشن و مدت داری را برای پدید آوردگان آن رقم خواهد زد. غالباً فرقه‌های ایدئولوژیک، با یک فرضیه جدید در برابر سنت موجود ظهور کرده و به جهت تأمین جایگاه اجتماعی خود، اقدام به تخریب باورها و فرضیه‌های موجود می‌نمایند. با توجه به اینکه چهار جریان مورد بحث در این درس، در قالب فرقه قرار گرفته‌اند، بدیهی است که دارای ایدئولوژی بوده و بر اساس آن ظهور کرده باشند. هر چند که بایستی بر اساس توضیحات پیشین، ایدئولوژی این چهار فرقه را در یک نگاه کلی دریافت نمود. اما با این وجود به جهت تبیین پازل اسلام ستیزی، ایدئولوژی هر کدام از این فرقه‌ها به عنوان قطعات این پازل بررسی می‌گردد.

ایدئولوژی شیخیه

آنچه به عنوان ایدئولوژی فرقه شیخیه قابل بررسی می‌باشد، باورهای اخباریگری و رد مسلک اصولی مراجع تقلید شیعه است. شیخ احمد احسائی بر اساس این باور، استفاده از ابزارها و قواعد عقلی را جهت استنباط احکام شرعی نادرست قلمداد کرده و پیروی از اخبار را بهترین و روشن‌ترین روش برای درک تکالیف شرعی می‌دانست. وی پس از آنکه در برابر این سؤال که با احکامی که در اخبار ذکر نشده چه می‌کنید؟! مسئله قراء ظاهره را مطرح کرده و آنان را واسطه فیض بین مردم و حضرت صاحب الامر علیه السلام دانست^۱ و اعلام کرد که ما با وجود ابواب امام زمان علیه السلام دیگر فرقه کهنه و غیر پاسخگو نداریم.

شیخ احمد احسائی به عنوان مؤسسه این فرقه، صفات بسیاری از جمله؛ آشنایی به علوم ائمه علیهم السلام را برای قریه ظاهره قائل شده و این صفات را به گونه‌ای عنوان می‌کرد که مخاطب، وی را به عنوان قریه ظاهره می‌پذیرفت. وی تنها تفاوتی که بین نواب اربعه حضرت با قراء ظاهره قائل می‌شد این بود که آنان را منصوب شده از جانب حضرت می‌دانست و قراء ظاهره را رهیافتگانی می‌دانست که به واسطه عبودیت به این مقام رسیده‌اند.

قابل توجه اینکه؛ اغلب ادعاهای شیخ احمد احسائی به دیدارهایی نسبت داده می‌شود که در عالم خواب با ائمه معصومین علیهم‌السلام داشته است.^۱ البته سید کاظم رشتی نیز به عنوان یکی از ارکان شیخیه، سخنان وی را تأیید کرده و مردم را به یافتن رکن رابع توصیه می‌نمود تا توسط آنان به معرفت خدا، رسول و امام برسند.^۲

ایدئولوژی باییت

هر چند که علی محمد باب که مؤسس فرقه باییه، دارای ادعاهای بی اساس فراوانی بوده است اما با این وجود، شاید نتوان برای آن یک ایدئولوژی مستقلی قائل شد. اما می‌توان برای آن یک ایدئولوژی تثبیت کننده و پیوند دهنده قائل شد که بایستی با تثبیت باورهای شیخیه، آن را به نسل بعد از خود، یعنی بهائیت پیوند دهد. وی با طی مراحل پلکانی خود، در شش مرحله ادعای خود را تغییر داده و به مقام بالاتری ارتقاء یافت:

- ادعای ذکریت کرده و به سید ذکر معروف گردید.
 - ادعای باییت کرده و خود را نایب خاص امام غائب دانست.
 - ادعای مهدویت کرده و خود را مهدی نامید.
 - ادعای نبوت کرده و خود را نبی خدا دانست.
 - ادعای ربوبیت کرده و ندای انا ربکم سرداد.
 - ادعای الوهیت کرده و خود را به بالاترین مقام ممکن منصوب ساخت.
- البته علی محمد درباره غیر ممکن بودن ایجاد ارتباط با خدا،^۳ نفی خاتمیت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم،^۴ تحریف مسأله معاد^۵ و همچنین پیرامون فروعات شیعه، نظریات بی اساسی دارد که در این مجال قابل بررسی نمی‌باشد.

۱. شیخیگری و بایبگری، ص ۵۱.

۲. در باور شیخیه دین اسلام بر چهار رکن استوار شده است: اول خدا- دوم پیامبر- سوم امام - چهارم باب امام یا قریه ظاهره.

۳. علی محمد، کتاب بیان، واحد دوم و سوم، باب هفتم.

۴. بیان، واحد ششم، باب سیزدهم.

۵. بیان، واحد دوم، باب چهارم.

ایدئولوژی بهائیت

بهائیت بایستی علاوه بر مخالفت با مرجعیت، با نظام روحانیت شیعه نیز مخالفت کرده و این نهاد را ملغی بداند. به اعتقاد بهائیت، مبلغین دینی را نباید به عنوان قشری از جامعه دانست. این مسأله؛ نخستین بار از سوی حسینعلی بهاء الله مطرح شد که می‌تواند به عنوان ایدئولوژی بهائیت، مورد بررسی قرار گیرد.^۱ وی با طرح این نظریه، به دنبال هضم قشر مبلغین دینی در درون جامعه است تا با این طرفند، با گذر زمان، شاهد حذف نرم این قشر از جامعه دینی باشیم. قابل توجه اینکه بهاء الله، با تأسی از باب، دین اسلام را منسوخ شده می‌دانست و دین و شریعت جدیدی را در مقام «مَنْ يظهر اللهی» برای پیروان خود ارائه داد. وی در باب ازدواج، عید، محارم، زنا، سرقت، قبله، نماز و روزه و سایر مسائل شریعت، نظریات جداگانه‌ای دارد.^۲

ایدئولوژی احمدالحسن

فرقه موسوم به یمانی که توسط احمدالحسن پایه گذاری شده است، از یک ایدئولوژی نسبتاً منسجم‌تری نسبت به شیخیه و بابیت و بهائیت برخوردار است. در ایدئولوژی فرقه احمد الحسن، علاوه بر مخالفت با مراجع و علماء و ترویج باورهای اخباریگری، اولاً خود را وصی، فرستاده، یمانی موعود و صاحب عصمت دانسته و ثانیاً با مصادره تمامی القاب و اوصاف و شاخصه‌های ظهور حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه در صدد آن است که با وجود خود، مردم را از قیام صاحب الامر بی نیاز کرده و در یک فرایند مشخص و از قبل تعیین شده، خود را امام دوازدهم شیعیان معرفی نماید.

ادعاهای پلکانی احمد الحسن، ابتدا از تغییر نام خود از احمد اسماعیل به احمد الحسن آغاز شده و سپس ادعای مشاهده حضرت در عالم خواب و پس از آن ادعای دریافت دستوراتی از ایشان در عالم بیداری و بعد از آن ادعای فرزندی امام و وصایت ایشان و در نهایت ادعای یمانیت را علنی کرد.

۱. پیشین، ص ۲۷۸.

۲. بهائیت در ایران، ص ۴۵-۹۵.

احمد الحسن با نوشتن چندین کتاب در حوزه فقه اسلامی و تفسیر قرآن کریم، بیشترین انحرافات را وارد تشیع کرده^۱ و در صورتی که نظراتش با روایات صریح و متواتر شیعه نیز مخالفت داشته باشد، با ارائه نظریه بسط ید امام، آن را توجیه می‌کند. در حالیکه حتی امامان معصوم نیز، علم خود را از امام پیش از خود گرفته و هیچگاه برخلاف نظر آنان فتوا و سخنی ندارند. امام باقر علیه السلام خطاب به جابر فرمودند:

«یا جابر! لَوْ كُنَّا نَفْتِي النَّاسَ بِرَأْيِنَا وَ هَوَانَا لَكُنَّا مِنَ الْهَالِكِينَ وَ لَكِنَّا نَفْتِيهِمْ بِه آثَارِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَصُولِ عِلْمٍ عِنْدَنَا نَتَوَاتَرُهَا كَابْرًا عَنْ كَابِرٍ نَكْنِزُهَا كَمَا يَكْنِزُ هَوْلَاءُ ذَهَبَهُمْ وَ فَضَّتَهُمْ».^۲ اگر ما به مردم به رای هوا و هوس خود فتوا می‌دادیم هرآینه تباه می‌شدیم، ولی ما با اثر رسول خدا و اصول دانشی که نزد ما است فتوا دهیم و آن‌ها را یکی از دیگری به ارث می‌بریم و به مانند گنجی پاس می‌داریم.

ایدئولوژی مشترک

همانطور که در ابتدای سخن بیان شد، چهار فرقه مذکور، دارای یک ایدئولوژی مشترک نیز می‌باشند که در یک نگاه کلی می‌توان به ایدئولوژی جداسازی ملت از مراجع تقلید شیعه اشاره کرد. باید توجه داشت که پی آمد این ایدئولوژی از زمان شیخیه تا احمد الحسن، جدایی از نواب عام امام زمان علیه السلام و پیوستن به مدعیان قراء ظاهره، رکن رابع، مَنْ يُظْهِرُ اللَّهَ وَ وَصَى إِمَامَ اسْت. در حالیکه باور به مقام نیابت عامه فقیه، به عنوان کلیدی ترین مسأله در اندیشه سیاسی شیعه محسوب گردیده و معصوم ندانستن این نواب و پیروی از أعلم و أعدل فقهاء و امکان انتخاب و عدول از مرجعی به مرجع دیگر، ضمانت اجرایی مناسبی برای منزه ماندن تشیع از سوء مدیریت‌ها به شمار می‌آید. لذا تبدیل نیابت عام انتخابی به نیابت خاص جبری، زمینه را برای انحراف و کج اندیشی‌ها فراهم کرده و در مدت زمان اندکی، تشیع را به یک مذهب خنثی شده مبدل می‌نماید.

۱. جای گزینی یک روز نماز قضا در شب ۲۳ ماه رمضان به جای نماز قضای یک عمر، تغییر اذان اقامه، تغییر برخی از غیر ارکان در نماز، تغییر مدت از دواج موقت از کمترین مدت تا ۶ ماه و... ر.ک: المتشابهات.

۲. بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۷۲.

مشابهت‌های شیخیه، بابیت و بهائیت با احمد الحسن

پس از بررسی دقیق و مطالعه تاریخی درباره چهار فرقه مذکور، اولاً به اشتراک ایدئولوژی آنان پی برده و ثانیاً مشابهت‌های روشنی در بین آنان مشاهده می‌گردد که به چند مورد اصلی و مبنایی اشاره می‌گردد:

۱. افراط در توجه به حدیث و رد قواعد عقلی جهت فهم و استنباط احکام.
۲. مخالفت با مراجع تقلید شیعه به عنوان نواب عام امام و تبدیل آن به نیابت خاص.
۳. معرفی خود به عنوان واسطه فیض بین امام و مردم.
۴. ادعای آشنایی کامل با علوم اهل بیت علیهم‌السلام.
۵. دیدار با اهل بیت علیهم‌السلام در عالم خواب و بیداری.
۶. تفسیر به رأی آیات و روایات.
۷. مبارزه با نظام روحانیت شیعه و منحرف دانستن آن.
۸. صدور فتاوی دینی برخلاف حکم صریح آیات قرآن کریم و روایت اهل بیت علیهم‌السلام.
۹. ادعاهای پلکانی که از مقام ذکریت تا مقام الوهیت قابل ارتقاء است.

پرسش‌های درس

۱. ایدئولوژی شیخیه را توضیح دهید.
۲. ایدئولوژی بابیت را بیان کنید.
۳. ایدئولوژی بهائیت را توصیف کنید.
۴. ایدئولوژی احمدالحسن را تبیین کنید.
۵. تشابه شیخیه و بابیت و بهائیت و احمدالحسن را بیان کنید.

درس پانزدهم

روش‌شناسی نقدایدئولوژی مدعیان دروغین مهدویت

اهداف درس

آشنایی با:

• روش نقد و بررسی مدعیان دروغین مهدویت

روش نقد و بررسی مدعیان دروغین مهدویت

لازمه پیدایش و گسترش جریان‌های دروغین مهدویت، وجود یک ایدئولوژی است. در تعریف ایدئولوژی می‌توان به مجموعه‌ای از باورها و ایده‌ها اشاره کرده که به عنوان مرجع توجیه اعمال، رفتار و انتظارات افراد عمل می‌کند. برداشت‌های موجود از ایدئولوژی در چهار دسته مطرح می‌گردد:

۱. ایدئولوژی نوعی اندیشه انحرافی کاذب و غیرواقعی است. برای مثال؛ «آگاهی» انسان‌ها که در جامعه سرمایه‌داری سوژه شمرده می‌شوند. به بیان دیگر، بنا به این تعبیر، ایدئولوژی نوعی آگاهی کاذب و غیرواقعی است که انسانها براساس آن عمل می‌کنند و خود نمیدانند که این آگاهی دروغین است. در حقیقت آنان اینگونه می‌اندیشند که آگاهند در حالیکه آگاهی آنان توسط سرمایه داران به آنان بطور ناخودآگاه تزریق شده است و انسانها خود از آن بی‌خبرند.

۲. ایدئولوژی مجموعه‌ای است از ایده‌ها، نظرات، اعتقادات و نگرشها، مانند جهان بینی یک طبقه یا گروه اجتماعی. این دیدگاه بیشتر در نظریه‌های پسامارکسی نظیر؛ مارکسیسم هگلی-گئورگ لوکاچ و نقد کارل مانهایم برپیش داوری‌های ماتریالیسم تاریخی حضور دارد.

۳. ایدئولوژی یک نظام فکری کم و بیش آگاهانه است که به آن ایدئولوژی نظری هم

اطلاق می‌گردد. این تعبیری محدود از ایدئولوژی است که دو مورد بالا را زیر پوشش می‌گیرد. این تعبیر تا دهه ۱۹۶۰ میلادی برداشت غالب از مقوله ایدئولوژی در بحث‌های فلسفی و سیاسی بود. در این تعریف، ایدئولوژی نظامی است از باورها که قسمتی از آن به صورت آگاهانه توسط فرد انتخاب می‌شود و قسمتی از آن به صورت ناخودآگاه در اجتماع توسط فرد کسب می‌شود.

۴. ایدئولوژی رسانه کما بیش ناآگاهانه رفتارهای مرسوم محسوب می‌شود که به آن ایدئولوژی عملی هم اطلاق می‌شود. این تعریفی مبسوطی است که توسط مارکس مطرح شده است و بعدها آنتونیو گرامشی و لویی آلتوسران را توسعه داده‌اند. این برداشت، از دهه ۶۰ به بعد مقبول‌تر بوده است. این تعریف ادامه تعریف مارکسیستی از ایدئولوژی است با این تفاوت که ایدئولوژی را آگاهی کاملاً کاذب نمی‌داند بلکه قسمتی از آن را که ناآگاهانه است را مسئول قسمتی از عملکرد انسانها در جامعه میداند.^۱

براساس تعاریف فوق، می‌توان به این نتیجه رسید که غالباً ایدئولوژی‌ها با هدف مقابله با تفکرات موجود در جامعه به پا خواسته و خود را بهترین جایگزین برای آن معرفی می‌کنند. در بین چهار برداشت موجود از ایدئولوژی، آنچه منطبق با فرقه‌ها و جریان‌های دروغین مهدویت است، نوع اول از برداشت ایدئولوژی است که نوعی اندیشه انحرافی کاذب و غیرواقعی است. نقش ایدئولوژی در تشکیل و تثبیت یک فرقه، بسیار چشمگیر بوده و می‌تواند عامل امتداد آن فرقه در جامعه باشد. بنابراین، یک ایدئولوگ، ناگزیر از برنامه‌سازی ایدئولوژی خود، با رعایت مؤلفه‌های علمی و عملی است تا نیازهای علمی و معنوی پیروانش را به شکل تکامل یافته‌ای تأمین کند.

طبق این سخن، باید به این نکته توجه داشت که نقد، علم ارزیابی و سنجش اعتبار «علمی» یک ایدئولوژی است. که به طبع آن، آموزه‌ها و برنامه‌های کاربردی آن نیز مورد بررسی قرار می‌گیرد. لذا نباید نقد را ابزاری برای اشکال‌یابی صرف و خرده‌گیری و تخریب ایدئولوژی‌ها دانست. گذشته از آن، نقد و بررسی یک ایدئولوژی، مستلزم آشنایی و رعایت

۱. مایکل پین، «مدخل ایدئولوژی، از گریگوری الیوت». فرهنگ اندیشه انتقادی، از روشنگری تا پسا مدرنیته. ترجمه پیام یزدانجو، ص

قواعد و روش‌های کاربردی آن است. بنابراین، شخص نقد کننده، در صورت عدم رعایت این قواعد، نه تنها به هدف مورد نظر نائل نشده، بلکه احتمال ابتلاء به بی‌تقوایی علمی شده و نقد نامنصفانه‌ای را نیز ارائه دهد. لذا مخاطب، در اولین نگاه، واکنش منفی نشان داده و ناقد را به دخالت اغراض غیر علمی متهم خواهد کرد.

تحلیل محتوا

قبل از هر چیزی باید به این مسأله اشاره کرد که منظور از ایدئولوژی در ادامه درس، ایدئولوژی صرف نبوده، بلکه مراد نویسنده، ایدئولوژی جامع و برنامه‌سازی شده است. بنابراین قبل از ورود به نقد ایدئولوژی، تحلیل محتوای ایدئولوژی، از ضرورت ویژه‌ای برخوردار است. زیرا در صورتی که اجزای مختلف محتوا شناخته شده و دسته‌بندی گردد، درک آن ساده‌تر و نقد آن راحت‌تر خواهد بود. در تعریف تحلیل محتوا گفته شده است: «تحلیل محتوا یعنی؛ تبیین نسبت بین اهداف، عناصر و اجزای تشکیل دهنده محتوا»^۱.

هدف از تحلیل محتوای ایدئولوژی فرقه

هدف از تحلیل محتوا، دستیابی به لایه‌های پنهان یا قصد واقعی ایدئولوگ فرقه است. به عبارت دیگر؛ هدف از تحلیل محتوا، یافتن مبانی ایدئولوژی و شخصیت ایدئولوگ فرقه و شرایط و اوضاع و احوال محیطی مرتبط با تولید آن ایدئولوژی و در نهایت به دست آوردن تفسیری واقع‌گرایانه از آن است.

مراحل تحلیل محتوای ایدئولوژی فرقه

تحلیل‌گر محتوا به تحلیل و آنالیز محتوا پرداخته و می‌کوشد، تا داده‌هایی را در مورد ایدئولوژی فرقه استخراج کند. لذا تحلیل محتوا صرفاً روشی جهت طبقه‌بندی اطلاعات ناقد در مورد محتوای ایدئولوژی فرقه بوده و در روند ارائه نقد، نقش پشتیبان و گنجینه اطلاعات را ایفا می‌نماید. ضمن این که «تقدم فهم محتوا بر نقد» یکی از اصول مهم نقد می‌باشد که به

واسطه تحلیل محتوا برای ناقد حاصل می‌گردد:

۱. توصیف کامل ایدئولوژی فرقه

توصیف ایدئولوژی فرقه، به عنوان محور اصلی تحلیل محتوا به شمار می‌رود. بنابراین با تجزیه محتوای توصیف شده، مراحل بعدی تحلیل محتوا به وجود می‌آید. به عنوان مثال در تحلیل فرقه احمد الحسن؛ توصیف ایدئولوژی آن به این ترتیب است:

الف). ذکر اطلاعات شناسنامه‌ای احمد الحسن.

ب). بیان مبانی و اصول ایدئولوژی فرقه احمد الحسن.

ج). توصیف آثار و مکتوبات فرقه احمد الحسن.

د). بیان انحرافات فرقه احمد الحسن و...

۲. تشریح پیشینه، خط و مشی و حالات ایدئولوگ فرقه

غالباً ایدئولوگ فرقه، متأثر از محیط و بستری است که در آن رشد کرده است. بنابراین، شناخت زندگی ایدئولوگ فرقه به درک و نقد همه جانبه ایدئولوژی فرقه کمک می‌کند. در این مرحله می‌توان به دنبال شناخت عوامل تأثیرگذار بر فکر، جهان بینی، دنیای ذهنی و نگرش‌های ایده آلیستی و حالات روانی ایدئولوگ فرقه بود. به عنوان مثال؛ تشریح پیشینه و حالات روانی احمد الحسن و اینکه وی در یک محیط پُرتنش عراق در دوران صدام رشد نموده و مبتلا به توهمات شدید علمی شده است، در شناخت فضای فکری این شخص تأثیر چشمگیری دارد.

۳. ترسیم ابعاد اصلی ایدئولوژی فرقه

ترسیم ابعاد اصلی ایدئولوژی فرقه از مهمترین مراحل تحلیل محتوا محسوب می‌گردد. این ابعاد عبارتند از:

۱. بُعد انگیزشی^۱ ایدئولوژی فرقه.

۱. آنچه انگیزه شکل‌گیری ایدئولوژی را فراهم کرده است.

۲. بُعد انگيخته‌ای^۱ ایدئولوژی فرقه.

۳. بُعد فرآورده‌ای^۲ ایدئولوژی فرقه.

کشف مغالطات در سخنان ایدئولوگ فرقه

یک ایدئولوگ فرقه‌ای برای اثبات خود در مجامع علمی و عمومی، متمسک به استدلال‌هایی می‌شوند که در برخی موارد فاقد پشتوانه علمی و آلوده به مغالطات منطقی می‌باشد. به عنوان مثال در کتاب الوصیه والوصی احمد الحسن^۳، جهت توجیه و مصادره به مطلوب نمودن حدیث قرطاس که با عبارات‌های مختلفی در کتب معتبر شیعه نقل شده است^۴، عبارت «ابداً» را که به صورت نادر در برخی کتب به آخر «لا تَضَلُّونَ بَعْدِي» اضافه شده است را بزرگ‌نمایی کرده و آن را به معنای قیامت ترجمه نموده است. نویسندگان این کتاب با این ترفند، درصدد بیان این نکته است که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نسخه‌ای را برای امت پیچیده است که بعد از وفات امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ و تا قیامت، مردم به واسطه آن گمراه نگردند و آن نسخه چیزی جز وجود مهدیین نیست. درحالی‌که اولاً عبارت ابدأ به معنای قیامت نبوده و در سیاق این جمله به معنای «هیچگاه و هرگز» می‌باشد و ثانیاً عبارت ابدأ، ابد شخصی بوده و ابد نوعی برای امت حضرت رسول کرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نمی‌باشد زیرا در صورتی که ابد نوعی بوده باشد، بایستی با عبارت «إِلَى الْأَبَدِ» ذکر می‌گردید. ثالثاً اگر هم به معنای قیامت تعبیر شود، باز هم مثبت مهدیین نمی‌باشد، زیرا به اعتقاد راسخ تشیع، آنچه بعد از وفات حضرت صاحب الامر عَلَيْهِ السَّلَامُ و تا قیامت روشنی بخش راه امت مسلمان خواهد بود، ائمه رجعت می‌باشند زیرا در کتاب قیس بن سلیم هلالی آمده است که طبق آخرین کلام رسول گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در شب وفات؛ اوصیاء و هادیان مردم تا روز قیامت، ۱۲ نور امامت هستند و لا غیر. قال: «فَأَنْتِ سَيِّدَةُ النِّسَاءِ أَهْلُ الْجَنَّةِ وَابْنَاكَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَأَنَا أَبُوكَ وَأَخِي وَالْأَحَدُ عَشْرَ

۱. انگيخته؛ یعنی اصل مدعایی که در بیان ایدئولوگ آمده است و برای آن استدلال می‌کند.

۲. مرحله‌ای که به عنوان هدف غایی برای پیروان ایدئولوژی در نظر گرفته شده است.

۳. ناظم العقیلبی، الوصیه والوصی احمد الحسن، ص ۶۶ و ۶۷.

۴. «إِثْنَوْنِي بِصَحِيفَةٍ وَدَوَاةٍ لِأَكْتَبَ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضَلُّونَ بَعْدِي»، «أَكْتَبَ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضَلُّوا بَعْدَهُ»، «أَكْتَبَ لَكُمْ كِتَابًا لَا يَضَلُّونَ وَلَا يُضَلُّونَ»، «أَكْتَبَ لَكُمْ كِتَابًا لَا يَخْتَلِفُ مِنْكُمْ رَجُلَانِ بَعْدِي» و «أَكْتَبَ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي» و....

اماماً أوصیائی الی یوم القیامه، کلهم هادون مهدیون. أول أوصیاء بعد أخی الحسن ثم الحسین ثم تسعه من ولد الحسین فی منزل واحد فی الجنه...».

نقد محتوای ایدئولوژی فرقه

پس از تحلیل محتوای ایدئولوژی فرقه، نوبت به نقد محتوای ایدئولوژی می‌رسد که ناقد باید با استفاده از محتوای تحلیل شده و اطلاعات تخصصی خود، مراحل نقد را یکی پس از دیگری کرده و به یک نتیجه نسبی دست یابد. این مراحل عبارتند از:

الف). نقد بُعد انگیزشی فرقه

نقد انگیزه و نحوه شکل‌گیری فرقه، جهت تفهیم مخاطب از اهمیت خاصی برخوردار است. در بحث انگیزه؛ محرک‌های انگیزشی ایدئولوگ فرقه از جنبه‌های مختلفی همچون: جنبه روانی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، دینی و سیاسی مورد بررسی و نقد قرار می‌گیرد. گاهی اوقات کسب اموری مانند: شهرت، ثروت، مقام، قدرت، کنجکاوی، تأثیراساتید، قرار گرفتن در فرقه خاص، وقوع حوادث و اتفاقات معنادار، کسب علم و حتی جلب رضای خداوند می‌تواند آغازگر یک فرقه در جوامع مختلف باشد.

به عنوان مثال؛ آنچه به عنوان بُعد انگیزشی فرقه احمد الحسن مشهود است، اسلام ستیزی و مبارزه با تشیع است. چنانچه کارنامه عملی احمد الحسن نشانگر این مطلب است که وی در صدد ساختار شکنی‌ها و تغییرات عمده در ارکان تشیع که میراث ماندگار اهل بیت علیهم‌السلام می‌باشند بوده است. بررسی ایدئولوژی و مبانی معرفتی احمد الحسن در تعیین نمره علمی و معنوی وی اهمیت بسزایی دارد. یک ناقد موفق، ممکن است در همین مرحله خواسته خود و مخاطب را تأمین کرده و به هدف نقد نزدیک شود.

ب). نقد بُعد انگیزته‌ای فرقه

در نقد بُعد انگیزته‌ای فرقه، انگیزته و اصل مدعایی که در بیان ایدئولوگ آمده است و برای آن استدلال می‌کند، مورد توجه می‌باشد. به عبارتی دیگر؛ بررسی و نقد محورهای فکری

و عناصر تشکیل دهنده فرقه، هدف اصلی نقد در این مرحله می‌باشد. به عنوان مثال؛ در نقد مبانی ایدئولوژی و اجزای تشکیل دهنده فرقه احمد الحسن، محورهای زیر قابل بررسی می‌باشد:

محور اول: ساختار شکنی اعتقادی

تأویل، تحریف، تفسیر به رأی‌هایی که احمد الحسن در کتب فقهی و تفسیری خود آورده است، مصداق بارز ساختار شکنی است. شاید برخی همین ساختار شکنی را پسند کرده و آن را گامی در اصلاحات بیندارند، اما باید توجه داشت که ساختار شکنی احمد الحسن بانی اصلاح نبوده و صرفاً شعار اصلاحات را علم خود کرده است تا بتواند به راحتی در میراث اهل بیت علیهم‌السلام دخل و تصرف نماید.

محور دوم: ایجاد تغییر در ارکان تشیع

احمد الحسن با تلاش جهت تغییر در نظام رهبری شیعه و تبدیل نیابت عامه انتخابی فقیه به نیابت خاص انتسابی، در صدد آن است تا در بلند مدت، شور و شعور شیعه را خنثی کرده و در نهایت آن را حذف کند. نقد محورهای فکری و عناصر تشکیل دهنده آن به صورت مجزا، قلب و مرکز ثقل نقد را تشکیل می‌دهد.

ج. نقد بُعد فرآورده‌ای فرقه

هدف هر فرقه‌ای رساندن مخاطبان خود به یک مقصد است. مقصدی که بتواند علاوه بر مقاصد پدیدآورنده‌ها، بخشی از خواسته‌ها و نیازهای پیروان خود را تأمین کند. به عنوان مثال؛ در نقد بُعد فرآورده‌ای ایدئولوژی احمد الحسن، با توجه به دو بُعد قبلی (انگیزشی و انگیزنده‌ای) به نتایج زیر دست می‌یابیم:

۱. تبدیل نیابت عامه فقیه به نیابت خاصه شخصی.

۲. تحریف احکام و شریعت نبوی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم.

با بررسی و نقد هدف پایانی ایدئولوژی، ناقد به هدف نقد دست می‌یابد. البته موفقیت در هر سه مرحله و همچنین مراحل اولیه نقد، تابع التزام به یک سری قواعد و اصول نقد

می‌باشند که ناقد در مسیر نقد از آنها بهرمنند می‌گردد.

چند نکته مهم پیرامون نقد؛

لازمه یک نقد منصفانه، رعایت نکاتی است که باید در مسیر نقد مورد توجه قرار گیرند که

مهم‌ترین موارد آن عبارتند از:


- نقادی باید تا حد امکان، با توجه به سطح دانش مخاطب ارائه گردد.
- برای ارائه نقد از زبان مناسب و قابل فهم استفاده شود.
- از کلی‌گویی و تعمیم‌های بی‌مورد پرهیز گردد.
- حتما در آغاز نقد، هدف گذاری شده و هدف نقد بیان شود.
- از جملات و حتی اشارات توهین‌آمیز دوری کند.

نتیجه

آنچه در سیر روش‌های نقد و بررسی فرق انحرافی بیان شد، نشانگر این مطلب است که نقد علمی نیازمند آگاهی از روش‌ها و فنون نقد بوده و بایستی جهت سنجش میزان اعتبار علمی یک ایدئولوژی قواعد مورد نیاز را رعایت کرد. بنابراین؛ کسانی که بدون استفاده از روش‌های استاندارد نقد و بررسی وارد این مرحله می‌شوند، اغلب دچار نقادای غیرمنصف شده و چه بسا مراد ایدئولوگ را به خوبی دریافت نکرده و ما قصد لم یقع و ما یقع لم یقصد اتفاق می‌افتد.

پرسش‌های درس

۱. برداشت‌های موجود از ایدئولوژی را بیان کنید.
۲. تحلیل محتوا را تعریف کنید.
۳. هدف از تحلیل محتوا را تبیین کنید.
۴. مراحل تحلیل محتوا را ذکر کنید.
۵. مراحل نقد محتوای ایدئولوژی را تشریح کنید.



درس شانزدهم

شیوه‌های تبلیغی

مدعیان دروغین مهدویت

اهداف درس

آشنایی با:

- شیوه‌های تبلیغ در جریان‌های مدعی مهدویت
- اهداف رفتاری و انحرافات مشترک مدعیان دروغین مهدویت

شیوه‌های تبلیغ در جریان‌های مدعی مهدویت

تبلیغ‌دارای شیوه‌های گوناگونی است که اغلب جریان‌های انحرافی از آنها به طور جدی بهره‌گیری نموده‌اند. مُروّجان این جریان‌ها، گاه به عنوان طبیب، دکتر، استاد، مهندس، محقق، روان‌پزشک، مستشار نظامی، هیئت علمی، پرستار، فیلسوف، عارف و ... ظاهر گردیده و گاهی هم در ابعاد مختلف رسانه‌ای از قبیل؛ فضای مجازی، مکتوبات و حتی شبکه‌های ماهواره‌ای فعالیت می‌نمایند.

برخی از روش‌های تبلیغی جریان‌های انحرافی و مدعیان دروغین عبارتند از:

۱. توجه به خلاءها و نقاط ضعف مردم

از محورهای مورد توجه در جریان‌های انحرافی و مدعیان دروغین، تلاش در جهت شناسایی نیازهای مخاطبان و موضوعات مورد علاقه آنهاست. آنها برای رسیدن به این منظور با روش‌های گوناگون به شناخت فرهنگ، اعتقادات و آداب و رسوم، احساسات و نقاط ضعف افراد و گروه‌ها اقدام می‌کنند. مبلغان این جریان‌ها، با شناسایی نقاط ضعف، سعی در بزرگ نمودن ضعف‌ها و مشکلات افراد نموده و تنهاترین راه حل نجات از آن را در پیوستن به مجموعه خود اعلام می‌کنند. آنان سعی می‌کنند تا با استفاده از کلمات زیبا

و دل‌نشین مانند: دفاع از امام زمان، مبارزه با علمای فاسد، تحقق جامعه نبوی، آزادی، عدالت و...، خود را به آنان نزدیک نموده و از نارضایتی‌های مردم به تفصیل سخن گویند تا به این وسیله به قلوب پیروان خود راه یابند.

۲. برخورد عاطفی و محبت‌آمیز

یکی از روش‌های مهم در تبلیغ این جریان‌ها، برخورد عاطفی و محبت‌آمیز است. با توجه به اینکه عموم انسان‌ها، مورد محبت قرار گرفتن را دوست داشته و همواره در صدد هستند که از مزایای عاطفی برخوردار شوند، جریان‌های انحرافی و مدعیان دروغین نیز با محبت کردن و مورد توجه قرار دادن افراد خاص، تلاش می‌کنند تا رابطه فرد را از خانواده و سایر وابسته‌گان قطع کرده و او را در تحت سلطه عاطفی خود قرار دهند.

۳. اعلام انحصاری بودن راه نجات در آموزه‌های خود

جریان‌های انحرافی و مدعیان دروغین عمدتاً چنین وانمود می‌کنند که تنها راه نجات از گرفتاری‌ها و مشکلات موجود، پذیرفتن آموزه‌های آنان است. بدین وسیله علاوه بر جذب مخاطبان تلاش می‌کنند تا افراد جذب شده را نسبت به سایر شخصیت‌های حقیقی و حقوقی و حتی فرق و ادیان بدبین کرده و منزجر نمایند.

۴. ایجاد تشکیلات و عضوگیری

جریان‌های انحرافی و مدعیان دروغین برخلاف سایر ادیان الهی که بدون در نظر گرفتن تشکیلات و سازمان‌های پیچیده در صدد دین دار کردن مردم هستند، با ایجاد یک سازمان و تشکیلات، اقدام به عضوگیری کرده و سعی در افزایش تعداد پیروان خود دارند.

۵. ایجاد خوف و رجاء

تأکید بر نزول بلاهای آسمانی در صورت مخالفت با سرکرده جریان و شخص مدعی و تقویت حس ترس، به همراه امید به بخشش و عنایات ویژه او، از جمله روش‌های تبلیغی در

جریان‌های انحرافی و مدعیان دروغین می‌باشد. لذا عموم مدعیان دروغین خود را در مقام خلیفه‌اللهی قرار داده و مخالفت با خود را برابر با مخالفت از دستورات خداوند متعال اعلام می‌کند.

۶. ارائه محتوای جذاب

بسیاری از سرکرده‌گان جریان‌های انحرافی و مدعیان دروغین، با اقتباس از آموزه‌های فرقه‌های دیگر، به دنبال آموزه سازی و تولید محتوای جذاب می‌باشند. آنها با ارائه چنین آموزه‌هایی سعی در جذب حداکثری افراد دارند.

۷. تولید اصطلاحات جذاب

یکی از روش‌های تبلیغی جریان‌های انحرافی و مدعیان دروغین، تولید انبوه واژگان و اصطلاحات است که در شکل‌ها، رنگ‌ها و قالب‌های گوناگون، خودنمایی می‌کنند که بسیاری از افراد به خاطر جاذبه این اصطلاحات، جذب آنان می‌شوند. همچنین استفاده از روش‌هایی مانند: «انتخاب و جذب افراد ساده لوح و مشکل دار، تعاریف غیرواقعی از قدرت‌های درونی خود، تعبیر خواب‌های مریدان به شکل دلخواه، تفسیر به رأی احکام دینی و آیات و روایات، تکفیر اشخاصی که با عقاید آنها مخالفت می‌کنند، تعیین وظایف خاص و دادن مأموریت به پیروان...» از جمله تکنیک‌های موفق در جریان‌های مدعی مهدویت به شمار می‌روند.

اهداف رفتاری مدعیان دروغین مهدویت

آنچه به عنوان هدف رفتاری در مدیریت جریان های انحرافی و مدعیان دروغین قابل مشاهده و بررسی است، توجه بیش از پیش پیروان جریان های انحرافی و مدعیان دروغین، به شخص مدعی است که پدیدآورنده و مؤسس یک جریان انحرافی می باشد. این فرآورده، محصول بکارگیری شیوه‌هایی است که اغلب سرکردگان جریان های انحرافی و مدعیان دروغین از آنها بهرمنند می شوند که برخی از این شیوه‌ها عبارتند از:

۱. دعوت به خود

مدعیان دروغین، برخلاف سفرا و نواب حقیقی ائمه معصومین علیهم‌السلام که همه چیز را معطوف به امام علیه‌السلام می دانند، محور توجهات را در وجود خود دانسته و همه پیروان را به سوی خود می خوانند. این افراد همواره برای نجات بشریت (البته به زعم خودشان) از خود عبور می کنند و قبل از بیان هر آموزه‌ای، در پی تبلیغ و اعلام برتری های خودشان هستند. در حالی که نواب و سفرا و وکلای ائمه علیهم‌السلام این نبوده و در بیان آموزه های دینی، چیزی به نام خود مطرح نبوده است.

۲. مبارزه با علمای شیعه

عموم مدعیان دروغین مهدویت، رمز موفقیت خود را در مبارزه با علمای شیعه قرار داده و در طول تاریخ شاهد آن بوده‌ایم که تمامی آنان با علما و فقهای عصر خود در تضاد بوده و آنان را مصداق علمای فاسد معرفی کرده‌اند. لذا اولین شعار آنان نفی حاکمیت دینی علما بوده و جهت سهولت در ترویج افکار خود، همواره در صدد کنار زدن مانع بزرگی به نام علمای شیعه بوده‌اند، تا جایی که حتی مخالفت علمای شیعه با خود را نیز به عنوان دلیل حقانیت خود معرفی می کنند. در واقع این حربه دارای سه بخش عمده می باشد که به ترتیب عبارتند از:

الف. ادعای فاسد و گمراه بودن علمای شیعه؛

ب. ادعای مخالفت علما با امام مهدی علیه‌السلام؛

ج. بیان اینکه مخالفت علما با ما دلیل بر حقانیت جریان است.

۳. حاکمیت تفکرالتقاطی^۱

التقاط‌گرایی حاد، خصوصیت ویژه‌ای است که در بین تمامی جریان‌های انحرافی و مدعیان دروغین قابل مشاهده می‌باشد. این جریانها، عقاید و اعمال دینی ادیان مختلف را با هم ترکیب می‌کنند و میان ایمان‌های مختلف و حتی میان ایمان و سکولاریسم، سازگاری ایجاد می‌کنند. این تنوع و گوناگونی شدید، آنها را در طیف وسیعی از گروهها، با ساز و کارها و نگرش‌های مختلف قرار داده و موجب می‌شود تا افراد زیادی مدعیان دروغین را بپذیرند.^۲

۴. از میان برداشتن ابزارهای کشف حقیقت

عمده جریان‌های انحرافی و مدعیان دروغین، جهت آزادی از قیود دینی و ارائه ادله انحرافی خود، اقدام به نفی برخی از منابع یا ابزار کشف حقیقت نموده و با بهانه سانسورگر بودن، آنها را از میان برمی‌دارند. لذا در موارد، علم رجال را مانع خود دیده و سعی در ناکارآمدی آن داشته و در برخی دیگر، روایات را مانع خود دیده و با بیان اینکه روایات مصداق احکام تمرینی عموم مردم هستند، سعی در از میان برداشتن روایات داشته و همچنین برخی دیگر نیز در مقام عقل ستیزی برآمده و با این بهانه عقل همواره به علت ناتوانی از درک امور شهودی، قادر به فهم و برداشت صحیح از حقایق عالم نبوده و ناگزیر دست به سانسور حقایق میزند، علوم عقلی را مصداق کفر معرفی می‌کنند.

۱. مجموعه‌ای از نظریات که از گرایشهای متفاوت و گاه متناقض برگرفته شده، در کنار هم گرد آمده است و چون بنیادها و زیرساخت‌های این گرایشها و نظریات، ناهمگون و یا در مقابل هم اند به عنوان نمونه، برخی برخاسته از مکاتب انسان‌محور یا اومانیسم می‌باشند، و برخی دیگر برخاسته از مکاتب «خدا محور»، برخی برگرفته از گرایش مبتنی بر اصالت فرد و برخی برگرفته از گرایش‌های مبتنی بر اصالت جمع، پاره‌ای برآمده از لیبرالیسم و سکولاریسم، و پاره‌ای دیگر مبتنی بر «دین محوری» هستند، دارندگان تفکرالتقاطی بعضاً به ورطه پلورالیسم و نظریه همه صدق ادیان و اندیشه‌ها در افتاده‌اند. مصباح یزدی، محمد تقی، پرسشها و پاسخها، ج ۴، پلورالیسم و آزادی.

۲. جامعه‌شناسی دین، ملکوم همیلتون، ترجمه محسن ثلاثی، ص ۵۵

پرسش‌های درس

۱. چند مورد از شیوه‌های تبلیغ در جریان‌های مدعیان دروغین را بیان کنید.
۲. روش دریافت نیازهای و خواسته‌های مردم در جریان‌های انحرافی مهدویت چگونه است؟
۳. اعلام انحصاری بودن راه نجات در آموزه‌های مدعیان دروغین را بیان کنید.
۴. انحرافات مشترک مدعیان دروغین را نام برده و یک مورد را توضیح دهید.

كتابتنامه

١. قرآن الكريم.
٢. نهج البلاغه.
٣. طبرسى، احمد بن على، الإحتجاج على أهل اللجاج، نشر مرتضى، ١٤٠٣ ق.
٤. طوسى، محمد بن الحسن، الغيبة، دار المعارف الإسلامية، ١٤١١ ق.
٥. مجلسى، محمد باقر بن محمد تقى، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار (ع)، دار إحياء التراث العربى، ١٤٠٣ ق.
٦. نجاشى، احمد بن على، رجال النجاشى، النشر الاسلامى، ١٣٦٥ ش.
٧. واسطى بغدادى، احمد بن حسين، الرجال (لابن الغضائرى)، دار الحديث، ١٣٦٤ ش.
٨. خزاز رازى، على بن محمد، كفاية الأثر فى النص على الأئمة الإثنى عشر، بيدار، ١٤٠١ ق.
٩. اربلى، على بن عيسى، كشف الغمة فى معرفة الأئمة، بنى هاشمى، ١٣٨١ ش.
١٠. طباطبايى، سيد محمد على، مأتان و خمسون علامة حتى ظهور الامام المهدي، البلاغ، ١٤١٩ ق.
١١. ابن أبى زينب، محمد بن ابراهيم، الغيبة النعمانى، صدوق، ١٣٩٧ ق.

١٢. بلاذرى، احمد بن يحيى، انساب الاشراف، دارالفكر، ١٤١٧ق.
١٣. الدورى، عبدالعزيز، اخبار الدولة العباسيه، دارالطليعه، ١٣٩١ق.
١٤. بيات، عزيزالله، تاريخ ايران از ظهور اسلام تا ديالمه، ١٣٨٠ش.
١٥. ابن منادى، احمد بن جعفر، الملاحم، دارالسيره، ١٤١٨ق.
١٦. البستوى، عبدالعليم، الموسوعه فى احاديث المهدي، دار ابن حزم، ١٤٢٠ق.
١٧. نعمان بن محمد، شرح الأخبار فى فضائل الأئمة الأطهار، جامعه مدرسين، ١٤٠٩ق.
١٨. ابن بابويه، محمد بن على، كمال الدين و تمام النعمة، اسلاميه، ١٣٩٥ق.
١٩. ابن طاووس، على بن موسى، التشريف بالمنن فى التعريف بالفتن، صاحب الأمر، ١٤١٦ق.
٢٠. مصعب بن عبدالله، نسب قريش، دارالمعارف، بى تا.
٢١. احمد فرج الله، أدياء المهديه، المركز الاسلامى للدراسات الاستراتيجيه، ٢٠١٥م.
٢٢. ذوالفقار على ذوالفقار، الحركات المهديه، مركز بانقيا للابحاث والدراسات، ٢٠٠٥م.
٢٣. ع. س، دراسه تحليليه حول الحركات المهديه، بنك المعلومات الوطنيه، ٢٠٠٥م.
٢٤. حسنى، مدعى المهديه احمد الحسن، بنك المعلومات الوطنيه، بغداد، ٢٠٠٦م.
٢٥. هندى، على المتقى، كنز العمال، نشرالرساله، ١٤٠٩ق.
٢٦. كلينى، محمد بن يعقوب، اصول كافى، دار الكتب الإسلاميه، ١٤٠٧ق.
٢٧. نهاوندى، على اكبر، العبقرى الحسان. جمكران، ١٣٩٠ش.
٢٨. طوسى، محمد بن الحسن، الامالى، دار الثقافه، ١٤١٤ق.
٢٩. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات فى فضائل آل محمد صلى الله على هم، مكتبة آية الله المرعشى النجفى، ١٤٠٤ق.
٣٠. بياضى عاملى، على بن يونس، الصراط المستقيم، ١٤١٤ق.
٣١. سيوطى، جلال الدين، جامع الصغير، دارالكتب، ١٤١٠ق.
٣٢. هلالى، سليم بن قيس، كتاب سليم بن قيس الهلالى، الهادى، ١٤٠٥ق.
٣٣. طباطبايى، محمد حسين، الميزان، جامعه مدرسين، ١٣٨٨ش.
٣٤. مسعودى، على بن حسين، اثبات الوصيه، انصاريان، ١٤٢٦ق.

٣٥. مفيد، محمد بن محمد، الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، كنگره شيخ مفيد، ١٤٠٣ق.
٣٦. ابن بابويه، محمد بن علي، معاني الأخبار، انتشارات اسلامي، ١٤٠٣ق.
٣٧. بحراني، سيد هاشم بن سليمان، البرهان في تفسير القرآن، بعثه، ١٣٧٤ش.
٣٨. مظفر، شيخ محمد رضا، عقائد الإمامية، ١٣٨٧ش
٣٩. ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، دار الفكر، ١٤١٤ق.
٤٠. راغب اصفهاني، حسين بن محمد، المفردات في غريب القرآن، الدار الشامية، ١٤١٢ق.
٤١. خويي، موسوي، سيد ابوالقاسم، موسوعة الإمام الخوئي، ١٣٩٠ش.
٤٢. قمي، علي بن ابراهيم، تفسير القمي، دارالكتاب، ١٤٠٤ق.
٤٣. النيشابوري، فضل بن الشاذان، اثبات الرجعة، تراثنا، ١٤٠٦ق.
٤٤. شيخ حرعاملی، محمد بن حسن، إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، اعلمی، ١٤٢٥ق.
٤٥. شيخ حرعاملی، محمد بن حسن، الإيقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة، نوید، ١٤٠٠ق.
٤٦. طوسی، محمد بن علي بن حمزه، الثاقب في المناقب، انصاريان، ١٤١٩ق.
٤٧. ابن طاووس، علي بن موسى، الطرائف في معرفة مذاهب الطوائف، ١٤١٧ق.
٤٨. نوربخش، سيد محمد، رسالة الهدى، بي تا.
٤٩. قادياني، غلام أحمد، التبليغ، بي تا، بي جا.
٥٠. جامي، عبدالرحمن، نفحات الانس، انتشارات اطلاعات، ١٣٧٠ش.
٥١. قرشي، سيد علي اكبر، قاموس قرآن، ١٣٨٨ش.
٥٢. ابن طاووس، علي بن موسى، كشف المحجة لثمرة المهجة، بوستان، ١٣٧٥ش.
٥٣. برقي، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، دارالكتب الإسلامية، ١٣٧١ش.
٥٤. صاحب بن عباد، إسماعيل بن عباد، المحيط، عالم الكتاب، ١٤١٤ق.
٥٥. ابن نما حلي، جعفر بن محمد، مثير الأحران، مدرسه امام مهدي، ١٤٠٦ق.

۵۶. جمعی از پژوهشگران، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام، ۱۳۹۴ ش.
۵۷. بحرانی، یوسف، لؤلؤه البحرين، مطبعة النعمان، ۱۹۶۹ م.
۵۸. کشمیری، محمد علی، نجوم السماء، سازمان تبلیغات، ۱۳۸۷ ش.
۵۹. فیض کاشانی، محمد محسن، الوافی، کتابخانه امام امیرالمؤمنین علی، ۱۴۰۶ ق.
۶۰. القاسمی الدمشقی، محمد جمال الدین، قواعد التحديث، ۱۳۱۳ ش.
۶۱. حسینی، سید محمد، مصباح الاصول، الداوری، ۱۴۱۷ ق.
۶۲. طبرسی، فضل بن حسن، إعلام الوری بأعلام الهدی، اسلامیة، ۱۳۹۰ ش.
۶۳. طبری آملی صغیر، محمد بن جریر بن رستم، دلائل الإمامة، بعثت، ۱۴۱۳ ق.
۶۴. قطب الدین راوندی، سعید بن هبة الله، فقه القرآن، مكتبة آية الله المرعشي النجفی، ۱۴۰۵ ق.
۶۵. حمیری، عبد الله بن جعفر، قرب الإسناد، مؤسسة آل البيت علیهم السلام، ۱۴۱۳ ق.
۶۶. ابن بابویه، محمد بن علی، عیون أخبار الرضا علیه السلام، جهان، ۱۳۷۸ ش.
۶۷. خصیبی، حسین بن حمدان، الهدایة الكبرى، البلاغ، ۱۴۱۹ ق.
۶۸. گرجی، ابوالقاسم، تاریخ فقه و فقهاء، س د، ۱۳۸۱ ش.
۶۹. حکیم، محمد تقی، الاصول العامة للفقہ المقارن، آل البيت، ۱۹۷۹ ق.
۷۰. ابن بابویه، علی بن حسین، الإمامة والتبصرة من الحيرة، مدرسة الإمام المهدي، ۱۴۰۴ ق.
۷۱. ابن بابویه، محمد بن علی، من لا ی حضره الفقیه، انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ ق.
۷۲. یزدی حایری، علی، إلزام الناصب فی إثبات الحجة الغائب، اعلمی، ۱۴۲۲ ق.
۷۳. شرف الدین، عبدالحسین، النص والاجتهاد، سیدالشهدا، ۱۴۰۴ ق.
۷۴. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، آل البيت، ۱۴۱۲ ق.
۷۵. احسانی، شیخ احمد، جوامع الکلام، بی تا، بی جا.
۷۶. مدرسی چهاردهی، شیخینگری و بابینگری، تهران، ۱۳۵۴ ش.
۷۷. نوری، میرزا حسینعلی، ایقان، مصر، ۱۳۰۸ ش.
۷۸. زاهدانی، سید سعید زاهد، بهائیت در ایران، مرکز اسناد، ۱۳۹۱ ش.
۷۹. راجردی، ویمر و جوزف آر. دومینیک، تحقیق در رسانه های جمعی، ۱۳۹۰ ش.

- ٠٠٨ . اسماعيل، احمد الحسن، المتشابهات، اصدارات أنصار.
- ١٨ . -----، الجواب المنير عبر الاثير، اصدارات أنصار.
- ٢٨ . -----، بيان الحق والسداد من الأعداد، اصدارات انصار.
- ٣٨ . -----، نصيحتى براى طلاب حوزه هاى علميه، اصدارات انصار.
- ٨٤ . ناظم العقيلى، الوصية و الوصى احمد الحسن، اصدارات انصار.

